



یادگار جشن هزاره ابوعلی سینا

سلسله اشارات پنجمین تاریخی
۱۳۳۰

کنوزالمعین

تصنیف

شیخ رئیس ابوعلی سینا

بامقدمه و حواشی تصحیح

جلال الدین جابئی

استاد دانشگاه

تهران ۱۳۳۱ شمسی ۱۳۷۱ قمری



صویر موعلی سیاکه الحسن آثار ملی آرا پذیرفته است

مقدمه مصحح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله معروف به (کُمُوزَالْمَعْرِیْنِ) مربوط بهن طلسمات و عرائم و بیربجات که نهیّه سحّه و تصحیح و طبع آن ارطوف انجمن محترم ایران باستان برعهده این سده قلیل الصاعه قصیرالباع واگذار گردید و اینک نسخه مصحح آن نامقدمه و حواشی و توصیحات نگارنده بنظر خوانندگان محترم میرسد، ار رساله های فارسی گمنام مهجور است که تألیف آرا فیلسوف بررگوار نامدار ایران **الشیخ الرئيس حجة الحق ابوعلی حسین ابن عبد الله بن سینا** [حدود ۳۷۰-۴۲۸] هست داده اند و او خود سرگذشتهای تأسفحیر مالالانگیر که درباره فقدان و ار دست رفتن آثارشیخ مخصوصاً رساله های کوچک و منفردات متفرقه او سراع داریم (۱) خوشبختانه هنوز

۱ - ار جمله سرگذشتهای کتب و مؤامات شیخ این است که شاگرد ارحدش **ابو عبید حوزجانی** ار دول خود شیخ نقل کرده که برحسب حواش و درحواست اشخاص کباب میبوست و سحّه محصورا بآنها میداد و خود شیخ سحّه دیگر ار آن نگاه میداشت (رجوع شود سرگذشت شیخ بنقل ابو عبید حوزجانی در کتاب تنمّه صوان الحکمه و حرو دوم طقات الاطباء اس ابی اصبغه)

و سر ار سرگذشتهای اسف انگیر، عارت کتابهای شیخ است ار اصفهان که مکرر اتفاق افتاد - یکمرتّه در واقعه قتل عام و عارت شمواء مسعود عربوی که علی التحقیق در اواخر سال ۴۲۰ و اوائل سده ۴۲۱ واقع شده است - این مرتّه اموال شیخ را بقه حاشیه درصعحه بعد

آن تاره گردید و بار نامش بر زبانها و قرعۀ تصحیحش بماسست سنجیت و
اشتراک در صفت مهوری و کمنامی بنام این ننده افتاد، تاحشی اوسرمایۀ
فرست وقت را در راه این مقصود حرح و یاد کاری از آثار قدیم را که
نستی با آن داشمند برگزیده ایرابی دارد احیاء و تقدیم محصر داشمندان
حهان کردم

امید است که در پیشگاه ارباب معرفت این خدمت مقبول و سعی
نگارنده مشکور افتد و دوستان ادب اگر در میان هفتاد عیب یک هنر
بیند بمصموم این آیات عمل کنند

مرد باید بهره در بگرد عیب بگذارد و هر نگرد

هست در عیبا هنر بینی در میان صدف کهر چینی

هر چند با وجود حیح افعایه که عنقریب بطر خوانندگان میرسد،
هنور خاطر در صحت انتساب این کتاب شیخ برر گوار سکون و آرام
ندارد و دهی کنجکاو دیر ناور در این ناره حالی از دعدعه و تشویش بیست
و بالحملة دل بر صدور این تألیف از شیخ رئیس قرار نمی گیرد - و لیکن
بهمین انداره که بنو انتساب دارد و هنور دلیل معارض قطعی که خلاف این
امر را بیقین اثبات کند در دست بیست، نگارنده را از اتمام دادن این
خدمت کمال خرسندی و خوشوقتی حاصل است

أَحِبُّ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَا وَافَقَ اسْمُهُ وَ أَشْهَهُ أَوْ كَانَ مِنْهُ مُدَايَاً

مضمون گفتار حکیمانه خود شیخ رحمه الله در امثال اینگونه امور بر

بهترین سر مشق و دستور است

در گوشه و کنار مسجدهایی از آن رساله یافته می‌شود که هرچند بیشتر از سایر نسخ خطی مهجور برور سیاه شسته است و ماحرای تحریف و تصحیف کتاب بی‌سواد خودسر ناموثق غیرمأمون درطول چندقرن بر آن گذشته، باز ارجحان سطورش که عبار تصرفات بی‌وجه مباح بر آن نشسته آثار اصالت و قدمت هویدا است - و تقدیر رورگار چنین بوده که بعد از قرون متمادی در این ایام بمناسبت جشن یادبود هزاره شیخ بررگوار دکر

مقه حاشیه ارمعه قمل

که مدتی مدید در اصمهان اقامت داشت عارت کردند و از حله کتاب انصاف شیخ بود در بست مقله که بتاراح حراسان رقت و دیگرانری از آن پیدا شد [ح ۲ ص ۸ طقات الاطباء]

نار دیگر در حله فوسهل حمدوی که از طرف امیرمسعود عربوی برای سرکوبی علاء الدوله ابوحمز اس کا کویه در سه ۴۲۵ ناصمهان تاحت و حراة علاء الدوله که مشحون از آثار گرانهای شیخ بود عارت رقت

کتب شخ را محصورادراین واقعه اراممهان عربیه بردید واین آثار مدنها در کتابخانه بررگ عربیه نافی ماند تا در حدود سه ۵۵۰ هجری که علاء الدین حسین جهانسوز غوری انتقام و کسه عربویان تمام قصور و کاحهای مسع حمدوی و مسعودی را ویران ساخت، از حله کتابخانه عربیه را بر که محرن آثار علمی و ادبی نفس بی‌همتای ایرانیان بود آتش رد و آبهمه آثار طمعه آتش کبه گردید و نادر هوس و انتقام جاهلانه رقت [کامل اس اثیر]

در کتاب محاسن مامروچی مؤلف حدود ۴۸۰ هجری واقعه قتل و عارت شعواء مسعود را در سه ۴۲۱ نوشته و آن قصه هائله را چون اهتت سسار داشته می و مأحد حوادث تاریخی قرار داده است

در کامل اس اثیر میوسید « قتل [یعنی مسعود] مهم [یعنی من اهل اصمهان] مقتله عطیه نحو حسة آلال قتل »

در شدرات الدف میوسید « قتل مالا تعلمه الکفره »

در این فته گروهی سسار از علای اصمهان از قیل عبدالواحد باطر قانی کشته شدید که بکاریده در تاریخ اصمهان تمصیل نوشته ام

محرر آنرا «عَرَمَ الرَّاقِي» ماتحفیف راء معجمه باین معنی آورده اند^۱
 اضافه کنور بمعربین اضافه تحصیصی است متضمن معنی لام اختصاص،
 یعنی کسبینه های (اسرار و رموز برای) عربیه خوانان و افسونگران
 بطبرش در اسامی کتب **کنوز الاولیاء و رموز الاصفیاء**، تألیف
 ابواللیث بن ابی الرکات واعط حسی متوفی ۱۰۰۰- و **کنز العباد فی شرح**
الاوراد یعنی اوراد شیخ شهاب الدین سهروردی - و **کنز الموحدین فی**
سیره صلاح الدین تألیف ابن ابی طی یحیی حلی متوفی ۶۳۰- و
کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال تألیف علی بن حسام الدین هندی
 در سنه ۹۵۷- و همچنین **کنز العارفين و کنز القاصدين** و غیره

اما یکدسته ارایین نوع اسامی اضافه بیانی است متضمن معنی مر تبیین
 نظیر **کنوز الذهب فی تاریخ حلب** تألیف ابودر احمد بن برهان حلی
 متوفی ۸۸۴ و **کنوز الفقه** در فروع فقه حسی تألیف شیخ ابوالعاس احمد
 مرعشی متوفی ۸۷۲- و **کنوز الحقایق فی حدیث خیر الحلائق** تألیف
 عبدالرؤف مناوی متوفی ۱۰۳۱- و همچنین **کنز اللغه و کنز العرفان**
 در آیات احکام و امثال آن

در کتاب کشف الطنوں که عین نوشته او را بعد نقل حواهم کرد کتاب
 کنور المعربین موضوع بحث را همانطور که گفتیم در متن با عین مهمله و راء
 معجمه نوشته و محشی المعربین تقدیم عین معجمه بر راء مهمله را نسخه بدل
 صسط کرده و آنرا حطا شمرده است (چاپ حدید استابول ح ۲ ص ۱۵۲۰)
 اما در دلیل اسماعیل پاشا بر کشف الطنوں کتابی را ذکر می کند که
 ارجحت اسم و موضوع علوم عربیه و بر دیک ن کتاب ماست باین قرار

«كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ فَدَرُهُ فِي نَقْعَةِ الْإِسْكَانِ مَا لَمْ يَذْكَعْ عَنْهُ
فَائِمْ الدَّرْهَانِ» .

نام کتاب

پیش از ورود در سایر مطالب در باره نام کتاب گفتگو می کنیم
حرو اول اسم کتاب یعنی (کُمُور) جمع (کَمَر) بمعنی کسح و کسجینه
برد همگان مسلم و محقق است - اما در حرو دوم مضاف الیه ، احتمالاتی
متصور است که اصح بلکه صحیح آنها مُعَرِّمِین است بصم میم و فتح عین
بی نقطه و راء نقطه دار مشدد مکسور بورن مُحَدِّث و مُؤَدِّن صیغه جمع
سالم اسم فاعل از باب تفعیل بمعنی راقی و افسوسگر و عرائم حواص ماخوذ
از عریمه بمعنی آوراد مخصوص و رقیه و افسوس که در کتب معتبر لغت عربی
مثل قاموس و تاج العروس و در عبارات فصحا استعمال شده است
صاحب قاموس در ماده عرم می نویسد «وَكَمْ حَدَّثَ الرَّاقِي» و تاج العروس
علاوه می کند «الرَّاقِي بِالْعَرَائِمِ» .

منوچهری گوید

چو هنگام عرائم ری معرّم تمك حیرید ثعبانان ریمس
فعل آرا یعنی عَرِّمَ عَرِّمَ ارباب تفعیل بمعنی افسوس کردن و عریمه
حواصن که قاعده نایستی همه حاصبط شده باشد ، بعض کتب لغت مثل
المنجد معروف صبط کرده «عَرِّمَ و عَرِّمَ الرَّاقِي قَرَأَ الْعَرَائِمِ» - اما
صاح اللغه و قاموس و تاج العروس و لسان العرب صبط نکرده و فقط فعل ثلاثی

است و هیچیک از سح کتاب ما چنین تصدیق ندارد - رابعاً کنوز المعرّین
 شیخ را خود صاحب کشف الظنون نام برده و درباره آن توضیح داده است ،
 باین حال تکرارش در دبی و مستدرکات هیچ علت و سنی نخواهد داشت
 صماً یادآور می شویم که نام رساله حاضر در همه سح کنوز المعرّین
 است غیر از يك نسخه تازه که سهو کاتب کرام المعرّین بصیغه مفرد کنوز
 نوشته شده است

آمدیم بر سر وجوه محتمله دیگر درباره حر و دوم اسم کتاب که پیش
 وعده دادیم

بعضی آنرا با عین معجمه ساکن وراء مهملة مخفّف مکسور یعنی
 (المُعَرِّمِین) بصیغه جمع سالم اسم فاعل از باب افعال بوزن مُنْعِمٌ وَمُقْلِسٌ
 یا با فتح راء بصیغه اسم مفعول از همان باب بوزن مُلْزَمٌ و مُجْکَمٌ . و
 برخی هم با عین وراء مشدّد مکسور یا مفتوح بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل
 هموزن مُعَلِّمٌ و مُحْصِلٌ ، یا اسم مفعول این باب هموزن مُکَرَّمٌ و مُعَظَّمٌ ،
 توهم کرده اند از ماده عرامت بمعنی تاوان

اعرام باب افعال و تعریم باب تفعیل هر دو بیک معنی است ، گویند
 (أَعْرَمَهُ الدِّینَ) یا (عَرَمَهُ الدِّینَ) بصیغه فعل معلوم متعدّی بنفس یعنی
 او را ملرم بگردن وام و دادن تاوان کرد - پس مُعَرِّمٌ و مُعَرِّمٌ بصیغه اسم
 فاعل از هر دو باب بمعنی کسی است که دیگری را نادای دین و عرامت و اذار
 کند ، و مُعَرَّمٌ و مُعَرِّمٌ بصیغه اسم مفعول کسی است که ملرم بپرداختن
 وام و تاوان شده باشد فعل أَعْرَمَ بصیغه مجهول باب افعال مرادف (أُولِعَ)

« کثر المعمرین فی الحروف والافاق لقطب الدین عبدالحق بن ابراهیم
 ابن محمّد الشهید بن سبعین الاندلسی المرسی المتوفی ۶۶۹ تسع وستین و
 ستمائة اوله الحمد لله الذی خلق الانسان دبل دوم ص ۳۸۷ »

در چاپ واضح و روش معرّین بعین نقطه دار و راء بی نقطه نوشته
 و قبل از آن کثر المعانی و بعد از آن کثر المفاوض را آورده، و چون
 در اسامی کتب پیروی از اصل کشف الطنون ترتیب حروف تهجی را رعایت
 می کرده، محتمل است که خود مؤلف دبل صحیح آن را معرّین باعین معجمه
 میدانسته، یا اشتباه از مصحح باشد که حرف بعد از میم مابین (ع - ف)
 معانی و مفاوض را حتماً (ع) نوّهم کرده، و حال آنکه ممکن است مؤلف
 دو کتاب را از حروف (ع) پشت سر هم آورده و از حرف (ع) در این موضع
 نام کتابی را اصلاً سراع نداشته و ذکر نکرده باشد

علی ای حال صورت طبع شده معرّین است بغیر معجمه که نامواریں
 ادبی در این مورد معنی مناسبی ندارد - و این مطلب را در ضمن وجوه
 محتمله نام کنوز المعرّین عنقریب توصیح خواهیم داد

و بهار کسی توّهم میکند که کثر المعرّین دبل کشف الطنون
 با کنوز المعرّین ما، در اصل یکی و مؤلفش قطب الدین عبدالحق اندلسی
 باشد نه شیخ رئیس ابوعلی سیاه - چه اولاً نام دو کتاب با یکدیگر
 فرق دارد و احتمال تحریر کثر و کنوز بدون دلیل حدسی نامعقول است - ثانیاً
 علم حروف و اوفاق که موضوع آن کتابست بارقه و طلسمات و بیرجانات
 موضوع کنوز المعرّین بسیار تفاوت دارد، و در این کتاب از حروف و اوفاق
 مصطلح حرفی نیست - ثالثاً حوشختابه مؤلف دبل اول کتاب را نقل کرده

ملکه در اثر نقص خطاطی و تنقید بمشابه نویسی مشکلات بی حد و حصر بر آن افزوده اند - و گرنه اصل خطّ نارعايت آداب و مقررات موضوعه اش چندان اشکالی ندارد که امثال ابوریحان را از دست تشابه و تحلیط حروف و حرکات بفریاد بیاورد!

در همین موضوع نام کتاب، اگر شکل و اعجام و تبيين و تنقيد حروف در کلمات مکاررفته بود، موجب اشتباه خوانندگان و طول کلام نگارنده می شد - باری از خوانندگان پورش می طلسم و بمطالب دیگر می پردازم
انتساب تالیف کنوز المعزمین بشیخ رئیس

ابوعلی سینا

در کتب معروف متداول که ترجمه حال و فهرست مؤلفات شیخ را نوشته اند از قبیل **تتمه صوان الحکمه** تألیف شیخ طهیرالدین ابوالحسن ابن ابی القاسم بیهقی و **تاریخ الحکماء** شهر روری و **تاریخ الحکماء** جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی و **تاریخ الحکماء** قطب الدین اشکوری و **طبقات الاطباء** ابن ابی اصیبعه و ابن خلکان که نوشته های **تتمه صوان الحکمه** را باسم و رسم نقل کرده است (۱) تا حایبی که راقم سطور اطلاع یافته ام، در هیچ کدام رساله یی باسم کنوز المعزمین یا کلمه یی شبیه و نزدیک آن مثل کبر المعزمین حرو و مؤلفات شیخ ذکر نشده است. راقم سطور بپر تا این زمان که تهیّه و تصحیح رساله را بر عهده گرفت

۱ - در ابن خلکان چاپ طهران ملط کاتب (صواب الحکمه) نوشته است :
قلت هذا جمعه من تتمه صواب [صوان] ص [الحکمه] تألف الشیخ طهیر الدین ابی الحسن بن ابی القاسم البیهقی : ح ۱ ص ۱۶۹

وَمُعْرَمَ اسمِ مفعولش بمعنی مُوَلِّع و حریص هم آمده است

ار این معانی که گفتیم صیغه اسم فاعلش با نام و موضوع کتاب ماهیچ مناسب نیست، و صیغه اسم مفعولش هر چند با کلمه کمور حالی ارماسادت نیست اما با موضوع کتاب با ساداره معرّمین که در اول گفتیم تناسب و سارگاری ندارد

اگر مُعْرَم صیغه اسم فاعل باب افعال بمعنی لارمی مرادف عَرِم یعنی تاوان ده و مدیون (۱) آمده بود، مناسبتش با کنور بیشتر ارمعنی متعنّی میشد (گنجینه های بینوایان وام دار) اما نایب معنی در کتب لغت صبط نشده است

در حاتمۀ این بحث بکارنده میجواهد با حمرة اصهبائی و ابوریحان بیرونی و امثال ایشان در اشکال حطّ معمول خودمان، هماله و همدرد شود و از این داء عُصال مَث شکوی کند، و لبیکس نار می بینم و میدانم که قسمت اعظم بالغ بر نه عشر این گناه بگردن کاتنان و حطّاطان و منشیان خود پسند لاابالی است که به تنها در شکل و اعجام و تبیین حروف تقصیر و مسامحه کرده و احیاً با آنرا با مراتب فصل فروشی ننگ و عار می شمرد (۲)

۱ - عَرِم بمعنی داین و مدیون و تاوان حواء و تاوان ده هر دو آمده اما معنی دوم با کنور مناسبت است

۲ - در کتاب ادب الکُتّاب صولی می نویسد « کره الکتاب الشكل والاعجام الا می المواضع الملتصّة من کتب العظماء الی من دوهم فاداکت الکتاب من دوهم الیهم ترک ذلك می اللبس و غیره احلالاً لهم عن ان يتوقع عنهم الشك وسوء الفهم و تربها لعلومهم و علو معرفتهم عن تقيد الحروف ص ۵۷ » - معروفست که مأمون عباسی این رسم را می پسندید و منشیان را بر شکل و اعجام یعنی صبط حرکات و نقطه گذاری تشویق می فرمود

ب تصریح حاجی حلیه [متولد ۱۰۱۷ متوفی ۱۰۶۸] در کشف
 الطُّنُون که این کتاب را با خصوصیاتِی که در آن موحود است شایب داده
 وار مؤلفات اس سینا شمرده است باین عبارت
 « کُورُ الْمُعَرِّمِینَ لِلشَّیخِ الرَّئِیسِ ابْنِ سَینَا وَهُوَ مُخْتَصَرٌ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّ
 قَوْمًا مِنْ أَصْدِقَائِهِ سَأَلُوا مِنْهُ تَأْلِيفًا فِي الدِّيرِجَاتِ وَالطَّلِيسَمَاتِ
 وَالرُّقِيَّةِ قَالَفَ وَرَتَّبَ عَلَى سَبْعَةِ فُصُولٍ ح ۲ ص ۱۵۲۰ طبع
 حدید استانبول »

شایبها که صاحب کشف الطُّنُون می دهد تا نسخه موحود کنوز المعرِّمین
 کاملاً منطبق و عین مقدمه ایست که راجع بموضوع و سبب تألیف در آن
 می یابیم

ج در کتاب سَلَمُ السَّمَوَاتِ تألیف شح ابوالقاسم بن ابی حامد حکیم
 شیرازی (۱) رساله کُورُ الْمُعَرِّمِینَ در علوم عربیه حرو و فهرست مؤلفات
 شیخ رئیس ثبت شده است

۱ - شح ابوالقاسم بن شح ابی حامد بن ابی نصر حکیم شیرازی کاررویی انصاری
 که حدّش را نصرالبیان لقب داده بودند از شاگردان وحیه الدّین سلمان قاری فارسی
 است که از تلامذ حکیم داشمند نامدار میرعاش الدّین مصور بن میرصدرالدین محمد
 دشتکی شیرازی صاحب مدرسه مصوریّه شیراز بود و در سنه ۹۳۶ یدارت شاه
 طهماسب صغوی رسید و سال ۹۴۸ در شیراز وفات یافت
 چون مؤلف سَلَمُ السَّمَوَاتِ سطر روحانی یعنی شاگرد شاگرد او بوده تقریب در اوایل
 قرن دهم و اوایل سده یازدهم می ریسته و رمان او خلوتر یا مقارب عصر حاجی حلیه
 بوده است .

مانند اکثر همکاران خود بشار نامی مبهم و مشکوک ار آن سراع بداشت .
 بعد از آنکه بوحود نسخه در ایراب و نام صحیح و موضوع تألیف
 آگاهی یافت ، درخصوص انتسابش لشیخ رئیس ابوعلی سینا مرّدد و شك رده
 گردید ، از این جهت که اشاء و اسلوب عبارات کتاب را با مدشآت معمول
 رمان شیخ مخصوصاً آثار فارسی محقق خود او ارقیل قسمتی از **دانشنامه**
 یا **حکمت علائیه** که از خود شیخ است ^(۱) چندان شبیه بیافت - و نیز
 گفت که موضوع افسوس و یرنگ و عرائم و طلسمات طاهرأ نا براهین عقلی
 که جمهور فلاسفۀ مشائی در دست دارند سارگار نمی شود - و چون شیخ
 رئیس را یکمتر فیلسوف مشائی میدانیم طبعاً این سؤال پیش می آید که
 فیلسوف برهانی را با تحییلات و همی و تسویلات شیطانی چه کار ؟

اینک دلیل انتساب رساله شیخ و رفع شبهۀ خلاف آنرا شرح مدهم

ادله انتساب رساله لشیخ

دلیل انتساب تألیف رساله لشیخ رئیس ابوعلی سینا چهار چیز است
الف در مقدمه و عنوان کتاب در همه نسخ قدیم و حدید که تا کنون
 منظر ما رسیده است تألیف آنرا لشیخ نسبت داده اند و قدیمترین نسخ که
 بدست این حاب افتاده متعلق بقرن هشتم و بهم هجری است و باین قرار
 مسلم می شود که قدر متیقّ از حدود پنج قرن پیش تا کمون انتساب کتاب
 لشیخ محرر و مشهور بوده ، و کسی خلاف آنرا مدّعی نشده است

۱ - قسمتی از دانشنامه را که مربوط بحکمت تعلیمی و علوم ریاضی است ابو سعید عبدالواحد
 حورجانی شاگرد شیخ برای تکمیل اقسام حکمت بطری ارروی مؤلفات دیگر استاد
 اقتباس کرده و بر آن افزوده است

وی در فصل تقسیم بیست و هشت حرف نهجی بطایع اربعه نوشته
کنورالمعزمین را با اسم و رسم نقل می کند باین عبارت « تقسیم حروف
که در کنورالمعزمین شیخالرئیس ابوعلی سینا نوشته است . الح »

بقه حاشیه ارضه قل

الف : در باب مهر و عله بردشمان از میرعباث الدین مصور دشتکی شراری برای
شاه طهماسب صفوی در فتح قلعه شماخی عملی را نقل میکند بطرکاز عربی که از
میرزا محمد احماری برای فتحملی شاه در حسک ایران و روس اشتهاز یافته و تمعشل
در کتاب فارسنامه ناصری مسطوراست خلاصه اش ایکه فتح قلعه شماخی بطول کشد
و حمی کثر از سپاه فرلش کشته شدند شاه طهماسب از فکر مرعاث الدین کومک
خواست ، مر بعمل الواح و بیرنجات و صاویر متوسل شد و رورشه صورتی برکاعد
نقش کرده بشاه سپرد و سعارش کرد که آرا تا روز معین مار نکند ، روز چهارشه
قل اردوالم سرسپهسالار قلعه را بریده خدمت پادشاه آوردند ، چون کاعد را بگشود
همین صورت در آن نقش شده بود !

راقم سطور گوید شاه طهماسب از حدود سال ۹۴۲ عازم تسخیر شیروان گردید و فتح
آنجا را بدست وی در سنه ۹۴۵ نوشته اند

شاه عباس کبیر بر قلعه شماخی را با رنج و مشقت فراوان در سال ۱۰۱۵ فتح کرد
در این مورد هم اس ساوخی می نویسد که ملاحسین برمری برای نواب اشرف اعلی
مثلتی ترتیب داد که بعد از هفت روز اثرش طاهر و قلعه شماخی فتح شد یاللعجب کاری
را که شاه عباس با آسهمه رحمت و کوشش و فداکاری در مدت طولانی انجام داد
آخوند اعدادی باین آسانی در مدت هفت روز انجام داده است !؟

ب : برای علیقلی خان شاملو لاله لوحی ساخته بودند که همیشه بر بارو بسته بود و در اثر
آن لوح روز بروز ترقی می کرد اما چون مرتکب اعمال بد شد اثر لوح ابرین رخت

ج : برای مرشدقلی خان بیرلوحی ترتیب داده بودند که ساروی خود می بست و در اثر آن
لوح کارش بالا گرفت تا سلطان بی تحت و تاج ایران گردید اما چون قدر آن لوح را
نداشت از وی ربنوده شد و روز گارش سکت سر آمد

بقه حاشیه در صفحه بعد

«وله أيضاً في العلوم العربية مؤلفاتٌ مثل كنوز المعرّمين ورسالة
في عمَل التّأليف والتّنعيص و تعلّيقاتٌ متفرّقةٌ في خواصّ الأعداد
وقد صَحّ بعضها بنحريّة المؤلّف» (۱)

ار جمله آخر عبارت معلوم می شود که مؤلف سلم السموات خود اهل
علوم عربیه بوده و این قبیل تألیفات شیخ را در دست داشته و از روی آنها
عمل میکرده است

۵: درباره یی ار کتب مربوط بعلوم عربیه ارایس کتاب نا تصریح باینکه
مؤلّفش ابوعلی سیما بوده است نام برده و مطالب آنرا بسبب اهمّیت مقام
شیخ حرو قواعد صحیح اهل فن نقل کرده اند
ار جمله کتاب حل المشکلات تألیف ابوالمحاسن محدّس سعدس محدّد
معروف ناس ساوحی که در عهد شاه عبّاس کبیر (۹۸۵-۱۰۳۸) می ریسته
و کتاب خود را همان ایّام، و بطور قطع قبل ار کشف الطنوں تألیف کرده
است (۲)

۱ - نقل صاحب روصات ار سلم السموات ص ۲۴۵ چاپ اوّل

۲ - کتاب حل المشکلات بدو فصل تقسیم شده که هر فصلی مشتمل بر چهار نوع و
هر نوعی چهار قسم است ار علوم عربیه اعداد و حرو و طلسمات و بیرجات - و باین عبارت
آغار میشود « بعد ار تسطیر کلام بحد ملّک علام و تعطیر مشام بدرو سید امام و
تدکیر ربان مشک فام مدح و ذکر اولیاء کرام . الخ »

مؤلف کتاب در ضمن مطالبی که راجع بعلوم عربیه و تأمیرالواح و طلسمات نوشته
است حکایاتی مربوط برحال و وقایع عهد صغوی آورده که اگر برای گرمی سارار
و جلب حریدار ساخته شده باشد حالی ار فوائد و نتایج تاریخی بست ار این قیل،
بقیة حاشیه در صفحه بعد

ایمحاك نكته داریم که بسیار قابل توجه است باین قرار

بقیه حاشیه ارضیة قل

سرگذشت حان احمد که بپوشته عالم آرای عباسی از طرف شاه طهماسب در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافته بود و عرور و بطر حاه و مال او را گرفته خود سری آغار بهاد و کارش باشاه طهماسب بحک و ستیر کشد در تواریخ آن عهد تفسیر مسطور است

در حل المشكلات چندین عمل عجیب و غریب از ملا عبداللطیف میبوسد از این قیل که در عمل عقد المحنة مگوید مر محمود پسر مر حسین بحمی را بحاطر دختر محمد علی کوچك دیوانه ساحت چنانکه سرو پا برهنه سه سال در اصبعها میگشت

سر در فصل همین اعمال مگوید، کچل مصطفی از امیردادگان بشانور که او را شوحی ارباب کافور گشت رنگی یوسف ایران میگفتند بدختر حکم کوچك عشق بهم رسانده بود. در آن اثام بواب اشراف اعلی یعنی شاه عباس ملا عبداللطیف را از گیلان طلب فرموده بودند محض تحریر و امتحان مجرمانه مکچل مصطفی گفتند تا نزد ملا رفت و بتملق او را راضی کرد که عمل عقد المحنة کند ملا مریمی ساحت و شب ۱۸ رجب ارسه ۱۰۲۶ در قروین بخلوت نشست چهار ساعت ارشاد گدشته بود که حر آوردند دختری بیرون دروازه بنشسته گریه میکند مصطفی خود رفت و دختر را دید همان معشوقه او بود که از حای برحست و بدام او آویخت - مصطفی این حر را همان شب در خلوت سواش اشرف رسانید فردای آن شب در شهر منادی کردند که دختری از خانه بیرون رفته و معقود شده است و همه حا بر رانها افتاد که این کار از ملا عبداللطیف است پادشاه امر فرمود تا ملا را بیدان برده سوختند انتهی ملخصاً

نگارنده از تدبیرهای شاه عباس بعید نمیداند که مخصوصاً این ساط را برای انتقام از هواداران حان احمد گلایی و جلوگیری از این نوع اعمال ناهنجار حرامی که در آن ایام رواج داشته است انجام داده باشد والله العالم

قر : میرزا محمد کرمانی وزیر شاه عباس با اعتقاد خودش در اثر توسل بحی گیر ورمال بمقام وزارت رسید چون معرول شد ملحق هیجده هزار تومان بحران دولت بدهکار بود طلسم عقد اللسان و شعله کاری محتلسان بیت المال عهد مارا میدادست که بدون احتیاج بلوح مرتع و تکسیر حروف میلبوبها اموال مسلمانان را میجوړند و نار هم بقیه حاشیه ارضیة بعد

اَدْلَه فوق بصیمه دلیل عقلی استحسانی و اصل مسلم اصولی و قضائی که دعوی و دلیل بالامعارض را باید پذیرفت تا حلافش ثابت و معلوم شود عحالة باید انتساب رساله کنورالمعزمین را بشیخ رئیس مسلم بداریم تا دلیل قطعی بر مطلال این عقیده قائم شود، و هنوز چنین دلیلی که شایستگی تعارض با اَدْلَه مشتبه را داشته باشد در دست نیست والله العالم

بقیه حاشیه ارمضحه قل

نگارنده گوید مرشد قلی خان وریر شاه عباس بود و چندان خودسری نکار سرد که باطلأ معوض شاه گردید و عاقبت بتعصیلی که درتوازیج صفویه ماسد عالم آرای عباسی نوشته اند در سال ۹۹۷ م قتل رسید

د : شیخ بهائی در سال ۱۰۱۰ در شرف شمس لوحی زرین مسطور تسجیر قلوب و ممالک برای شاه عباس ساخته بر ناروی او بست ، اوّل فتحی که روی داد تریر بود و روز بروز باعث جهانگیری شد - و هوو برای شاه عباس لوحی در شرف آفتاب نوشت محمّس سورة والشمس که در سه ۱۰۰۰ بر ناروی شاه بست

راقم سطور گوید شرف شمس روز نوردهم حل [= فروردینماه] است و حگک شاه عباس با رومیان [= عثمانی] و فتح تریر درسه ۱۰۱۱ واقع شد - اگر نوشته اس ساوحی حقیقتی داشته باشد باید ستن لوح را بر ناروی شاه در تاریخی فرض کرد که اوّلین فتحش تریر باشد و گریه شاه عباس در مدّت يك سال هر گریه کارمی بشست و برای او در این مدّت حگکها و فتحهای دیگر بیر نوشته اند

ه : هم شخ بهائی برای الله ویردیخان وقتی که داروعه اصبهان بود طلسمی نوشت که همیشه همراه خود داشت و در اندک زمان نامارت و فرمانروایی فارس رسید و روز بروز برجاه و مال و مقامش افزوده شد

و : ملاعدالطیف گیلانی از اشخاصی است که در عهد صفویه بههارت در علوم عربیه مخصوصاً عمل عقدالمحنه و تسجیر قلوب شهرت داشت و از مخصوصان **احمد گیلک** یعنی خان احمد گیلانی بود - مردمان آن ایام می گفتند که در اثر الواح و طلسمات او احمد گیلک ترقی کرده و دولت شاهانه یافته و با وجود تمرّد و عصیان فاحش از گریه سپاه قزلباش معضوط مانده است

بقیه حاشیه در صمحه بعد

وَمِمَّا جَهِلِيَ عَلَى اسَاحِهَا (ط حَمَلِي عَلَى اسَاحِهَا) مَا مَرَّ أَنَّ الْعِلْمَ بِكُلِّ شَيْءٍ حَيْرٌ مِنَ الْجَهْلِ بِهِ

بکارنده خود سحّه عربی را ندیده ام تا با سحّه فارسی مقابله کنم . اما در صورتی که ما هم متحد باشد محتمل است که اصل فارسی از شیخ و عربی از دیگری ، یا برعکس ، یا هر دو از خود شیخ باشد که یکبار فارسی و یکبار عربی نوشته چنانکه یکی ترجمه دیگری است - بطور این عمل در آثار خود شیخ و علمای قدیم دیگر فراوانست مانند کتاب التفهیم که اموریحان فارسی و عربی هر دو نوشت - و سید اسماعیل حرّامی کتاب دحیره ، و مسعودی کتاب جهان دانش را اول بار فارسی تألیف کردند و بعد آنرا عیناً به عربی ترجمه نمودند - در مورد خود شیخ هم گویند که رساله علم النفس یا روانشناسی را فارسی و عربی هر دو نوشته و اصل عربی فصول نام داشته است

صماً یادآور می شوم که در کشف الطّنون و سایر مآخذ که در حرو مؤلفات شیخ از کمور المعرّمین نام برده هیچکدام این جهت را صریحاً معین نکرده اند که فارسی است یا عربی . و در صورتی که سحّه عربی آن موجود باشد اظهار نظر قطعی در این باره که یکی مخصوص یا هر دو از شیخ باشد دشوار و محتاج تحقیق و تأمل بسیار است والله الموفق

رفع شبهه عدم انتساب رساله بشیخ

ادله انتساب کتاب را شیخ داشتیم - اما شبهه عدم انتساب آن نشیخ

سه چیز است

حسرت دوست فاضل گرامی آقای دکتر مهدوی استاد محترم دانشگاه
 سلمه الله که خود تنّعی عمیق و تفّصّی پر دامنه درباره تألیفات شیخ بر رِکوار
 دارند ننگارنده اطلاع دادند که رساله یی در موضوع یرِیحات منسوب
 شیخ در کتابخانه های استاسول یکی در نور عثمانیه شماره $\frac{4894}{41}$ و دیگر
 در مرادملا شماره $\frac{1448}{5}$ محفوظ است، و خود ایشان احتمال داده اند
 که آن کتاب اصل یا ترجمه کُور المعرین باشد - رساله عربی بایر
 عبارت آغار میشود

« أَلْقَوْلُ فِي مُؤَامَرَةِ الْأَعْمَالِ وَفِيهِ سَمْعَةُ فُصُولِ الْإِبْتِدَاءِ فِي
 عَمَلِ الصِّدَاقَةِ مِنْ لَيْلَى الرُّهْرَةِ وَأَيَّامِهَا أُولَى إِلَى الْمُشْتَرَى وَأَيَّامِهِ » .
 و حاتمه اش این عبارتست که طاهر آرا کاتب نسخه باشد نه خود مؤلف.
 » و هذه تحايل فاسدة ممالستوله (يستهويه - يتوله ؟) الشيطان .

بقه حاشه ارمصحه قل

طلبکارید و زبان همگان برایشان بسته است یعنی مال زبان بسته را میرید !
 باری شاه عباس دستوراً کند داد که آقا ابوالفتح مستوفی اصمهای با حضور مقصود بیك
 ناطر و مولانا صوفي و عده دیگر از رجال معتمد حساب او را رسیدگی کند میرزا
 محمد متوسّل با حوید اعدادی شد، وی برای او لوح عقداللسان ترتیب داد و چنان شد
 که بعد از چند مرتبه محاسبه و رسیدگی که بدهکاری او را نشان میداد دست آخر حساب
 کردند هفتصد تومان طلبکار شد

این واقعه را صاحب حل المشكلات با طول و تفصیل نوشته و این عمل را با حوید معلم
 خود بست داده است از روی بخارب ملاحصین احلاطی و الهدهه علیه . - میرزا محمد و ریر
 درسه ۹۹۷ معرول و مقتول شد - آقا ابوالفتح اصمهای مستوفی حاصه شاه عباس از
 محاسن و مشان ریر دست بود و در سفر لاهیجان در موك شاه سال ۱۰۲۰ وفات
 یافت و حواحه علی اکبر اصمهای اند آبی حای او را گرفت

و مورد و محرابی خاص^۱ دارد که اصلاً مربوط بکار ماینست^۲، ثانیاً در اصل صحت و حدود احراء این اصل سنجهاست که اگر نارگوی کنیم منجر^۳ بتدوین کتاب اصول فقه میشود، و حالی سروسو دای این کار را نداریم و انگهی باید دانست که هر قتی از فنون روش و طرر استدلالی مخصوص دارد، قواعد بحولت را باقیاسات عقلی، و قصایای ریاضی و فلسفه نرهانی را با گفتار فصحا و بلعای عرب و عجم نمی توان نفی و اثبات کرد راست است که قسمتی از مباحث اصول مربوط بفنون ادبی است، اما اگر یدش از حد ضرورت و لزوم استحسان عقلی و ادبی پای اصل عدم اصل مثبت واصله الصّحه و قیل و قالهای بی انتها و شکوک و هم دور میدان فراح حوصله را در مباحث ادبی نار کنیم، هیچ مشکلی حل شدنی نیست، سهل است که امور بدیهی هم داخل مشکوکات و همی حواهد افتاد و علوم ادبی بیر برورگار فقه حواهد نشست.

علم فقه بعقیده من بررگترین سرمایه افتخار اسلام است، از آن تاریخ که این فن شریف میدان تاحت و تار مباحث می سروه اصولی و قیل و قالهای و همی که دامه اش بدامن قیامت بسته است گردید بروری نشست که واقعاً حای تأسف است.

من این معامله دائم که طعم صر چشیدم، و رورگاری درار در تحصیل چیری که اسمش علم و حقیقت و خاصیتش چهل بود کوشیدم «یا حسرنا علی ما قرط^۴ فی حنم^۵ الله»^۶

حله معتصر صدی بمیان آمد، چه نقول بیهقی «سخن ارسخن می شکافد» ناری از این مقوله می گذریم و بحواب دیگر شهات می پرداریم

الف در سرگذشت شیخ بقلم شاگردش ابوعمید عبدالواحد حورحابی که مفصل‌ترین و معتبرترین شرح حال مشتمل بر فهرست مؤلفات اوست، و همچنین در سایر کتب تراجم قبل از قرن ۹-۱۰ مثل *تنمّه صوان الحکمه* و طبقات الاطباء و غیره در حرو و تألیفات شیخ از این کتاب نام نبرده‌اند.
ب انشاء کتاب کهنگی و اسلوب نشر فارسی رمان شیخ یعنی اواخر

قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را ندارد

ج موضوع کتاب و مطالب مندرجه آن با مشرب فلاسفه مشائی و افکار برهانی شیخ طاهرآ سارکار بدست

عمده اشکالی که در این مورد محاطر می‌گذرد همین سه چیز است که در سطور سابق پیر بدان اشاره کردیم - و چون اطلاق لفظ دلیل اصطلاحاً بر اینگونه شهادت روایت عموماً ادله انکار پیر بدان ندادیم

اما شبهه اول بهیچوجه دلیل بر عدم انتساب نتواند بود، باین دلیل که عدم دلیل را دلیل بر عدم مطلق نتوان دانست، چنانکه عدم وحدان

را دلیل بر عدم وجود نباید شمرد

و اگر قصیده اصل عدم و «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلٌ عَلَى الْعَدَمِ» از مباحث اصول متأخران^(۱) بگوش شما حورده است، باید بدانید که اولاً معنی

۱ - اولاً لفظ (اصول) در قدیم اصطلاحی بود مرادف علم کلام، و اصولی عالماً بر عالم متکلم اطلاق می‌شد. سمعی در کتاب اسباب می‌نویسد «الاصولی بضم الالف والصاد هذه النسبة الى الاصول واما يقال هذه اللفظة لعلم الکلام و لن يعرف هذا النوع من العلم» - و ثانياً در ابتدا عبارت بود از قواعد فقه که در مقدمه کتب فقه می‌نوشتند و در مدتی قلیل یاد می‌گرفتند و بخود متون فقه می‌پرداختند - اما متأخران آنرا علمی مستقل کردند که تحصیل دوره‌اش يك عمر طول می‌کشید و محالی برای خود فقه و دیگر علوم معبد با می‌گذاشت!

سنحش رسائل مشکوک اوست - حال بینیم که مقدمات فوق برای مطبوع
ما چه نتیجه می‌بخشد.

نظر این جاب مجموع قرائن بر قدیمی بودن نشر کتاب دلالت می‌کند
و قدر مسلم این است که اشاء آن متعلق بقبل از قرن بهم هجری است و
اگر آثار تاریکی مخصوصاً در بعض نسخ این کتاب دیده میشود سبب تحریر
و تصحیف و مداخله های بی مورد نسخ است که اشاء کتاب را از کهنگی
انداخته و لباس تازه و نو در آن پوشانیده اند - حوشخانه نسخ قدیمتر
مربوط بقرن ۸ - ۹ از این رساله بدست آمد که از دستبرد و دستکاری
کاتبان بعد مصون و علائم اصالت قدیم در آن باقی مانده است

اما مقایسه با سایر نوشته های شیخ اگر نشر این کتاب با دانشنامه و
رساله نص همانندی و هم آهنگی نداشته باشد با بعض رسائل دیگر که
بدو نسبت داده اند، ارقیل رساله فارسی نفس که اصل عربی آن موسوم
بفصول است و رساله طمر نامه و خودیّه و معراج نامه و قراصه طبیعیات
و مبدأ و معاد و حرّ ثقیل و غیره، چندان ممانعت ندارد، سهل است که
نشر این کتاب از امثال رساله حرّ ثقیل که تصحیح آن نیز بر عهدۀ اینجانب
بود بسیار کهنه تر و اصیل تر است - ضمناً از این نکته عافل نباید بود
که ممکن است نوشته های فارسی خود شیخ همه بیک سبک و یکدست و
بیک بواحت نباشد و طول اقامت او در عراق و آمیزش وی با عراقیان (۱)
سبک اشاء حراسانی او را تدریجاً آمیخته با سلوب عراقی کرده باشد

۱ - شیخ مدتی حدود چهارده سال متوالی بمعهد حکومت علاءالدوله ابو جعفر ابن کاویه
در اصفهان اقامت داشت که آنجا را مهد و سرّۀ عراق می‌گفتند

اسلوب انشاء کتاب

اما شبهه دوم که راجع است بانشاء و اسلوب شر کتاب، مشکلی است بحا و بمورد که باید آنرا حل کرد زیرا سمک انشاء و اسلوب حمله نندی و مسح ترکیبات و استعمال لغات و نکار بردن صابغ بدیعی و امثال این امور، و همچنین مقایسه آثار بایکدیگر، در بطن اهل فن یکی ارموارین و مقیاسات دقیق و قرائن و امارات طبعی صحیح برای تشخیص عصر تألیف کتب فارسی است، چنانکه املاء و رسم الخط و تصویر و امثال آن از علائم تعیین زمان تقریبی کتبات نسخه است

بعقیده من کسیکه در نوشته های فارسی تمرین و تدرب و بران اهل قلم آشنایی کامل داشته باشد میتواند با مطالعه مختصر ارروی اثری بتاریخ ظهور آن سرد، باین معنی که خاصیت عصری آنرا تمیز بدهد مثلاً بگوید که فلان شرسک و حالت نوشته های قرن پنجم را دارد هر چند نویسنده اش در قرنهای بعد بوده و بمدد دوق و چیره دستی استادی اسلوب قرون ماقبل را تقلید کرده باشد - و همین مقیاس در بطن فارسی بیکار است

در صورتی که متنبس^۱ الیه يك اثر صاحب آثار مسلم دیگر هم باشد، واضح است که باید اثر مشکوک را با آثار محقق مقایسه کرد

و این حالت کاملاً درباره شیخ بر گوار ما صدق میکند که آثار فارسی مسلم الصدورش مانند دانشنامه و رساله نص^(۱) مقیاسی برای

۱ - در سرگذشت شخ بقلم شاگردش ابو عید حورحانی که سعه کامل قدیم آن را نقل طبقات الاطباء فرق و در بعضی جهات بر آن مرثت دارد تصریح شده است که شیخ کتاب علائی و رساله نص را فارسی نوشت - در نقل طبقات الاطباء بر می نویسد « مختصر فی السن بالحمیه »

بالجمله اريك طرف شيخ را در حرو طابعه يی معرفی میکنند که بهیچ امری حر نابرهان ریاضی و منطقی نمی گروید و بمدارك نقلی و استحسانات عقلی و دوقی بیر ترتیب اثر نمیدهند تا نامور و همی و تخیلی چه رسد .
و از طرف دیگر من طلسمات و بیرجات و عزائم ورقی را که موضوع کتاب کنوز المعرّین است در حرو اوهام و حرافات و افسانه های لاطائل و انگیخته تحیلّات شیطانی و تسویلات و همی و هوا حس نفسانی می دانند . -
بدین سبب می پرسند که شیخ فیلسوف برهانی را نا اوهام شیطانی چه کار ؟
می گویند مرد حکیمی که شفا و نجات انگیخته هوش و قاد اوست و در طرح مسائل ورد و اثبات قضایا بدان استحکام و متانت سخن می گوید و هیچ کجا از دایره عقل و منطق قدیم بیرون نمی گذارد ، چگونه بتألیف کتابی می پردازد مشتمل بر رقیه تحبیب و تعیص و تکسیر حرو و کوک ره ره با نام محمود و فاطمه و محور کواکب سعه که در خور رقلا و

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مقصود از وضع در این اصطلاح ، مقرّرات دینی و مذهبی و مسلکی و آداب و عادات اجتماعی است

با بر این چهار صفت تشکیل می شود که هر کدام را با اصطلاحی خاص می خوانند ،

فیلسوف مشائی و فیلسوف اشراقی و متکلم و عارف

الف : فیلسوف مشائی کسی است که در کشف مجهولات و بی واثبات قضایا فقط متکی بعقل و برهان باشد بدون تقید بحیط وضعی از اوصاع

ب : آرا که متکی بعقل باشد با تقید بحیط وضع متکلم می گویند

ج : فیلسوف اشراقی کسی است که مجهولات از راه کشف و شهود بروی معلوم می شود و تقید بحیط وضع هم ندارد

د : کسی را که براه کشف و شهود می رود با حیط وضع ، عارف می خوانند

چه هماغطور که سبک خراسانی و عراقی در بطن اثر داشت در تشریر مؤثر بود و اختلاف دوسک را اختلاف لهجه و لغات و ترکیبات دو ناحیه سرچشمه می گرفت .

باری کهگی طرر انشاء کتاب کنوز المعزمین مسلم است اما ایسکه متعلق برهان شیخ و ریخته قام او باشد، بعقیده این حاب دلیلی ندارد و برار هماغها که در فصل ادله انتساب گفتیم والله العالم
برویم بر سر شبهه سوم که راجع است بموضوع کتاب و عدم تناسب آن
نامشرب و مذاق شیخ

مشرب و مذاق شیخ در فلسفه - رفع شبهه استبعاد

شاید در تقریر اشکال سوم چنین بگویند

شیخ برر گوار بطوری که مشهور او را میشناسند، فیلسوفی است مشائی
ار پروان مکتب ارسطو و فارابی که سرو کارشان با راهین و قیاسات عقلیه
منطقی است و دحول و حروح و رد و قبولشان در مسائل منتنی بر اساس
ادله برهانی است

این طایفه قضایا را نامیران عقل صریح و تراروی مطلق صحیح میسند
و تصدیق و تکذیب و بی و اثبات مطالب را بقیاسات منتحه منطقی مستند
میسارند، و بمسائل نقلی و امور تمثیلی و قضایای خطائی و استحسابی
و همچنین استقراء ناقص و کشف و شهود و اشراق که مورد توجه متکلمان
و عرفا و فلاسفه اشراقی است اعتنا ندارد (۱)

۱ - علما و سالکان طریق تحقیق را بچهار صنف یا چهار طبقه تقسیم می کند - یا بطریق
که حویده محقق یا بطریق عقل و برهان قضایای مجهول را معلوم می کند، یا از راه
کشف و شهود - و بهر تقدیر یا حاصط و صبی ارا و صاع است، یا مقتید بحطط و صبح بیست -
بقیه حاشیه در صفحه بعد

بلکه سبب اصلی این اعمال را شخص عامل باید در قوای مکنونه وجود و اسرار بهمنه خلقت خود بخوید و آنچه خود دارد از بیگانه تمنا نکند
 ناری درباره علوم غریبه از اعداد و طلسمات و ادعیه و اوراد و احکام
 بحوم و امثال آن مانند سایر مسائل علمی و اعتقادی افراط و تفریط شده
 است، بعضی پایه این علوم را تاجایی بالا برده اند که دست تصور و تصدیق
 هیچ عاقلی ندان نمی رسد - و برخی برعکس چندان در این راه پای انکار
 فشرده و در بطلان این علوم مبالغه کرده اند که شایسته انصاف و مناسبت
 مقام محققان کسحکاو نیست

نایباً شیخ بزرگوار ما بر خلاف آنچه غالب توهم کرده اند از جمله

فقه حاشه اربعه قل

مرتبی را مثلاً تا رعایت آداب و مقررات پر کسی حسدی برای تعلق روح علوی ندان
 وجود میگرد که آثار او کل لوح میگویند و در اثر این تعلق آثار عجیبی ظاهر میگردد
 بعضی میگویند که ارواح مخلوق عالم اطله اند که دارای صور مقداری و مواد دهری
 میباشد از طبایع بر رجه حوهریه ترکیب یافته و از مواد زمانی و اعراس حساسی شهادتیه
 پیراسته اینان احسام لطیف مثاله اند که در عالم مثال مسکن دارند یکدسته ارواح
 علوی که آبهار املائکه گویند و یکدسته ارواح سفلی که شاطین نامیده شوند - یکدسته
 مطهر رحمت باشند و یکدسته مطهر عصب و هردو آلات و اسباب اجراء قدرت کامله
 الهیه باشند - و ملائکه چهار نوع اند که عناصر اربعه و طبایع چهار گانه تعلق دارند .
 آثار مراحى و غیر مراحى که توسط طلسمات و ادعیه و اوراد و امثال آن در این عالم
 ظاهر میشود همه از تاثیر ارواح مثاله است

و همانطوریکه معالجه مرس از طریق ادویه ممکن است از طریق دعا و رقیه و عود و غیر
 امکان دارد بلکه طریق دوم اسهل و هموار تر است از تهی ملخصاً - حواسده خود
 می بند که تصدیق و تصور این مقدمات مراتب مشکل تر از خود دی المقدمه است
 نگارنده حواسم نمونه کلمات علمای من را نقل کرده باشم و گریه قوه فهم عادى اردرك
 داین رمور عاجز است والله العالم

افسونگران و دعاویسان باراری است^{۱۹}
 کسی که در باب علت و معلول و حدوث کائنات آیهمه دقت و تحقیق
 دارد، چطور ایسگونه امور و همی را در احاح مطالب و برآمدن حوائج
 مؤثر می شمارد^{۲۰}

این خود شبهه‌یی است قوی^{۲۱} که انتساب رساله را بشیخ مستبعد و اشخاص
 را در بادی بطر نست ناین ادعایر^{۲۲} دد و دودل بلکه مسکرقاطع می سارد
 اینک برای رفع استعداد می گویم

اولاً نوع علمی که از علوم عربیه شمرده می شود بآب انداره
 هوهم و حرافه نیست که منکران تصور کرده اند از مدعیان دروعی
 و شیادان که با این دامها ساده لوحان را فریب می دهند بگذرید، ایهمه
 افسانه را نمی توان بی اصل شمرد - نوع این علوم حقیقتی غیر قابل انکار
 بیر دارد که کمتر کسی بدان دست و ار اسرار مکتوم آن آگاهی
 یافته است.

بدیهی است که ایهمه شاح و برک بکلی رائد و دروع است، اما
 اصل مطلب در حد^{۲۳} خود تا حایی که با منطق عقل سلیم سازگار باشد
 شایسته انکار نیست

امکان صدور عرایب و عجایب طبیعی را عقل سلیم انکار نمی کند لیکن
 نه با این حشو و روائد که دعوی داران دروعی می گویند، و نه بدان سب
 که عامه تصور می کنند، و نه با آن توحیهات که بعضی علمای فن نوشته اند^(۱)

۱ - توحیهات علمای فن را این قبیل است که بعضی میگویند مؤثر حقیقی در امور، ازواح
 علوی است که در تحت تأثیر علت اولی یعنی واجب الوجودند و چون لوح مثلث و
 نقه حاشه در صحنه بند

عقیده شیخ در عجایب طبیعی و کرامات و خرق عادات

اینک عین قسمتی اربعارات شیخ را در موطا عاشر اشارات نقل و فارسی ترجمه می کنیم تا نموداری از طرز گفتار و اعتقاد شیخ در باره عجایب طبیعی و حوارق عادات معلوم شود .

إِيَّاكَ أَنْ يَكُونَنَّ تَكْثُفُكَ وَ تَبَرُّوكَ عَنِ الْعَامَّةِ هُوَ أَنْ تَنْبَرِيَ
مُكِيرًا لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْ لِكَ طَيْشٌ وَ عَجْرٌ وَ لَيْسَ الْخُرْقُ فِي
تَكْدِيكَ مَا لَمْ يَسْتَسِنْ لَكَ تَعْدُ جَلِيَّةٌ دُونَ الْخُرْقِ فِي تَصْدِيقِكَ بِهِ
مَا لَمْ تَقُمْ بَيْنَ يَدَيْكَ بِئِمَّةٌ نَزَلَ عَلَيْكَ الْإِعْصَامُ بِحُجْلِ التَّوَقُّفِ وَ إِنْ
أَرَعَجَكَ اسْتِمَكَّارُ مَا يُوعَاهُ سَمْعُكَ مَا لَمْ تَتَّسِرْهُنَّ اسْتِحَالَتُهُ لَكَ
فَالْصَّوَابُ أَنْ تَسْرَحَ ^(۱) أَمْثَالَ ذَلِكَ إِلَى ثَقَمَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَدُدْكَ
عَنْهُ فَأَتَمَّ السُّرْهَانِ وَ أَعْلَمَ أَنَّ فِي الطَّيِّعَةِ عَجَائِبَ وَ لِقَوَى الْعَالِيَةِ
الْفَعَالَةِ وَ الْقَوَى السَّائِلَةِ الْمُتَفَعِّلَةِ أَحْدِمَاعَاتٌ عَلَى غَرَائِبَ .

ربهار مبادا که برای اطهار ریر کی و فهم خود و شان دادن مریت و دوری خود از عامیان چنان باشی که هر چه را بر تو عرصه کنند انکار کنی و آن بر فصیلتی شناسی که این انکار خود قسمتی از ربوبی و سبکسری و سمکساری است احق می و نادانی آنکس که هر چه را بشنود بی تحقیق

۱ - بِسْرَحَ ، خ . مثل سرح در عربی لازم و متعدی هردو آمده و اعراب کلمه (امثال)

بر مع و نصب هردو صحیح است

فلاسفه حشك جامد بیست که هیچ بویی از عرفان و اشراق بمشامش برسیده باشد، بلکه روح فیض یاب او از سرچشمه مشرب عرفان بیر بعد کافی سیراب شده و تشنه کلمان زلال معرفت را از منبع صافی طبع فیّاص خود رَحیق تحقیق بخشیده و رشحه‌یی از آسرا در فصول آخر کتاب اشارات (نمط ناسع و عاشر) که آخرین تألیفات گرانمایه وی می باشد با بیانی پخته و حریر آشکار ساخته است

شیخ خود از فلاسفه ایست که نامکان صدور عجاب و عرایب طبیعی و حواری عادات اعتقاد دارد و آثار سحر و شعبده و طلسمات و عرائم و بیرنجات و امثال آنرا حرر او هام کادیه نمی شمارد، و ظهور این آثار را نامواریں علمی و منطق عقلی مخالف و منافی نمی داند و یکی از اصول مسلم او در باره این امور و بطایر آن قاعده ایست که در سابق گفتیم «کلّ ما قرع سمعک الح» یعنی هر چه را بشنوی تادلیل قطعی بر امتناع آن باشد آنرا درحای ممکن بدار و با نکاش مبادرت مکن.

وی در نمط دهم اشارات در اسرار آیات راجع بمعجایب طبیعی تفصیل گفتگو می کند و ظهور حواری عادت را بطرق مختلف با مابای عقلی مابین نمی شمارد، و کسانی را که محص اطهار فصیلت و امتیاز خود از عوام هرچیزی را بر خلاف عادت شنوید می درنگ انکار کنند می بگوید و این انکار را خود نوعی از جهل و عامی گری می خواند که هر چه را مخالف ظاهر طبیعت و خارج از حدود معلومات ناقص خود دیدند بر فور تکذیب کنند «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه» (۱)

است. جهل و حماقت عوام بدین سب است که هر چیزی را بدون دلیل و برهان ناور می کنند - جهل و حماقت متفلسفان منکر ملحد بیر کمتر ارعوام نیست؛ زیرا ایماں بیر هر چیز را که مخالف عادتشان باشد بی دلیل انکار میکنند بلکه بقول امام فخر رازی در شرح اشارات جهل طبقه اول یعنی گروه عوام سرررش کمتر از حق دانشمند مآبان عالم بهماست زیرا که رود ناوری عوام ممکن است مایه صلاح و نظام عالم و رستگاری و فلاح ننی آدم باشد برای ایسکه رود تر ننوامیس انیاء و اولیاء و شرایع وادیان میگردند و اطاعت احکام و مقررات و وطایف دینی و اجتماعی را کردن می نهند - بر خلاف طبقه دوم یعنی حقال عالم بما و منکران الحاد پیشه که حر فساد و تخریب نظام اجتماعی اثری ندارند و بالحمله سررعامیان بی ادعا برای جامعه کمتر از احمقان و دانشمند نمایان جاهل و فلاسفه حام بی تحقیق است

شیخ برر گوار درباره امکان صدور کرامات و حرق عادات و معمرات و همچنین ظهور آثار طلسمات و یربحات و امثال آن، هم شرحی منسوط نوشته و این امور را با ادله عقلی پذیرفته و با قضاای منطقی و مواریس طبیعی وفق داده است - بیر در بمط عاشر در اسرار آیات بعد از بحث مشبع در قوت اراده و تصرفات نفسانی فرماید

الأُمُورُ الْغَرِيبَةُ تَتَّبِعُ فِي عَالَمِ الطَّبِيعَةِ مِنْ مَبَادِي ثَلَاثَةٍ أَحَدُهَا
الِهِنَّةُ الْمَقْسَائِيَّةُ الْمَذْكُورَةُ وَ ثَانِيهَا خَوَاصُّ الْأَحْسَامِ الْعُمْصَرِيَّةِ
مِثْلُ حَذْبِ الْمَغَاطِيسِ الْحَدِيدِ بِقُوَّةِ تَجْهِصِهِ وَ ثَالِثُهَا قُوَى سَمَاوِيَّةٌ

بدروع انکار، کمتر از آنکس نیست که هرچیز را بشنود بی دلیل باور دارد و آنرا بر است پندارد

بر تواد که اندر رشته تحقیق و تأمل چسبک ری و بیک نمگیری و چندان در بیک کسی که احوال راست و دروع هرچیز بر تو نادلیل و برهان آشکار شود - هرچه را شنوی هر چند عجیب مستنکر آید بی در بیک انکار مکن تا محال بودن آن چیز بر تو روشن و سره گردد

پس در امثال این امور (یعنی عجائب و غرائب طبیعت) صواب این است که آنرا در بقعه امکان رها ساری و بار اندازی مادام، که برهان و دلیل قطعی ترا از آن بار نداشته است یعنی باید که هر آنچه شنوی نخست در آن بیک نمگیری تا راست و دروع آن نادلیل بر تو پیدا گردد آنگاه آنرا بر است انکاری و باور داری، یا بدروع شماری و انکار کسی - و بدان که اندر طبیعت عجایبهاست و مرقوئهای ربرین فعاله را با قوئهای ربرین منفعله بر عرایب و شگفتیها اجتماعهاست ه

مقصود شیخ این است که ظهور نوعی از عجائب و غرائب طبیعی از قبیل اثر طلسمات و اعداد و امثال آن مربوط است تا تأثیر و تأثر قوای فاعله سماوی و قوای مفعله ارضی و عنصری و از در بصیحت و اندر حکیمانه می فرماید گروهی از متفلسفه که در حقایق علوم ممارست ندارند عادت کرده اند که هر چه را بر خلاف عادت مألوف بشنوند ارقیل معجزات و حرق عادات و کرامات و آثار عرائم و طلسمات همه را انکار کنند و در این انکار برای خود فصیلتی می شناسند که خود را از عوام الناس ممتاز ساخته اند اما حق مطلب این است که باور کردن و انکار بی دلیل، هر دو علامت احمقی و نادابی

سخن رانده است؛ دوم احسام سفلی، سوم اجرام سماوی اما اجرام سماوی بدون اصنام قواصل ارضی و عنصری تأثیر نتوانند کرد.

معجزات و کرامات و سحر مربوط بقوت نفسانی و پیربحاث معلول تأثیر اجرام، عنصری و طلسمات ارقییل تأثیر فواعل سماوی در منفعلات عنصری است. امام فخرالدین رازی در ضمن شرح عبارت فوق، تحقیق در امکان و چگونگی وقوع حواری عادات را بیکی از تألیفات خودش موسوم به **السرالمکتوم** حواله می‌کند^(۱) وجود او با آنچه احاطه و تسخر که در علوم عقلی و نقلی داشت و با آن درجه شک و تردید و انکار که در مباحث علمی حتی در قضایای منطقی و فلسفی از وی سراغ داریم تا او را امام-المشگکین لقب دادند بمر ماسد شیخ تأثیر فصول عریبه را تصدیق و آنرا با مبانی علمی و عقلی تطبیق کرده است^۱

بعقیده نگارنده برای ظهور انواع حواری عادات از کرامت و معجزه و سحر و دعا و طلسم و اعداد و حصر و تعوید و رقیه و عوده و احرار و حجب و غیره و غیره مخصوصاً از قوت نفسانی و جمعیت حواس و قوای مکتوبه مشری عاقل نباید بود و نکته عالی (العارف یخلق بالهمة) را فراموش نباید کرد در قرآن مجید می‌فرماید **سَدْرُیْهِمْ آیَاتِیَ الْآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** - و در حای دیگر **وَفِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**

بیش از این فعلاً محال گفتگو در این موضوع بیست

این سخن را ترجمه بهماوری گفته آید در مقام دیگری

۱ - ثم ارجع الى السرالمکتوم ان کت راعاً می‌التحقق

يَتَمَّهَا وَ تَبْنِ آمْرِحَةَ أَجْسَامِ أَرْضِيَّةٍ مَحْصُوصَةٍ بِهَيَّاتٍ وَضَعِيَّةٍ
 أَوْ يَتَمَّهَا وَ تَبْنِ قُوَى نَفُوسِ أَرْضِيَّةٍ مَحْصُوصَةٍ بِأَحْوَالٍ فَعْلِيَّةٍ أَوْ
 إِبْهَامِيَّةٍ مُنَاسِبَةٍ تَسْتَنْجِعُ حَدُوثَ آثَارِ عَرَبِيَّةٍ وَالسَّحَرُ مِنْ قَبِيلِ
 الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بَلِ الْمُعْجَزَاتُ وَ الْكَرَامَاتُ، وَ الْيَرَّ نَحَاتُ مِنْ قَبِيلِ
 الْقِسْمِ الثَّانِي وَ الطَّلَسْمَاتُ مِنْ قَبِيلِ الْقِسْمِ الثَّلَاثِ . هـ

اسکیرش امور عرب و ظهور حواری عادات در عالم طسعت ارسه مدأ ناشد
 یکی هیأت نفسانی که پیش از این یاد کردیم [یعنی در فصل سابق که
 فرمود قوت هیأت نفسانی منشأ معجزه و کرامت انبیا و اولیا ناشد] دیگر
 خواص احسام عنصری چنانکه آهر را سبب قوئی که بدان مخصوص است
 آهر را سوی خود جذب کند، سدیگر قوئهای آسمانی که میان ایشان و
 میان مراجهای احسام زمینی که بهیأت وضعی اختصاص یافته اند یا میان
 ایشان و میان قوای نفوس زمینی که ناحوال فعلی یا افعالی مخصوص باشند،
 مناسبتی بود که مستلزم حدوث آثار عربی شگفت اسکیر گردد

سحر بلکه معجزات و کرامات برهم، از قبیل قسم اول است [یعنی
 هیأت نفسانی] - و یرنحات از قبیل قسم دوم [یعنی خواص احسام
 عنصری] - و طلسمات از قبیل قسم سوم باشد [یعنی مناسبت قوای سماوی
 با امرحه احسام یا قوای نفوس ارضی] هـ

خلاصه مقصود شیخ این است که کلی خرق عادات معلول سه چیز باشد
 اول قوت نفسانی یعنی قوت اراده و تصرف نفس که شیخ درباره آن بتفصیل

نام برفته و انتسابش بدو مشکوک و مورد انکار بود چندان حرص و ولع در جستجوی آن نبحر نداده بودم - هر چه گویاش ، مقدّر بود و چنین اتفاق بیفتاد که تا کنون بر این کار عزم و نیت حرم کرده باشم .

در این ایام بمناسبتی که دگر شد در پیدا کردن نسخه کوشیدم و بحکم « إِذَا ارَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ أَسْبَابَهُ » بعون الله و تیسیره در مدت چند ماه شش نسخه مختلف از آن یافتم که اقدم آنها متعلق بقرن ۸-۹ هجری است و در حواشی و نسخه بدلها بر مر احتضاری از آنها یاد کرده ام باین قرار

۱ - نسخه س

یعنی نسخه متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار در حر و مجموعه خطی مشتمل بر کتاب الحیل سی موسی در رسائل مهم دیگر از آن قبیل که تاریخ کتابتیش علی التحقیق مابین قرن ۸ - ۹ هجری است . - این خود نخستین نسخه یی بود از کنوز المعرّبین که بمطر بگاریده رسید و با احاره و معاصدت رئیس محترم کتابخانه حضرت مستطاب آقای حاج آقا احمد مدظله که طالبان علم را رهبری صدیق و راهمایی صادق است آرا برای خود انتساب کردم

در این نسخه کتاب بدو قسم و قسم اوّل بهفت مقاله تقسیم شده ، اما متأسفانه بخشی که متعلق با و اخر قسم دوم است از مجموعه افتاده و در نتیجه کتاب مطابق این تقسیم باتمام و محذوف الآخر مانده است
ای نسخه را متن اوّل قرار دادم بشرحی که در چگونگی تصحیح گفته خواهد شد

عقل تو قسمت شده در صد مهم بر هرا را آرو و طم ورم (۱)
 جمع باید کرد احرا را بعشق تا شوی خوش چون سرقد و دمشق
 پس محلّ وحی گردد گوش حال وحی چو دگفتن ارحس نهال
 دیر باید تا که سر آدمی آشکارا گردد از بیش و کمی

نسخ مورد استفاده از کتاب

قبل از آنکه انجم آثار ملی در صدد احیاء و طبع و نشر کتب و رسائل فارسی شیخ رئیس ابوعلی سنبا بر آید، و این فکر بعد از روح دوق پرورده ادب دوست اعضاء محترم انجم علی الخصوص جناب دانشمند مکرم آقای علی اصغر حکمت و تیمسار معظم آقای سپهدار چهارسانی ایدم‌الله که وجود ایشان در هر حوره و انجمنی مانند حلول روح در بدن مشأا اثر و مایه نشاط کار و فعالیت است بیرون تراود، غالب اشخاص از وجود آثار گرامهای فارسی شیخ عیار کتبات دانشنامه که مکرر طبع شده و رساله نص و بعض رسائل دیگر که از دیربار بنام وی شهرت داشته است بی اطلاع بودند

راقم سطور برین نمایان که تهیه نسخه و تصحیح و طبع کمور المعرّین را از طرف انجم محترم بر عهده گرفتم حرّ نامی مهم و مشکوک اراپن کتاب سراع نداشتم - و با وجود علاقه‌یی که بهمه آثار عربی و فارسی شیخ دارم، شاید باین سبب که درمآحد معتسر قدیم در جرو مؤلفات شیخ اراپن

۱ - مقصود از طم و ریم عالم کثرت است در عربی گویند « جاء بالعلم والریة » یعنی (مالال الكثير) = مال بسیار آورد - اراپن معنی محارآ کثرت مشغله و توحّه عالم کثرت اراده کند

۲ - نسخه ش

دومین نسخه بی بود که براهیمایی دوست فاضل ارجمند آقای دکتر عمید استاد دانشگاه بدست نگارنده افتاد، متعلق بحصرت فاضل معظم آقای محمود شهبازی استاد دانشگاه دامت افاداته که آنرا از روی کتاب ملکی خود نویسانده بی مصایقه بننده لطف کردند

اصل نسخه بطوری که فاضل معظم اطلاع میدهند در حرو و مجموعه ایست متعلق بسده بهم هجری مشتمل بر رسائل مهم ارقیل رساله معرفت تقویم تألیف محمد بن صفار و معرفت اسطرلاب از علی بن عیسی حرانی و امثال آن

در این نسخه گفتگو از دو قسم برفته و اصل کتاب همانطور که کشف الطنون نشانی میدهد بهمت فصل تقسیم شده و علائم کهنگی از رسم الحطش ارقیل کتات [ب = پ] و [ح = چ] و فصل و وصل حروف و امثال آن که در قرن بهم از نقایای قرون سابق همور معمول بوده، هویدا و مشهود است

۳ - نسخه م

متعلق بکتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک التجار طهرانی رید عمره که آقای سهیلی کتابدار محترم آنرا با کمال محنت و حلوص در اختیار بنده گذاردند و مدتی برای مقابله نسخه خود آنجا آمدرورت داشتم این نسخه هم در ضمن مجموعه ایست حطی مربوط بقرون متأخر که ما دو نسخه مربوط و سایر نسخ معتبر از هر جهت تفاوت دارد - از جمله این که کتاب را بیازده فصل کرده اما ده فصل نوشته و یکی را توهم سقط

موده و باقی را هم تجربه و مقدم و مؤخر داشته و بالحمله کتابی ساخته که نام و موضوع و جوهر و مایه مطالبش کنورالمعرمین و سایر جهانش پیداری کتاب دیگر است

مثلاً در نسخه (س) و (ش) و دیگر نسخ فصل چهارم در دُحْنَه کواکب است - در نسخه (م) فصل یازدهم را در دُحْنَه کواکب نوشته و فصل چهارم را از سقطات نسخه اصل خود شمرده، و سه فصل بنیال خود علاوه کرده است باین قرار فصل هشتم درباره یی از اعمال مأخود از سایر کتب الواح و طلسمات از این قبیل که چند رقعہ نویسند و کجا دفن کنند - فصل نهم در اشکال کواکب - فصل دهم در باقی اعمال که بار مأخود است از کتب طلسمات و سحر و حادو - و مطالب این سه فصل هیچکدام مربوط باصل کتاب کنورالمعرمین نیست^۱

حوشختابه کاتب نسخه در پایان کتاب بعد از بحورات کواکب این عبارت عامیانه را نوشته که حاکی از حرانکاری کاتب است « ارایحانه فصل پنجم می‌رود در شرح حروف ابجد که نوشته قبل از این و دُحْنَه کواکب در فصل چهارم است در اصل از قلم افتاده و در آخر نوشته بود فصل یازدهم در اصل نسخه نداشت »^۱

از این شرح معلوم میشود که نسخه منقول^۲ عنه اصیل بوده و در دست کاتبان جاهل باین رور نکست افتاده است - در آن نسخه مثل سایر نسخ معتسر فصل چهارم را در دُحْنَه کواکب و فصل پنجم را در تقسیم حروف ابجد نوشته و فصل یازدهم اصلاً نداشته است - کاتبی فصل دُحْنَه کواکب را از قلم انداخته و در آخر نسخه خود نوشته، بعد کاتب دیگر توهم کرده

احتیاج ندارد در اشباح صنت و شمع عجیب بحرح داد تا آنرا مسلمی
گراف بنده فروخت^۱

کاتب این نسخه در پایان کتاب از خود عملی را باعزیمه و سوختن
شمع و محور کواکب برای احراق حصم الحاق کرده که با مطالب کتاب
نا مربوط است

۶ - نسخه ب

آخرین نسخه‌ای است که بدستم افتاد متعلق با آقای دکتر مهدی بیانی
رئیس محترم کتابخانه ملی فرهنگ در حرره مجموعه کوچکی که تاریخ
کثبات ندارد و طاهر آ مربوط بقرن دوازدهم باشد
این بود شرح سعی که این حاب را در تصحیح و مقابله کتاب مورد
استفاده واقع شد - اکنون بچگونگی تصحیح می‌پردازیم

چگونگی تصحیح کتاب

چون سح کتاب بایکدیگر چندان اختلاف داشت که توفیق مابین
آنها میسر بود، ویر کردن حواشی از نسخه بدلها عیرار حیرت و آشفتگی
خاطر حواسدگان فایده نداشت، دل براین اندیشه قرار گرفت که دو متن
را با نسخه بدلهای لارم چاپ کم تا نسخه کامل مهید از این رساله طبع
شده باشد، نه اینکه مطالعه کنندگان کتاب در ترتیب فصول و ابواب و
صحت کلمات و مطالب دچار تردید و اضطراب شوند و آخر کار ندانند
که اصل مطلب چیست و عبارت صحیح کدام است؟

اول نار نسخه (س) را که اقدم سح بود متن قرار دادم و آنرا با نسخی

که فصل چهارم سقط شده و مکتوب آخر سحّه، فصل آخر کتاب است، از این اشتباه کتاب بهشت فصل رسیده، و همچنان کتاب خود در آن تصرف کرده و کاسته و فروده تا سحّه بی باین صورت در یارده فصل ناقص معشوش مغلوط در آمده است!

این توصیح را هر چند بطاهر اهمیّت و لروم نداشت عمداً برای آن نوشتیم که خوانندگان نموداری از تحریف و تصحیف کتب را در دست کتاب حائس بینند و قدر ربح و رحمت کائنات و مصححان محقق امین را شناسند که در ظلمات آب حیات و از خلاب کوهر باب حسته، یعنی از میان ایسکویه مسح مغلوط معشوش، نسختی صحیح و مرتّب بردیک ماصل وراهم ساخته آنرا در دسترس طالبان گذارده اند

۴ - نسخه خ

سحّه ایست قدیم مورّحه سنه ۹۱۲ بهصد و دوازده که حوشدختانه نصیب خود این جانب شد و آنرا در اثناء کار حرّیّتی کردم بسیار معتبر و کم غلط است، بدین سبب آنرا متن دوم قرار داده با سایر مسح مقابله کردم چنانکه عنقریب شرحش بیاید

۵ - نسخه ض

نسخه دیگری است مورّحه ۱۰۵۷ هرا و پنجاه و هفت هم متعلّق بحود اینجانب در ضمن مجموعه‌یی که تاریخ کتابت احراء آن بخطّ صیاء الدّین نام اصفهانی مابین سنوات ۱۰۵۴-۱۰۵۸ و مابین مسح موحوده ممتاز است - مالک این مجموعه که چیری مهمّ غیر از همین نسخه مورد

و موافق روح امامت است - اما پیروی مادر زبان و ادبیات ملّی بر اراد و پائیان،
 بهیچوجه شایسته و سراوار نیست، مگر اینکه اهل زبان بست بموضوع
 و مطالب کتابی مخصوص، حکم نا اهل بیگانه را داشته باشد - در اینصورت
 هم او را اجباری بر مباشرت و تعهد این کاریست « هر کسی را بهر کاری
 ساختند »

توضیح مطالب و تفسیر اصطلاحات فی علوم غریبه

در اثناء کتاب حاضر مطالبی درج شده و اصطلاحات فنی بکار رفته
 که برای اغلب خوانندگان پوشیده و محتاج توضیح و تفسیر است -
 بدین سبب بکار بسته این فصل را در مقدمه افرودم تا مطالعه کنندگان از فهم
 مطالب کتاب باز نمانند و بمراجعه دیگر کتب بیارمند نشوند

دو ایر حروف

هر دسته از علمای فنون غریبه موافق سلیقه و بطری خاص حروف
 بیست و هشتگانه را (۱) ترتیبی مخصوص مرتّب ساخته و آنرا پایه و اساس
 اعمال فنی قرار داده اند

۱ - سبب اینکه عدد حروف را ۲۸ بگیرند اولاً رعایت حروف العالی مشترک مابین
 فارسی و عربی و حروف مختصّه عربی است بدین سبب حروف مختصّه فارسی را (پ چ ژ ک) ندارد -
 تا ما الف ثانی مدّتی هوایی که آنرا لام الف میگویند و علامت (لا) نمایش میدهند چون در
 حروف آهنگی صد ادا در بیست و حرف مصوّت محصّ است بحساب حروف صد ادا در
 بی آید، برخلاف حروف لینه دیگر یعنی (وی) که صورت آهنگی و عدد آهنگی
 هر دو دارد و مصوّت محصّ بیست اکثر فقها بر در باب دیات حروف تهجی را ۲۸
 حرف میگویند - عقیده علمای ادب بر در باب خط همین است

که متناسب می نمود مقابله و با حواشی و نسخه بدلها طبع کردم . - بار دوم نسخه (ح) را که کاملتر و صحیح تر از سایر نسخ موجوده نظر آمد همچنان با تصحیح و مقابله و ضبط حواشی و نسخه بدلها مطبع رسانیدم با این ترتیب کتاب دوم مرتبه چاپ شد که طبع اوّلش بعلامت (نسخه س) از چاپ دوم ممتاز است ، بطوریکه خوانندگان خود ملاحظه می فرمایند

روش نگارنده در تصحیح همانست که مکرّر در مقدمه کتب مصححه خود بار نموده ام باین قرار که نسخ کتاب را با رعایت دوش شرط و قدمت ، اساس کار قرار میدهم آنگاه با توجه کامل بالفاظ و معانی بمقابله متن با سایر نسخ می پردازم ، و با توضیح در حواشی اعلالط و اصح متن را بدون تردید رفع وروائد را حذف و سقطات را اثبات و نسخه بدلهای لازم معنی دار را ثبت می کنم - و حتی الامکان از اساشتن حواشی شکوک و تردیدات و نسخه بدلهای بی معنی لاطائل که نتیجه و اثرش بتفلسط و ردیگتر است نا تصحیح ، احتراز می جویم

و بالحملة عقیده من در تصحیح و مقابله و معارضه کتب ، همان سنت سیئه ایست که مشایخ قدیم ما در قرائت و سماع و تصحیح کتب فقه و حدیث و تاریخ و شعر و ادب داشته اند ، و از بدعتی که بتقلید اروپائیان در میان ما می خواهد رواج بگیرد سحت بیرام - آنان اهل زبان و ادبیات ما نیستند و چاره یی جز این کار ندارد ، بلکه روش آنها در این مورد مستحسن

دایره انت و ابجد را پیش گفتیم - بار محص مثال بعض دوائر دیگر را توضیح میدهیم

دایره اهطم تشکیل می شود از هشت حمله اهطم فشد نویں صتص حرکس قنط دحلج رجع .

این دایره را از حروف ابجد هور بیرون آورده اند باین ترتیب که از حرف الف گرفته برعایت چهار عنصر (آتش و باد و آب و خاک) و طبایع اربعه (دو کیفیت فاعله حرارت و برودت - و دو کیفیت منفعله رطوبت و بیبوست) حروف را چهار بچهار طرح کرده هر عصری را از بالا پیاپی و هر طبیعتی را بترتیب حرارت و بیبوست و رطوبت و برودت ، هفت حرف داده اند - پس حروف باین ترتیب از کار بیرون آمده است .

اهطم ف شد (حروف باری حار) - ب و ی و ن ص ت ص (حروف هوایی یاس) - ح ر ک س ق ث ط (حروف مائی رطب) - د ح ل ع ر ح غ [حروف حاکی بارد] .

از این حروف حمله های اهطم فشد ساخته و آنرا دایره اهطم نامیده اند

دایره ایقغ این دایره هم از حروف ابجد بحساب حَمَل (۱) بیرون

۱ - کلمه حمل را در حساب حمل یعنی حساب حروف ابجد ، اکثرالت نویسان معتبر بهم جیم و فتح و تشدید میم ضبط کرده و بعضی تحفیف میم را بر صحیح شمرده اند صاحب فاموس مسوید « کسگر حساب الحمل وقد یجحف » ربیدی مؤلف تاح العروس در شرح این عبارات از این درید لغوی معروف نقل میکند که وی در عربی بودن کلمه حمل تشدید مم تردید کرده و گفته است « ولا احسه عربیاً » یعنی گمان نمیکم که عربی باشد - و هو قول بتحفیف مم را ما معتبر وقائل آرا هر موثق شمرده است « قاله بمعهم قال ان درید لست مه علی ثقة » نگارنده احتمال میدهم که حمل بتحفیف میم معنی خود حمله های مرگ از حروف تهجی یعنی ابجد هور - الح ، به معنی حساب حروف ، هم صحیح باشد اما حساب معروف ، ضبطش حمل تشدید میم است ؟

ترتیبات حروف را باصطلاح **دوایر حروف** گویند - مثلاً **دایره ا ب ت ث ح ح** .
 الح که معروفترین دوایر حروف می باشد و برده همگان معلوم و معمولست -
 و همچنین **دایره ا ب ج د** یا **ا ب ج د ی** ، یعنی ترتیب حروف بحمل ا ب ج د
 هـ و ر حطی کلمن . الح که آن هم معروف و در نوشتن حروف تقویم و
 کفش ماده تاریخ معمولست

ندیهی است که از ۲۸ حرف بقواعد ریاضی اشکال و صور بی حد و محصر
 پیدا می شود (۱) **امادوایی** که علمای فن ترتیب و مبنای اعمال قرار داده اند
 تا کنون بنظر نگارنده سیرده دایره رسیده که شش دایره اولش ترتیب از
 سایر دوایر مشهور تر و معمولتر است باین قرار
ا ب ت ، ا ب ج د ، ا ه ط م ، ا ح ه ب ، ا ی ق خ ، ا ح د ش ، ا ر غ ی ، ا ن س خ ،
ا ح س ت ، ا د ی ل ، ا ج ه ز ، ا ف س ج ، ا ع ه ط .
 بعضی در شش دایره معروف که باصطلاح **دوایرسته** گفته می شود
 بحای **ا ج ه ب دایره ا ر غ ی** را گفته اند (۲)

۱ - از حله قواعدش در اصطلاح ریاضی قاعده ترتیب است باین قرار که برای بدست
 آوردن شماره ترتیب چند حرف باید عدد حروف را از يك تا عدد آخر مطلوب
 درهم ضرب کرد مثلاً اگر بخواهیم شماره اشکال ترتیب پنج حرف را بدانیم
 میگوییم ۱۲۰ صورت پیدا میکند $[۱ \times ۲ \times ۳ \times ۴ \times ۵ = ۱۲۰]$ - پس برای سست و هشت
 حرف باید اعداد را از يك تا ۲۸ ترتیب درهم ضرب کنم که مصروف به آخر عدد
 ۲۸ باشد - و اگر بخواهیم ترکیبات ثنائی و ثلاثی و رباعی آنرا بدانیم قواعد
 دیگر دارد که در کتب ریاضی بتفصیل نوشته اند

۲ - در کتاب شرف العلوم محمود حسینی قادری شطاری از عرفای قرن یازدهم که در
 مطالب کتاب مثال بوقایع سنوات ۱۰۲۴ و ۱۰۳۶ آورده دوائرسته معروف را
ا ب ت ث ، ا ب ج د ، ا ه ط م ، ا ی ق خ ، ا ح د ش ، ا ر غ ی ، نوشته است

حروف نظیره ث ط م ف د ع ن ت ص ض ع ح ط ق
 ارایں حروف هفت حمله تشکیل می شود که آنرا دایره اجهب و دایره
 اجهی می گویند

اجهب، ورد، یکشح، لسط، معدع، تنصص، عحطق
 پس حرف (ث) در این دایره بطیره الف است، و حرف (ط) بطیره
 (ح)، و (م) بطیره (ه)، (ف) بطیره (ب) - و برای قیاس باقی چهارده
 حرف سطر دوم بطیره حروف اساس باشد

چون دایره اجهب معلوم شد تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه (۱)
 و کواکب سبعة سیاره و مروج اثناعشر و دیگر تقسیمات با قواعدی که
 در دست داریم آسان گردد و تفصیل آنرا بزودی خواهیم گفت

دایره اجذش و ارغی

حروف این دو دایره میرار دو سطر اساس و نظیره تشکیل شود هر سطر
 دارای چهارده حرف

حروف اساس دایره اجذش

ا ح د ش ط ق ن ب ح ر ص ع ك و

حروف نظیره

ث ح ف ص ل ه ث د س ط ر م ی

۱ - مقصود طبایع چهارگانه است بمقدّمه اطنّا و حکمای قدیم یعنی دو قوّه فاعله
 (حرارت و بردوت) و دو قوّه مفعله (رطوبت و یسوست) - در محل دیگر بارهم گفته ایم
 (حواشی ص ۳۲) که مقصود قداما از رطوبت و یسوست نه تری و خشکی طاهری است
 که مادست سوده شود بلکه مراد از رطوبت سهولت تشکّل، و یسوست دیرپذیرندگی
 شکل است - و بدین سبب هوا را رطب میگویند که بصورت هر بعد و حجمی رود
 متشکل میگردد

آمده است باین ترتیب که از يك تا هزار یعنی از الف تا عین را برعایت
 آحاد وعشرات و مئات از يك جنس پهلوی هم انداخته و از آن ده حمله
 ساخته اند باین قرار

ایق [ای ق ع = ۱، ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰] - بکر [ب ک ر = ۲،
 ۲۰، ۲۰۰] - حلش [ح ل ش = ۳، ۳۰، ۳۰۰] - دمت [د م ت =
 ۴، ۴۰، ۴۰۰] - و براین قیاس، هنت، وسح، زعد، حصص، طصط
 پس حروف دایره ايقع اینطور میشود ای ق غ ب ک ر ح ل ش د م
 ت .. الح .

دایره اجهب که نوشته های کتاب بر آن مبتنی است

دایره اجهب یکی از دوائر اساسی حروفست و ترتیب آنرا درحواشی
 کتاب بااختصار نوشته و آنجا گوشرد کرده ایم که اعمال و مطالب کتاب
 از قبیل تقسیم حروف عناصر و طبایع اربعه و کواکب سبعه و امثال آن
 همه مبتنی براین دایره است و خوشبختانه چون باین اساس پی بردیم
 تصحیح اعلاط کاتبان که اتفاقاً تحریف و تصحیفشان در مورد حروف
 مقطعه بی معنی، عادی و معتبر است بر ما آسان گردید

دایره اجهب در بعض رشته های علم حصر و اعداد نیز برای رمام و بطیره
 مکار می رود - زیرا حروف بیست و هشتگانه را دویجش مساوی کرده
 چهارده حرف اول را اصطلاحاً اساس و چهارده حرف دوم را نظیر •
 میخوانند باین ترتیب

حروف اساس ا ح ه ب و ر د ی ک ش ح ل س

و شرح داده است. - اما بعضی معتقدند که در این تقسیم باید عمل منجمان را در تقسیم بروج بچهار مثلثه عناصر^(۱) پیروی کرد، این معنی که عناصر را بطریق قرینه سدی یکی از بالا و یکی از پایین رعایت کنند و هفت حرف اول را بمصبر بار و هفت حرف دوم را بقرینه مقابلش بمصبر حاک، و سوم را بباد و چهارم را بآب دهند - این تقسیم خاصه باتعیری که روت هم حالی از لطف باشد

و بیر عقیده بعضی این است که طبایع مفرده یعنی حرارت تنها، یا بروت تنها را نباید ملاحظه کرد بلکه رعایت طبایع مرگه یعنی ترکیب قوای فاعله (حرارت و بروت) با قوای منفعله (یوست و رطوبت) لازم است - مثلاً حروف مرور را که مأخوذ از دایره اجهت بود چنین تقسیم می کنند.

ا و ی ل م ن ع [حروف باری حارّ یا س] - ح ر ك س ف ت ح
 [= هوائی حارّ رطب] - ه ر ش ث د ص ط [= مائی بارد رطب] - ب
 د ح ط ع ص ق [= ارضی بارد یا س] و بر این قیاس در دایره اظم
 می گویند

ا ه ط م ف ش د [آتشی گرم خشك] - ب و ی ن ص ت ص [بادی گرم تر]

۱ - دوازده برج را ترتیب حمل و ثور و حوراء الح بچهار چهار طرح کسد - بخش اول را که سه برج میشود بمصبر بار بست دهند و آنرا مثلثه آتشی گویند [حمل و اسد و قوس] - آنگاه از برج دوم گیرند و چهار چهار طرح کسد و بحاك بست دهند و مثلثه خاکی گویند [ثور و سبله و جدی] - پس از برج سوم گیرند و همچنان طرح کرده حاصل را مثلثه بادی نام دهند [حوراء و میزان و دلو] - سپس از برج چهارم یعنی سرطان گیرند و حاصل را بمصبر آب منسوب کسد و مثلثه آبی نامند [سرطان و عقرب و حوت]

حروف دایره اربعی

[ا ر ع ی ب ر ف ت س ق ث ش ك ح] - [ص ل ح ص م ح ط ن
د ط و د ع ه] چهارده حرف اول را اساس، و چهارده حرف دوم را «طیره
گویند» و ساختن حمل از این حروف (احدش طقس الح - اربعی
برف الح) واضح است و شرح احتیاج ندارد

قاعده تقسیم حروف بعناصر

و طبایع اربعه

برای تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه در دایره اربعه همان قاعده
معمول است که در اثنت واحد و سایر دوایر بدان عمل می کنند - یعنی
حروف ا ح ه و ر ر د الح را از اول اساس تا آخر طیره چهار
بچهار طرح کرده هفت حرف اول را از عناصر بآتش که برترین آنهاست،
و از طبایع بحرارت که بالاترین قوای فاعله است تخصیص می دهد -
و هفت حرف دوم را بعصر باد و طبیعت یسوست، و سوم را بآب و رطوبت،
و چهارم را بحاك و برودت منسوب می کنند [۷=۴ ۲۸] - و این
حساب چنین نتیجه میدهد

۱ - حروف آتشی حارّ ا و ی ل م ن ع

۲ - هوائی یاس ح ر ك س ف ت ح

۳ - مائی رطب ه ر ش ث ذ ص ط

۴ - ارضی بارد ب د ح ط ع ص ق

ایسکه گفتیم عقیده مشهور بود که صاحب کتاب ما هم را پذیرفته

بالاخر و برتر است - و حروف نادی را رفع یعنی حرکت صمّه دهند
 بمناسبت معنی رفع (بلندی) با وضع عنصر هوا - و حروف مائی رطب را
 کسره دهند بمناسبت معنی (ریز) فارسی و حفص و کسر عربی (سرافکندگی
 و زبردستی) با وضع عنصر آب بسبب بهوا و آتش - و حاکی بارد را محروم
 یعنی ساکن ورده کنند بمناسبت عقیده اکثر قدها که کره ارض را ساکن
 بی حرکت میدانستند (۱)

نابر آنچه گفتیم در دایره اجهب هر کجا حروف [آ و ی ل م ن ع]
 و در دایره اظم حروف [آ ه ط م ف ش د] باشد آبرا فتحه دهند
 برای ایسکه از حروف ناری آن دایره است - و بر در دایره اجهب
 هر جا حروف نادی [ح ر ک ث س ف ت ح] بود در حواند و نوشتن
 صمّه دهند - و حروف آبی رطب را [ه ر ش ث د ص ط] مکسور،
 و حروف خاکی بارد را [ب د ح ط ع ص ق] ساکن کند مثلاً
 کلمه اجهب را که از حروف چهار عنصر ترکیب شده است [اُجهب]
 می نویسند و میخوانند - و همچنین [معر د] و در این قباس سایر حروف
 دایره اجهب را حرکت و سکون دهند

و در دایره اظم کلمه مرگب از حروف [ا ف س ر] را که الفش در
 این دایره از حروف ناری و (ف) هوایی و (س) مائی و (ر) حاکی
 است چنین نویسند و خوانند [اُفسر] .

۱ - بعض علمای قدیم اسلامی مانند ابوسعید سحری معتقد بحرکت رمیّی بوده و دلائلی
 داشته اند که عقیده ابوریحان بیرونی را بر در ساره سکون رمیّی مترلرل و او را مردّد
 ساخته است نگارنده این مطلب را در سرگذشت معقل ابوریحان که نام **ابوریحان**
ناهه تألیف کرده و هور توفیق طبع و بشرآرا بیافه شرح نوشته است

ح ر ك س ق ث ط [آبی سردتر] - د ح ل ع ر خ غ [حاکی سردحشك]
 طاهر این گفتار بنظر راجح میرسد، زیرا که مقصود علمای فن از این
 تقسیمات حصول نتیجه تأثیر و تأثر است و این معنی با تمكیک قوای فاعله
 از مفعله امكان پذیر نیست - وادگهی مطابق قول مشهور، با عنصر هوا
 طبیعت بی‌بوست همراه می‌شود و حال آنکه بعقیده حکما عنصر هوا حارّ رطب،
 و عنصر بار حارّ یاس است

هرچند تقسیم حروف بعناصر با تقسیم طبایع فرق دارد، و در این
 عمل تناسب و تلارم ملحوظ بوده، اما رجحان رعایت این امر، واضح
 و معلوم است

حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر

چون تقسیم حروف طبایع و عناصر معلوم شد این بحث پیش می‌آید
 که هر حرفی در حوایدن و نوشتن چه حرکت و اعرابی بخود میگیرد
 فایده این بحث در ترکیب و قرائت و کثات کلمات و حوایدن او را در
 عریمه‌ها و سؤال و حوایدن حصری بخوبی معلوم و طاهر میشود

اما در بوع حرکت و سکون چون مناسبات استحسابی و دوقی در کار
 است سلیقه‌ها و عقاید ارباب فن در باره آن مختلف شده و راجح اقوال مخصوصاً
 با آب نظر که در رعایت طبایع مرگه داشتیم عقیده مشهور است
 از این قرار که

حروف آتشی حارّ را بص یعنی فتحه دهند بتناسب معنی فارسی
 (رَ رَ) و عربی بص (برافراشتن) با مرتبه عنصر بار که از عناصر دیگر

احجاب [حروف رحل] - وزرد [مشتری] - یکشیخ [مریخ] -
 نسط [شمس] ، مفذغ [رهه] - نئصص [عطارد] عحطق [قمر]
 تقسیم حروف بیروج اثنا عشر

تقسیم حروف بدوآردہ برج ومسونات آہا (۱) ار حملہ اعمال مہم علم
 حروف و اعداد و الواح است کہ مصنف کتاب متعّصّس آن شدہ وما برای
 تکمیل مطالب آنرا شرح میدہیم

در تقسیم ۲۸ حرف بدوآردہ برج چند طریقہ معمولست
 ۱ - مشہور این است کہ حروف آتشی را ار ہر دایرہ بی کہ مآخذ
 عمل باشد مثلثہ بروح آتشی دہند - و حروف نادی را مثلثہ نادی ، و
 ہمچنین آبی و حاکی

دانستیم کہ منسوب ہر عنصر وطبیعتی ہفت حرفست - وچون ۷ قابل
 قسمت صحیح بر ۳ بیست چہیں تدبیر کنند کہ دو حرف را مکرّر ، بارید
 تا ۹ حرف شود کہ بر ۳ قابل قسمت است - پس اینطور عمل کنند کہ
 ار حروف ناری مثلاً سه حرف اوّل را بحمل دہند کہ اوّلین برج مثلثہ
 ناری است ، پس حروف سوم را مکرّر کنند و با دو حرف دیگر ارحروف
 ناری سرخ اسد دہند کہ برج اوسط مثلثہ آتشی است - بار حرف سوم
 را مکرّر کردہ با دو حرف آخر ارحف حرف آتشی سرخ قوس دہند کہ
 آخرین مثلثہ ناری است - و برای قیاس درحروف و بروح دیگر عمل
 کنند تا ہر برجی سه حرف رسد

عیب این طریقہ نظر ما این است کہ برج اوّل و آخر ہر مثلثہ بی

۱ - برای مسونات روح رجوع شود بکتاب التہمید اوربعان

در کتاب کنز العمال مطابق نسخه (س) که طبع اول است در مقاله
اول و پنجم متعّص حرکت حروف عناصر شده و در هر دو موضع نوشته
است که حروف آتشی را فتح وادی را کسرو آبی را حرم و حاکی را صته
دهد (۱) و بنا بر این کلمه اجهت بر اساس این دایره چنین نوشته شود
[اجهت] .

اما در نسخ دیگر که طبع دوم از روی آنها شده در فصل هفتم متعّص
این محذو شده و در غالب نسخه ها نوشته است 'د هر حرف که حار باشد
منصوب کنیم و حرفی که یاس باشد مرفوع کنیم و حرفی که بارد باشد
محروم کنیم و حرفی که رطّب باشد محروم کنیم' (۲) و در بعض نسخ دارد
را محروم و رطّب را محروم نوشته که موافق عقیده مشهور واضح اقوال است

تقسیم حروف بکواکب سبعة

در تقسیم حروف بکواکب سبعة سیّاره ، اسهل قواعد این است که
حروف دایره اجهت را که اساس اعمال کتاست (و بر این قیاس در سایر
دوایر حروف) از حرف اول تا آخر که در این دایره الف و قاف است
بهت بخش کنند و بخش اول را ترتیب حروف دایره قسم کوکب رحل
کند - و همچنان سایر کواکب را از علوی سفلی و از بالا پایین یعنی
از رحل تا قمر ملاحظه کند - ندیبه است که بهر کوکب چهار حرف
میرسد [۴ = ۷ × ۲۸] - نتیجه اش ما حاصل فصل پنجم کتاب که طریق
عمل را قدری دشوارتر نوشته یکی است باین قرار

۱ - ص ۸ و ۱۴ متن کتاب

۲ - ص ۳۲ نسخه طبع شده

مثلثه آتشی		
قوس	اسد	حمل
م ن ع	ی ل م	ا و ی
م ن ع	ی ل ع	ا و ع
مثلثه بادی		
دلو	مراں	حورا
ف ت ح	ک س ف	ح ز ک
ف ت ح	ک س ح	ح ر ح
مثلثه آبی		
حوت	عقرب	سرطان
د ص ط	ش ث د	ه ر ش
د ص ط	ش ت ط	ه ر ط
مثلثه حاکی		
جدی	سنبله	ثور
ع ص ق	ح ط ع	ب د خ
غ ص ق	ح ظ ق	ب د ق

اکثر اساتید فن در اینگونه تقسیمات بدایره اہطم عمل میکنند کہ

دو حرف اختصاصی و يك حرف مشترك دارند اما سرح میانی يك حرف اختصاصی و دو حرف مشترك می رسد - و ارحح این است که بهر برحی دو حرف، مخصوص کنند، و حرف هفتم را میان هر سه برح مشترك دارند و آنرا در اعمال، شسه کو کب دو حسدس در احکام نجوم شمارند

این طریقه علاوه بر اینکه ترحیح بالا مرّحّح را ازین میبرد، در عمل حصر و اعداد والواح نیز بهتر و روشنتر نتیجه می بخشند. اکنون جدولی رسم میکنیم مطابق دایره اجهت که در هر خانه زیر نام هر برحی از مثلثه دو سطر حروف نوشته ایم - سطر بالا موافق عقده مشهور و سطر زیرین مطابق بطری است که خود آنرا اختیار کرده ایم

۳ - طریقه سوم اینست که از ۲۸ حرف ۴ حرف آخر را کنار گذارد
و ۲۴ حرف باقی را اساس و بطریقه کنند و بهر مرتبه ترتیب يك حرف از
اساس و يك حرف از بطریقه دهند - مثلاً در دایره انتش حرف الف با (ش)،
و (ب) با (ص) و (ت) با (ص) اساس و بطریقه باشد - پس سرخ حمل
دو حرف (ا ش) و سرخ ثور دو حرف (ب ص) و حورا را حروف
(ت ص) دهند

اما چهار حرف آخر را (ن و ه ی) بچهار برج اول دهند تا هر کدام
سه حرف داشته باشد، و هشت برج دیگر را همان دو حرف است که بار نمودیم
و ما برای حروف برج حمل (ا ش ن) و برج ثور (ب ص و)
و جوزا (ت ص ه) و سرطان (ث ط ی) باشد - و بعد از آن باقی
برج را هر يك دو حرف رسد (اسد ح ط - سنبله ح ع - میزان
ح ع - عقرب د ف - قوس د ق - جدی ر ك - دلو ر ل - حوت
س م) .

این طریقه بمرحله بیست و هجده از ترجیح بدون مرجح نباشد و اگر چهار
حرف باقیمانده را بچهار برج اوائل چهار فصل اعتدالین و انقلابین میدادند
مناسبتر بود و در اعمال قبیله بمرحله روش می بخشید ؟

اوافق و الواح اعداد

یکی از مباحث بسیار شیرین و ممتنع علوم عربیه فن اعداد و اوافق و الواح
است که مشتمل بر مطالب صحیح دقیق ریاضی است و اگر این علم را
حرا این فایده سود که موجب تشجید دهد برای علوم ریاضی است هم شایسته
توجه بود. و شاید اصل تأسیس این علم از طرف عقلا و حکمای بررک

نتیجه اش موافق عقیده مشهور چنین است که در این جدول ترتیب روح
ثبت کرده ایم و خواننده خود میتواند از روی آن چهار مثلثه را استخراج کند

حمل	ثور	حور	سرطان	اسد	سنبله
ا ط	د ح ل	ب و ی	ح ر ك	ط م ف	ل ع ر
میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ی ن ص	ك س ق	ف ش د	ر خ ع	ص ت ص	ق ث ط

مطابق عقیده نگارنده در مثلثه آتشی حرف (ذ) و در مادی (ص) و در
آبی (ط) و در حاکی (غ) مشترك و هر کدام از روح را دو حرف مختص
است که با اندك نوحه‌ی بمطالبت گذشته آنرا تشخیص میتوان داد.

۲ - طریقه دوم در تقسیم حروف بروح این است که حروف هر دایره‌ی
را که اساس کار باشد ترتیباً مابین روح قسمت کنند - چون ۲۸ قابل
قسمت بی کسر بر ۱۲ بیست و هشت حرف را مکرر کنند تا عدد حروف
۳۶ شود و بهر برحی سه حرف برسد - باین ترتیب که سه حرف را از
اول دایره برح حمل دهند؛ آنگاه حرف سوم را تکرار کنند و با دو حرف
بعد شور دهند، و همچنان تا بعدی رسد - و در چهار برح اربعه‌ی با
حوت حرف مکرر نباشد. مثلاً مطابق دایره آتش [حمل ا ب ت -
ثور ت ث ح - حور ا ح ح ح - سرطان ح د د - اسد د ر ر -
سنبله ر س ش - میزان ش ص ص - عقرب ص ط ط - قوس ط
ع ع - جدی ف ق ك - دلو ل م ن - حوت و ه ی].

این طریقه بحسب ظاهر هیچ حسن عقلی و ذوقی ندارد؟

کم کنند و باقی قواعد را در باقیمانده بجای آورند - مثلاً ر کوة مثلث
عدد ۱۲ است، و ر کوة مرتب ۳۰، و محس را ۶۰

قاعده کلی وفق و ر کوة این است که باید در شکل مقصود، عدد اول
یعنی واحد را با عدد مجموع خانه ها جمع و حاصل را در نصف عدد خانه ها
صرب کنند - از این عمل حاصل جمع اعداد تمام سطور شکل مقصود
بدست می آید

این قاعده مأخوذ است از قاعده جمع اعداد متصاعده که از واحد شروع
شده باشد عدد کوچکتر یعنی یکی را با عدد بزرگتر جمع و در نصف
عدد بزرگتر صرب کنند - یا حاصل جمع را در عدد بزرگتر صرب و حاصل
صرب را تصیف کنند .

مثلاً اگر بخواهیم حاصل جمع اعداد ترتیبی را از یک تا ده بدانیم
می گوئیم $[1+10 \times 5 = 55]$ - یعنی اگر اعداد را از یک تا ده زیر
هم بویسیم و جمع کنیم حاصل ۵۵ میشود

از روی این قاعده در مثلث که عدد خانه های آن ۹ است می گوئیم
 $[1+9 \times 4/5 = 45]$ - پس مجموع اعداد طبیعی ترتیبی خانه های شکل
سه اندر سه ۴۵ می شود

و در مرتب گوئیم $[1+16 \times 8 = 136]$ - پس مجموع اعداد طبیعی
مرتب ۱۳۶ باشد، و همچنین در شکل پنج اندر پنج که عدد خانه های آن
۲۵ باشد مجموع اعداد طبیعی ۳۲۵ است $[1+25 \times 12/5 = 325]$

چون حاصل جمع اعداد طبیعی شکل مقصود معلوم شد، قاعده اینست
که آنرا بر عدد سطور شکل تقسیم کنیم خارج قسمت را وفق آن شکل

بهین منظور بوده است که خواسته اند از طریق حواصّ اعداد و الواح، توخّه مردم را بموّن ریاضی سوق داده باشند. - چه منشأ ظهور بسیاری از علوم شرقیه، عقاید ساده و خرافاتی عامّه مردم بوده است که چوّن اکثر بحرافات و افسانه‌ها معتقدند، پیشوایان قوم از این حصیصه استفاده کرده و بشر را از این راه بطریق علوم و معارف حقیقی انداخته‌اند باری مسأله اوفاق یکی از مسائل مهمّ فنّ اعداد و الواح است. و فوق عبارتست از حاصل جمع اعداد هر صلعی از شکل مثلث و مربع و محمّس و غیره

وجه تسمیه وفق این است که چون خانه‌های اشکال را با قواعد مقرّره پر کرده و اعداد را هر کدام در خانه خود نوشته باشند، از هر صلع و هر سمت که حساب کنی حاصل جمع موافق و برابر باشد مقصود از مثلث در این علم، سطح سه صلعی معروف است بلکه مقصود شکل سه اندر سه است، که سطح چهار گوشه‌یی را طولاً و عرضاً سه خانه یعنی سه مربع کوچکتر، و جمعاً نه ۹ خانه تقسیم کرده باشد و همچنین مقصود از مربع، لوح چهار اندر چهار است که سطح چهار گوشه بزرگ، شانزده چهار گوشه کوچکتر خانه بندی شده باشد - و مخمّس لوح پنج در پنج است مشتمل بر ۲۵ خانه، و بر این قیاس مستسّ و مستعّ، تا لوح صد اندر صد که از الواح بسیار مهمّ اعداد است و قواعد ریاضی بسیار دقیق در آن نگار می‌رود

زکوة در اصطلاح این علم عبارتست از عددی معین در هر شکل که برای پر کردن خانه‌ها بطریق اوفاق، بحسب آن عدد را از عدد مفروض

پُر کردن لوح عبارتست از نوشتن عدد مفروض در خانه های شکل
 بطریقی که از هر طرف طولی و عرضی و قطری حساب کنی وفق دهد و
 حاصل آن برابر باشد. - و برای این کار قواعد قوی دقیق داریم - مثلاً
 در پُر کردن مثلث قاعده این است که رکوة مثلث یعنی ۱۲ را از عدد
 مفروض تفریق و باقی را بر صلع مثلث یعنی ۳ تقسیم کنی؛ پس خارج
 قسمت را عیباً در خانه اول نویسی و در خانه های بعد ترتیب یکی یکی
 علاوه کنی تا ۹ خانه پرداخته شود.

هرگاه در تقسیم، باقی مانده داشته باشی، اگر باقی یکی باشد آن را در
 خانه هفتم بیاوری یعنی در این خانه سست بخانه ششم دو عدد علاوه کنی -
 و هرگاه باقی مانده دو تا باشد در خانه پنجم یکی بر عدد طبیعی بیاوری
 یعنی سست بخانه چهارم دو عدد علاوه کنی.

بعضی کسر ۲ را هم در خانه هفتم می آورند باین طریق که در این خانه
 سست بخانه ششم سه عدد می آورند

در خصوص مثلث دو الاربعة یعنی شکل سه اندر سه چهار صلعی
 نکته ایست که بعض اصلاّش در بعض احوال وفق میدهد و شرح آن
 مناسب این مقدمه نیست

در شکل مربع هم قاعده این است که رکوة ۳۰ را از عدد مفروض تفریق
 و باقی را بر صلع مربع یعنی ۴ قسمت کنی و خارج قسمت را در خانه اول
 نویسی و همچنان یکی یکی در خانه های بعد علاوه کنی - و اگر کسر
 باقی مانده داشته باشی، یکی را در خانه ۱۳ بیاوری و آنرا سست بخانه ۱۲
 دو تا علاوه کنی - و کسر دورا در خانه ۹ هم یکی بر عدد طبیعی بیاوری
 که این خانه از خانه هشتم دو عدد علاوه داشته باشد - و کسر سه را در

می گویند - و چون عدد سطور را از وفق تمریق کسم ز کوة شکل بدست می آید

مثلاً در مثلث عدد ۴۵ را بر ۳ که عدد سطور سه اندر سه است بخش کردیم؛ خارج قسمت ۱۵ شد $[۴۵ : ۳ = ۱۵]$ - پس گوئیم وفق مثلث ۱۵ است - آنگاه عدد سه را از وفق کم کردیم حاصل ۱۲ شد $[۱۵ - ۳ = ۱۲]$ گوئیم رکوة لوح سه اندر سه ۱۲ است

و در شکل چهار اندر چهار که عدد سطورش ۴ باشد گوئیم $[۳۴ : ۴ = ۸]$ پس وفق مربع ۳۴ است - باز گوئیم $[۳۴ - ۴ = ۳۰]$ پس رکوة مربع ۳۰ باشد - و همچنین در لوح پنج اندر پنج گوئیم $[۳۲۵ : ۵ = ۶۵]$ و $[۶۵ - ۵ = ۶۰]$ بدین سبب وفق پنجم را ۶۵ و رکوة آنرا ۶۰ تعیین می کنیم.

در شکل صد اندر صد که بدان اهمیت بسیار می دهند چون صلحش ۱۰۰ و خانه آخر یعنی مجموع خانه های آن ده هزار است (۱۰۰۰۰)، مطابق قاعده مزبور حاصل جمع اعداد ترتیبی از يك تا ده هزار می شود پنجاه میلیون و پنجاه هزار که حاصل ضرب ده هزار و يك، در پنجاه هزار است $[۱ + ۱۰۰۰۰ \times ۵۰۰۰ = ۵۰۰۰۵۰۰۰]$ - و چون آنرا بر عدد ۱۰۰ که عدد سطور آن شکل است تقسیم، یا دوصفر آخر آنرا حذف کنی پانصد هزار و پنجاه (۵۰۰۰۵۰) می شود که وفق لوح صد اندر صد است - و چون ۱۰۰ را که عدد سطور شکل است از آن کم کنی باقی مانده (۴۹۹۹۵۰) رکوة صد اندر صد است و در پرکردن این لوح باید آنرا بر مبرعات تحویل کنند

ماتریب طسعی خانه‌ها را که با اصطلاح (ولاء) گویند مطابق معروف و مشهور مابین اهل فن در سه شکل مرئوس نشان می‌دهیم

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۰	۲۱	۲	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۰	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	۱۲	۱۸

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

اما عدد معروف که در نوشته‌های سابق گفته‌ایم ارایین قبیل است که مثلاً عدد حروف سوره وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا را بحساب این عدد معلوم کنند و آنرا هنگام شرف آفتاب در لوح پنج در پنج روی کاغذ یا گلاب و زعفران بویسند یا بر لوحی زرین بقر کنند. گویند موجب مزید حاف و دولت و سلطنت و طول عمر و قهر دشمنان گردد

یا عدد آیت نصر من الله وَاَنَّا فَتَحْنَا لَكَ اَيَّاهُ رَسَا افْتَحَ يَتِمَّا وَتَن قَوْمًا بِالْحَقِّ وَ اَمَتٌ خَيْرُ الْهَانِجِينَ بر لوح مستطیع بکارند باعث فتح و فیروزی شود

یا عدد حروف صوامت یعنی بی نقطه را که ۵۴۳ است با عدد ۲۶۲۴ با عدد نام شخص مقبری بدریان و مادرش جمع و در مثلث بر کاغذ کبود رنگ رسم و آنرا در خانه‌ی تاریک دفن کنند و سنگی روی آن بگذارند سبب عقد اللسان حصم باشد - و امثال این امور که در کتب این فن بی حد و حصر است

ملاحظه کنید که خردمندان دانش پرور پیشین، با چه حیل و تدبیر

حانه ۵ هم یکی علاوه کنی که از حانه چهارم دوتا بیشتر باشد
 . نکته ایسکه در کسر ۳ هم یکی علاوه باید کرد و اصح است ویرا هر قدر
 خانه جلوتر باشد تصاعیف و افرایش آب در حابه های بعد بیشتر شود
 بدین سبب کسر ۳ را در خانه ۵ که بر ۹ مقدم است علاوه کنند و کسر ۲
 را در حانه ۹ که بر ۱۳ مقدم است و یکی را در حانه ۳ که اواخر بیوت
 مربع است بیاورند

در خمس قاعده معروف این است که از عدد معروض زکوة ۶۰ را تفریق
 و باقی را بر ۵ که صلع این شکل است تقسیم کنند و خارج قسمت را در حانه
 اول نویسند و همچنان بطریق طبعی بر ولاء خانه ها را پر کنند و کسر يك
 تا چهار هم را در حانه بدست و یکم علاوه کنند اما باس ترتیب که کسر يك را
 یکی و دوتا را ۲ و سه را ۳ و چهار را ۴ بر عدد طبعی آن خانه بفرایند
 برای اشکال و صور پنج اندر پنج از محلق و وفق عبرت نام و غیره و همچنین
 ترتیب حابه های آن و تفصیلات ریاضی که علمای فن در این باره داشته اند
 باید بکتاب مفصل رجوع کرد (۱)

۱ - از قبل کتاب **المراد فی علم الالف والاعداد** تألیف شرف الدین
 علی یردی متوفی حدود ۸۵۰ و **کنه المراد فی وفق الاعداد** فارسی مفصل
 مسوط تألیف یعقوب بن محمد بن علی طائوسی که مرتب بر سه لوح و یک مقدمه و یک
 حاتمه است و **شمس الافاق فی علم الحروف والافاق** و **بحر الوقوف
 فی علم الالف والافاق** و **الحروف و کیفیة الاتفاق فی ترکیب الالف**
شمس المعارف الکبری تألیف شیخ احمد بنی متوفی ۶۲۲ و کتب و رسائل
 بی حد و حصر دیگر که در علم حروف و اوفاق تألیف شده و تنها صاحب مفتاح السعاده
 احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری راده متوفی سنه ۹۶۲ پیش از صد کتاب
 آرد دیده و شنیده بوده [ح ۱ ص ۳۳۱ طبع حیدرآباد دکن] - و صاحب کشف الطون
 بر اسامی کتب و رسائل فارسی و عربی بسیار در این موضوع ثبت کرده است

را بنویسند (س ل ا م) . - و بهمین معنی در کتاب کنز العمال معرّبین نگار رفته است

تکسیر حروف بنا بر مشهور این است که اسامی ملعوطه هر حرفی را که با اصطلاح مجموع ربر و یتیه است (۱) بحروف مقطعه بنویسند - مثلاً چون حرف (س) را تکسیر کنند بنویسند [س ی ن] - و حرف [ح] را در تکسیر [ح ی م] بنویسند - و بر این قیاس در سایر حروف بعضی این عمل را بسط نام دهند و تکسیر را چنان داند که نام حروف مسوطه را بحروف و احزاء مقطّع نوشته باشند - مثلاً در حرف (س) که بسطش [س ی ن] است تکسیرش چنین است [س ی ی ا ن و] زیرا خود کلمه (سین) ارسه حرف ترکیب یافته است - و همچنین در حرف (ح) که نام ملعوطش ارسه حرف تشکیل شده است درسط گویند [ح ی م] و در تکسیر [ح ی م ی ا م ی م] .

ممکن است که بر حسب احتیاج و اقتضای کار و مقام بار هم یکدرجه بیشتر تکسیر کنند یعنی حروف مکسر را مرتبه دیگر مکسر سازند و در حروف حیم مثلاً بنویسند (ح ی م ی ا م ی م ی ا ا ل ف م ی م ی ا م ی م) - و همچنان بر مراتب دیگر که محتاج مثال و توضیح بیست - و عمل بسط را در حقیقت می توان درجه اول تکسیر شمرد

۱ - ربر عبارتست از حرف مکتوب یا حرف اول اسم ملعوط - و یتیه حرف متمم اسم است مثلاً در حرف الف ربر اوّلش که مکتوبات می آید [ا] ربر است و متمم آن [ل] یتیه است ، بدین سبب میگویند « از یتیه الف علی را بطلب » و بر این عدد لام و با بحساب حمل ۱۱۰ میشود مطابق عدد نام علی . - و همچنین در حرف حیم ربرش (ح) و یتیه اش (یم) است

فنون دقیق ریاضی را بحورد جامعه میدادند - باللعجب که نادانی قوم
 بارهم کار خود را کرد، برای استفاده های نامشروع اراین فنون چه عمرها
 ناه ساخت و چه انداره بدبختی و سیاه روری سار آورد^۱

بسط و تکسیر

تکسیر یکی از اصطلاحات متداول فنون عربیه است که در کتاب
 کنورالمعزمین ما لیر موافق مص نسخ قدیمه [نسخه س مقالات پنجم
 ص ۱۳] نکار رفته و آنرا بطرق و اقسام مختلف در حروف و اعداد والواح
 عمل میکنند و عامای فن ار قیل محمود دهادار و غیره سب اهمیت
 موضوع درباره آن رسائل مفرده پرداخته و بعضی اصلاً علم تکسیر را فنی
 مخصوص شمرده و آنرا بدو قسم تکسیر عددی و تکسیر حرفی تقسیم
 کرده اند

کلمه تکسیر در لغت بمعنی بسیار شکستن و بقول علمای صرف ولغت
 مبالعه و تکثیر در کسراست، باین معنی که چیری را چنان بشکنند که
 پیاره های حرد بسیار مندل گردد نه اینکه مثلاً دو قطعه شده باشد - و
 مقصود علمای ادب ار معنی مبالعه و تکثیر که در باب تعیل این ماده و
 بطایر آن مانند تقطیع و تقتیل^(۱) میگویند همین بسیاری عمل و نتیجه
 فعل است به سحتی و شدت يك عمل

اما در اصطلاح بچند قسم و ترتیب استعمال میشود - ار جمله تکسیر
 کلمات عبارتست اراینکه کلمه را بحروف مقطّع نویسند مثلاً کلمه سلام

۱ - تقطیع یعنی تحریر کردن چیزی باحرا، و قطعات بسیار - تقتیل، کشتن جماعت بسیار

که مشتمل بر عمل بسط و تکسیر و محوّر استعمالش همان تسمیه کُلّ باسم
حراء است، باین قرار که میگوید

علم کسر و بسط عبارست از علم بوضع حروف مقطّعه باین ترتیب که
حروف یکی از اسماء الله را با حروف نام مطلوب امتزاج داده در يك سطر
بنویسند، و در سطرهای بعد حروف را مقدّم و مؤخّر بندارند ترتیب و
کیفیتی که بعد از چند سطر همان سطر اوّل برون بیاید، پس اسماء ملائکه
و دعوات مناسب را بخوانند تا مقصود حاصل شود (۱) ه ویر صاحب
مفتاح السعاده در تعریف علم حواصّ روحانی حروف از اوفاق و تکسیرات
حرفی و عددی می نویسد:

عِلْمٌ نَاجِثٌ عَنْ كَيْفِيَّةِ تَمْزِيجِ الْأَعْدَادِ وَالْحُرُوفِ عَلَى السَّاسِمِ
وَالْتَعَادِلِ بَعِيْثٌ يَمْلِكُ بِوَسِيْطَةِ هَذَا التَّعْدِيلِ أَرْوَاحَ مُتَصَرِّفَةٍ تُؤَثِّرُ
فِي الْقَوَائِلِ حَسَبَ مَا يُرَادُ وَيَقْصَدُ مِنْ تَرْتِيبِ الْأَعْدَادِ وَالْحُرُوفِ
وَكَيْفِيَّاتِهَا (۲)

در این عبارت عقیده جمعی از علمای فن، بیان شده است که می گویند
چون اشکال والواح عددی و حرفی با شرایط مقرر ترتیب داده شود، حسدی
کرد روح موکل را، و آن روح در اثر علاقه باین حسد منشأ آثار عریبه
باشد - و ما خود باین معنی در نوشته های پیش اشارت کرده ایم.

۱ - ح ۲ ص ۴۲۰ طبع حیدرآباد وکن

۲ - ح ۲ ص ۴۱۸

خلاصه اصطلاح فوق چنین میشود که سبط عباراتست از تقطیع اسامی حروف - و تکسیر آنست که احراء اسامی حروف را مقطع کنند اما تکسیر عددی آنست که عدد حروف منسوطه یعنی اسامی حروف را مشتمل بر مجموع ربن و بیتنه، با حراء مقطع نویسند - مثلاً حرف مکتوب الف که اول حروفست بحساب حمل یکی است و اسم ملفوظش [ا ل ف] صدو یارده میشود - پس در تکسیر فارسی نویسند [ی ک ی س ی ه ش ت ا د] که خوانده می شود (یکی سی هشتاد) - و تباری [ا ح د ث ل ا ث و ن ث م ا ن و ن] یعنی (احد ثلاثون ثمانون) .

تکسیر اعداد حروف فارسی یا عربی سسته سلیقه و طرر عمل است و نتیجه اش مخصوصاً در اعمال حمر نحوی آشکار میشود

گاهی تکسیر را مرادف وفق نگار می برند، باین معنی که مثلاً یکی از اسماء الهی یا حله‌یی متبرک را برای منظوری در شکل سه اندر سه یا چهار اندر چهار و غیره طوری می نویسند که از هر طرف اشتدا کنی همان کلمه خوانده شود تشریفی که پیش در وفق اعداد گفتم، و این عمل را ماصطلاح تکسیر ذوالکتابه می گویند

اما این معنی طاهراً محاری است از باب تسمیه کلّ باسم حره صاحب مفتاح السعاده^(۱) و کشف الظنون طاهراً معنی حقیقی سبط و تکسیر را همی دانسته و در تعریف آن یکی از اعمال حمری را نوشته اند

۱ - مفتاح السعاده و مصاحح الیاده تألیف احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری راده متوفی ۹۶۲ که در حدود ۹۴۸ تألیف شده و از مصادر و مآخذ مهم کشف الظنون بوده و در بسیاری از مواضع از جمله همین موضوع بحث، عین عبارات او را نقل و بارگویی کرده است ۱

مناسب بحوانند یا بنویسد تا مراد بر آید اشاء الله تعالی
 در ترکیب و امتزاج حروف اسامی بایکدیگر هرگاه حروف يك
 اسم تمام شد و از حروف دیگر اسامی همور ناقی است، حروف اسم ناقص
 را از سر گیرند چنانکه در متن کتاب [ص ۱۴ طبع اول و ص ۳۴ طبع
 دوم] مثال آورده است

بعضی در تکسیر نام شخص، اسم مادر او را بیر صمیمه وار مجموع يك
 سطر حروف مقطّع سارند

ممکن است از عدد حروف چهار اسم که گفتیم لوحی را مطابق فنّ
 اوافق پر کنند یا الواح دو الکتانه ترتیب دهند از این گونه تفنّنها در این
 فنون فراوانست

ما گفته بگذریم که اصطلاح تکسیر در علوم حقیقی ریاضی بیر داریم
 که معنی دیگر از آن اراده می کنند و رساله تکسیر دایره ارشمیدس
 مبتنی بر این اصطلاح است که شرحش باعث طول کلام می شود

تداسب الواح با منسوبات کواکب

بعقیده ارباب فنّ، هر لوحی متناسب با مقصودی است مثلاً لوح سه اندر
 سه عالماً در مورد تبعیض و افساد و تخریب و لوح چهار اندر چهار در تحبیب
 و اصلاح بکار میرود.

قاعده کلی این است که منسوبات کواکب را که در کتاب حاصر فصل
 ثانی از طبع دوم [ص ۲۶] باختصار و در کتب بحوم بتفصیل ذکر شده
 است در نظر بگیرد و کواکب را از سمتی معلوی یعنی ارقام بر حال
 مراعات کند، پس اولین لوح یعنی مثلث را بمنسوبات قمر احتصاص دهند
 و مرتب را بمنسوبات عطارد و محس را شمس و بر این قیاس تا لوح نه

رَقِیَّةُ تَکْسِیرِ

عمل تکسیر بطوری که اشاره شد در بسیاری اراعمال فنون عربیه نگار می‌رود، یکی از آن جمله ساختن رقیه و افسوس است برای مقصودی از قبیل تحبیب و تبعیض و امثال آن که مطابق سَحْهٔ (س) در مقالت پنجم و ششم و در سح دیگر فصل هفتم آخر کتاب [ص ۳۳ طبع دوم] در این باره گفتگو کرده و بعمل تحبیب مثال رده، اما قاعده کلی این است که نخست نام دو طرف محبّت یا عداوت را بحروف مقطعه تکسیر کنند آنگاه حروف کو کسی را که مناسب مقصود باشد مانند ره‌ره در محبّت و مریخ در عداوت نیز تکسیر جدا جدا نویسند

مؤلف کتاب بهمین مقدار قناعت کرده، اما رسم علمای فن این است که تکسیر حروف یکی از اسماء الهی مناسب را از قبیل **وَدُود** و **حَبِیب** در محبّت، و **مَهْلِک** و **مِیّت** در عداوت نیز باید صمیمه کرد تا حتماً چهار اسم (دو نام از طرفین با نام کوکب و اسم الهی) تکسیر شده باشد پس حروف چهار اسم را بایکدیگر امتزاج و ترکیب دهند، و ابتدا از نام آن کس کنند که مقصود عامل علیه و فروری وی باشد، باین ترتیب که از حرف اوّل اسم او و حرف اوّل نام طرف مقابلش با حرف اوّل از نام کوکب و اسم الهی یک کلمه چهار حرفی بسازند - و همچنان از حرف دوم و سوم تا آخر حروف چهار اسم، چند کلمه چهار حرفی ساخته شود، پس آن کلمات را مطابق قاعده‌یی که در حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر دانسته ایم معرب و معجم کنند، و آنرا وردی سازند و با شرایط و آدابی که در این کتاب و سایر کتب فن نوشته شده است بعد

و هر ساعت سخنی بمیان می آید که با ساعت قبل مربوط نیست همانا تأثیر کواکب ارباب ساعاتست که هر کدام را در عالم وجود اثر و حاصیّتی است^۱ این عقیده چنانکه اشاره کردیم حالی از اعراق و گرافه گویی نیست و بر فرص که ما بحواص^۲ و آثار کواکب و ارتباط و تأثیر و تأثر عوالم وجودنا یکدیگر معتقد باشیم و بگوییم «روشنای فلکی را اثری در ما نیست» اعتقاد ماهر گریان پایه نمی رسد که با مربوط گفتن اشخاص را فقط معلول تأثیر کواکب بدانیم، درحالتی که مقتضیات دیگر بپردازیم که ارستارگان بما نزدیکتر است^۳

ناری علمای اعداد و اوقات و تکسرات بمر در ترتیب الواح و اوراد و عرائم، ساعات و اّتام و روح بسیار اهمیت میدهند - مثلاً می گویند اعمال مربوط بشمس را روز یکشنبه مخصوصاً در ساعت اوّل یا ساعت هشتم و یا نهم و بیست و دوم آن روز را طلوع آفتاب، یا در شب پنجشنبه - و کارهای متعلق برهره را در روز جمعه یا شب سه شنبه باید انجام داد

اینگونه شرایط و مقرّرات مبتنی بر ارباب ساعات و اّتام و لیالی است که در ترتیب و کیفیت آن ارقاعده معمول محمّان پیروی کرده اند - و ما خلاصه آنرا در حواشی کتاب^(۱) نوشته و شرح آنرا بمقدمه حواله کردیم مدداً تقسیم ساعات و اّتام و لیالی هفته ساعت اوّل طلوع آفتابست از روز یکشنبه، باین ترتیب که عدد ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را بمساست سبعة سیّاره هفت هفت طرح و از شمس آغاز کرده ساعت اوّل را بدو دهد و آنرا ربّ ساعت اوّل روز یکشنبه گویند - و باقی کواکب را از علوی سفلی یعنی از رحل بقرع رعایت، و هر ساعتی را متعلق بکوکبی کنند -

اندر نه را بمنسوبات رحل مخصوص کنند - و شکل ده اندر ده را برأس
و یارده در یارده را بدست دهند - پس دور را همچنان نه به تکرار کند
با لوح صد اندر صد بمنسوبات رحل رسد

مثلاً عملی که منسوب شیخ بهائی در حواشی پیش نقل کردیم که
در سال ۱۰۱۰ عدد آیات نصر و فتح را در لوح مستع نوشت اختیار این
شکل باین مناسبت است که مقصود فیروزی شاه عباس در جنگ بود که
ارمنسوبات مریح است و شکل هفت اندر هفت بمنسوبات مریح اختصاص دارد
اما شکل شرف شمس که بالواح دیده می شود نقش جدا گانه ایست
که برای آن حواص بسیار می گویند و حروفش بترتیب عبارتست از
شکل صفر الواح و سه الف که مدئی بر سر آنها کشیده شده باشد پس
میم شکسته که در جنب آن صورت بردنایی سه پله رسم شده است و بعد
از آن چهار الف و یک هاء دو چشم و یک واو معکوس که چشم سر واو
ناز و دنباله اش روی حروف مربوط به شکل معکوس دایره رده باشد و الله العالم

ارباب ساعات و ایام و لیالی

پروان احکام بحوم ارباب ساعات و ایام و لیالی بسیار اهمیت میدهند
و معتقدند که هر روز و هر ساعت از اتمام هفته متعلق بیک کوک و تحت
تأثیر آن ستاره است که احوال و منسوبانش در آن روز و ساعت آشکار
می شود - و برخی در این دعوی چندان مبالغه دارند که اوصاف و احوال
عادی شماروری اشخاص حتی موضوع افکار و مکالمات یومنه را مرتباً تأثیر
ارباب ساعات و ایام و لیالی می سازند و ارباب مثال می گویند سب این که موضوع
سخنان چندان در یک مجلس اس چند ساعتی خود بخود تمیز می کند

مشتري ، شب سه‌شنبه ره‌ره ، شب چهارشنبه رحل ، شب پنجشنبه
آفتاب ، شب جمعه قمر

اکنون که حواله‌های حواشی را پرداختیم شرح اصطلاح رقیه
و افسون و عزیمه که موضوع تألف و مبدأ اشتقاق نام‌کناست و همچنین
مرادفات و مشابهات آنها را عوده و بشره و امثال آن می‌پردازیم
عزیمه و معرّم

پیش در تحت عنوان نام‌کتاب شرحی درباره‌ی اشتقاق کلمه‌ی معرّم و معنی
عزیمه تا آن حدّ که مناسب مقام بود گفتگو کردیم ، دسآله‌ی آن مبحث را
اینجا تکمیل می‌کنیم

عزیمه بفتح عین بی نقطه و راء معجمه هم‌وزن کریمه و یتیمه که در
فارسی با تاء مسبوته مانند عیسمت و هریمت نیز خوانده و نوشته می‌شود (۱)

۱ - اینجاست که بی‌دقت راجع ، املاء و لغات فارسی داریم که شایسته‌ی توجّه است باین
قرار ، از جمله تصرّفات مخصوص فارسیان در کلمات عربی این است که تاء مدوّره عربی
را که بصورت‌ها گرد نوشته می‌شود معمولاً در کلمات و تلفظ و قرائت مدّال تاء مسبوته
کشیده می‌کند - و این ست را که از علائم فارسی شدن کلمه و بمنزله‌ی تذکره‌ی ورود
لغات دخیل در قلمرو زبان فارسی اصیل است مخصوصاً قدما سحت رعایت می‌کردند اما
در این نقل و تحوّل که لازمه‌ی زبان ریده است بدینجهت در محاورات فارسی کبوی چنین
اتفاق افتاده که در بعض موارد بخصوص از دو املاء یا دولجه استفاده لموی می‌کند
باین معنی که يك کلمه‌ی محتوم تاء مدوّره عربی را در فارسی بتلفظ‌ها عیرملعوطه که صورت
وقف تاء گرد عربی است بك معنی ، و یا تاء کشیده که ست معهود است بمعنی دیگر
نکار می‌رند - از آنجمله همین کلمه‌ی عزیمه است که چون با‌ها عیرملعوط مثل یتیمه بگویند
معنی اسوست و چون با تاء مانند عیسمت بگویند مراد قصد و اراده و آهنگ است
همچون (عزیمت سر کردن) و امثال آن - ویر در محاورات فارسی فعلی (اراده) یا (ارادت)
نقشه‌ی حاشیه در صفحه بعد

و چون يك دور پايان رسيد دور ديگر ارسر گيريد و همچنان عمل كنند تا ۱۶۸ ساعت هفته ما بين كواكب تقسيم شود

هر كوكبي را كه ربّ ساعت اول رور ياشد باشد، آنرا ربّ تمام آن رور يا آن شب بر مي گویند - و ماخذ اين تقسيم طلوع و غروب آفتابست به هنگام روال و نصف النهار

منا براي كه شمس ربّ ساعت اول رور يكشنبه باشد، ربّ ساعت دوم آن رور ره ره مي شود، و ساعت سوم ارعطارد، ساعت چهارم ار قمر، پنجم ار رحل، ششم ار مشتري، هفتم ار مريخ

و در دور دوم بار ساعت هشتم را بافتاب و نهم را بره ره و دهم را عطارد و يازدهم را قمر و دوازدهم را رحل و سيزدهم بمشتري و چهاردهم را مريخ دهد - و همچنين در دور سوم ساعت ۱۵، و در دور چهارم ساعت ۲۲ بافتاب رسد - و باين سبب مي گویند اعمال مربوط بشمس را در اين رور و ساعات بايد انجام داد

و چون ساعت اول روز يكشنبه متعلق بافتابست، ربّ تمام آن روز را هم آفتاب مي گویند - و چون ساعت اول رور دوشنبه با حسابي كه گفتيم بقمر مي افتد آنرا ربّ رور دوشنبه مي نامند.

و در ساعات ليالي نيز چون ساعت اول شب پنجشنبه متعلق بشمس مي شود، گویند ربّ اين شب آفتابست بالحملة محاسنه مربوط در تعيين ارباب ايام و ليالي اين نتيجه را مي دهد.

ارباب ايام شنبه رحل، يكشنبه آفتاب، دوشنبه ماه، سه شنبه مريخ، چهارشنبه عطارد، پنجشنبه مشتري، جمعه زهره
ارباب ليالي شب شنبه مريخ، شب يكشنبه عطارد، شب دوشنبه

ار قبیل تحریرك حوادث و احصار ارواح و اعمال تسحیری ار فرشته و پری
و عناصر و ستارگان و گردنگان و امثال آن می خوانند و می دمند تا مقصود
بر آورده و مسطور رام گردد

گاهی عریمه را مراد کلمه رقیه بیر بکار برد که آنرا حدا گانه
تفسیر خواهیم کرد

و مراد آبرا در فارسی افسون و دمدم و فاعل و عامل آبرا بتاری
معزم و بپارسی عزیمه خوان و عزایم خوان و افسونگر و افسون دم
و افسون خوان و پری خوان و مار افسای و کژدم افسای و امثال
آن گویند

امثله و شواهد ترکیبات افسون و افسای در استعمالات و صحای فارسی
بعدار این در تفسیر آن کلمه بیاید - اما مشتقات عریمه در فارسی شعر
مبوجهری را باز دیگر یاد آور می شویم که معنی اصطلاحی عریمه را نیز
می فهماند

چو هنگام عرایم ری معزم تنك حیرد ثعالبان ریم
امیر معزی گوید

کردگار جهان همی سارد کار تو می عرائم و افسون
افصح المتکلمین سعدی فرماید

چون محط شد اعتدال مراح به عریمت اثر کند به علاج
اما وجه تسمیه عریمه و مناسبت معنی اصطلاحی آن با معنی لغوی
چند چیز است

یکی معنی قسم و تاکید که در حرو معانی ماده عرم در کتب لغت عرب

و آنرا بر عرائم [= عرایم] نوز عجائب [= عجایب] (۱) جمع می‌بندند، در اصل لغت عربی بمعنی قصد و اراده حارم مؤکد است و در اصطلاح علوم عربیه کلمات و اورادی را گویند مشتمل بر تعبیرات مخصوص مقرون سوگندان و تأکید و اصرار و الحاح که آنرا برای ایجاد امری عجیب

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و (مراححه) یا (مراحت) در معنی و مورد استعمال فرق دارد مثلاً می‌گوییم «فلانکس مطیب مراحه و ارمط بمنزل مراحت کرد» یا می‌گوییم «ارهلان عزارت این معنی اراده شده است» و می‌گوییم (ارادت شده است) - و می‌گوییم «فلانکس از اراد مندان شماس» یعنی شماسحت دارد و اگر بگوییم (از اراده مندان شماس) مقصود فهمیده می‌شود و آنرا غلط میدانند

اما در قدیم هر دو معنی عربیه بیک شکل یعنی تاه کشیده گفته و بوشه مشده چنانکه سعدی عربیه بمعنی اوسون را بر در شعر گلستان بصورت عربیت با تاه کشیده آورده است «به عربیت اثر کند به علاج»

۱ - اینجا سر نکته‌ی راحه بصرف فارسان در لغات عربی است ارقیل مائل ورائل و شمائل و ذلائل و عجائب و امثال آن که همه در فارسی مندل بیاه می‌شود [مایل، رایل، شمایل، الح] و این قاعده را سر قاعده در تلفظ و کلمات کاملاً مراعات می‌کرده‌اند - اما نکته فابل توجه این است که شکل همزه که در رسم الخط قدیم این نوع کلمات در فارسی دیده میشود در حقیقت همزه بست و آهنگ تلفظ همزه عربی را نداشته بلکه یاه کوچک اشتراست که سبب کثرت استعمال دساله آنرا در کلمات حذف می‌کردند و این علامت را که مشتبه با همزه عربی شده است برای کثرت توضیح آهنگ تلفظ یاه می‌گذاشتند و در بسیاری از نوشته‌های قدیم این علامت نادو نقطه زیر دبدانه یاه هر دو موجود است [مایل، رایل] و الحمله شکل همزه که در این کلمات دیده میشود در عربی حقیقه حرف همزه و دارای محرج همزه است، اما در فارسی بصورت همزه و در حقیقت یاه دسال بریده است برای نشان دادن تلفظ یاه

و همین علامت است که روی هاء عربی ملغوظ در حالت وصف و اصابه، و همچنین روی یاه در کلمات فارسی از قبل آتین و پائین و دانائی و سائی و امثال آن می‌گذاشته و در اثر علت احداث مشبه به همزه عربی شده است [رجوع شود بحواشی نگارنده بر کتاب التهمیم و مقاله فاصله حضرت استاد معظم آقای بهیار دام قافیه در حله مرهستان]

ح - افسون جنس است و تعزیم نوع است و تنجیم نوع تعزیم (۱)
 اما معروف در وجه تسمیه این است که چون عزائم معموله بعبارت
 « عَزَمْتُ عَلَيْكَ » و « عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ » آغار می شود آنرا عریمه
 گفته اند. - بطبر « عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الدَّاخِلَةُ فِي بَدَنِ
 هَذَا عَمِيدٌ... » الح در عریمه یی که برای دفع امراض و اوجاع در مصروع
 و امثال آن می خوانند - و « عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحِزْمُ السُّورَانِي
 السَّمَاوِي... » الخ در عریمه تسخیر آفتاب - و « عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا
 مَعْشَرَ الْحَيِّ وَالشَّيَاطِينِ وَالْأَبَالِسَةِ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْآعِزِّ... » الخ ،
 در عریمه تسخیر حق و پری - و همچنین سایر عزائم که در کتب اهل فن
 ثبت شده ، و معمول این است که بعد از عبارت مربور سوگند ها مؤکد
 و ایمان معلّطه متوالی با التماس و عجز و الحاح بسیار د کرمی کنند
 و وجه تسمیه مربور با عریمه های معروف عربی بی مناسبت نیست ، اما
 اصل افسون و عریمه را با عربی بودن و ابتدا کردن به (عزمت عليك) ملازم
 نیست ، چه افسون و عریمه بر زبان فارسی حالص قدیم و زبانهای دیگر
 داریم که ابدأ فعل (عَزَمْتُ) ندارد .

عوده و تعویذ

عوده بضمّ عین بی نقطه که به عود بوزن نُقْطُ جمع سته می شود در اصل
 لغت عربی اسم مصدر است از عَوْد بمعنی اندحسیدن یعنی پناه بردن و

۱ - کتاب معروف (سنی) چاپ پهنی ص ۱۶۹

صسط شده، و عرائم بطوری که گفتیم مشتمل بر عبارات تاکید و الحاح و قسم است

دیگر معنی اراده مؤکد و قوت عزم که بر سبیل اشتراك معنوی وجه جامع مابین همه معانی عزم و عریمت است و بدین سبب همین معنی را در اول این بحث ذکر کردیم

بسطر نگارنده این وجه بهترین و حوه تسمیه و مناسبترین معانی حقیقی لغوی یا معنی محاری اصطلاحی است - زیرا که ظهور اعمال عریبه از انسان بطور کلی که بعقیده من شامل کرامات و حرق عادات و استحباب دعوات اولیاء و نندگان خاص علام العیوب میرمیشود، همگی بسته بعریمت یعنی عزم قوی و اراده مؤکد است، و بدون بیروی همت و حلوص بیت و قوت اراده و اعتقاد حازم و توحه کامل بمقصود و انصراف ارشواغل خارجی که از مجموع این احوال در لسان شریعت مطهره بکلمه جامع مختصر ایمان و همچنین بلفظ بیت و حضور فلاب و امثال آب و در اصطلاح و عرفای بزرگ بلفظ همت تعبیر شده و رکن اساسی در شرایط احاطت دعوات و ظهور کرامات بحساب آمده است، صدور آن افعال از هیچکس میسر نمیشود

امام فخرالدین رازی در کتاب جامع العلوم بطور سؤال و جواب

می نویسد

«س چرا این علم را عریمت خواند - ح عریمت بیت است و روح این علم تقویت بیت است و احلاص همت و گفته اند عَرَمْتُ عَلَیْكَ اِیْ اَوْحَسْتُ عَلَیْكَ - س چه فرقت میان افسوس حوالی و تعزیم و تنجیم

و همچنین بعض گیاهها و چوب درختان دیگر که با اعتقاد عامّه از آسیب چشم ردگی جلوگیری می کنند و عربی مُعوّد گفته می شود، و امثال آن همه را در درشته یی کرده بر گردن اطفال آویزند برای اینکه از آفت حبوب و فرع و چشم رحم و گردن های دیگر ایمن و محفوظ باشد - و آنرا در زبان فصیح ادبی چشم پیام و خرّمک یا چژمک [= چشمک] (۱) چشم زد و در اصطلاح متداول عامّه نظر فرنائی و نظر بند و چشم بند و بطایر آن گویند

و از آن قیل است چیری که هم بر گردن و برودش کود کان اردو طرف بشکل تقاطع صلیب حمایل کنند و آنرا چهل و یک سَم الله نامند پولکهای حلقه دار است که از زر و سیم یا فولاد ساخته و روی هر یک جمله سمله را نوشته و همه را یک رشته کشیده باشند و آنرا بوصعی که گفتیم حمایل

۱ - این کلمه در طبع فرهنگ اسدی و سایر فرهنگها از قتل چهارگویی و برهان قاطع و احسن آرا و عبره خرّمک یا حاء معجه و راه مهمله صسط شده اما در بعض نسخ خطی قدیم فرهنگ اسدی که طاهر آ مآحد فرهنگهای بعد بوده خرّه مک ناحیم و راه یک نقطه که رسم الخط قدیم (ج) و (ز) فارسی پرهست نوشته که محتمل است اصل آن چژمک لت و لهجه یی از چشمک بوده و در نسخه ها بحرّمک تصحیف شده باشد؟

در حاشیه طبع حدید فرهنگ اسدی که با اهتمام حضرت استاد دانشمند گرامی آقای عّاس اقبال آشتیانی سلمه الله تصحیح و طبع شده هم در حاشیه [ص ۲۷۵] نسخه بدل چژمک بحم موخّده و زی سه نقطه پارسی صسط شده که با خرّمک یکی است؟ کلمه خرّمک در فرهنگهای معتبر بمعنی مهره از آنگینه کود و سید و سیاه که برای دفع چشم رحم بر گردن اطفال سدد و آنرا چشم زد گویند صسط شده و معلوم نیست که صاحب احسن آرا ارجح مآحد این مطلب را گرفته که خرّم را بوزن گرم بمعنی چنان مهره و کاف را علامت تصعیر گفته که مرادف حرع و حرره و تیمّه عربی است؟

پناه دادن و حمایت گرفتن و پشتیبانی کردن و درپناه کسی ارشاد دشمنان
ایمن و آسوده ریستن

و در اصطلاح خاص^۱ اهل فن چیری را گویند که بقصد حفظ ارافات
و بلیات و دفع گزند مخصوصاً چشم رحم بر گردن آورده باشد، ارقسل
ادعیه و الواح و طلسمات که بر پوست کدو یا پوست آهو نوشته آنرا با
اشیاء دیگر ارحادات و ساتات و منسوبیات حیوانی مانند شاخ افعی و دندان
مار و مرجان و مارو و شمشه و مهره های صدفی و حاروبی کبود و سیاه و سپید
که بتاری حرره و ودعه و در محاورات فارسی باختلاف لهجات مهره پیسه و
مُحکک و کُحی و کُحی گریه و کلاچک نامیده می شود (۱) و قصب الحید

۱ - در کتاب تحفه حکم مؤمن می نویسد کلاچک لغت دیلمی ودعه است
در منتهی الارب می نویسد ودعه شه سپید باشد که از دریا بر آرد و شکاف آن همچون
شکاف هسته حرما باشد و آنرا فارسی (مورچه) و بهندی (کوری) گویند و بجهت
دفع چشم رحم بر گردن کودکان آورند

و هو تسمه را بمعنی مهره پیسه نوشته است که برای دفع چشم رحم بر گردن اطفال
آورند کلمه تسمه را که از مرادفات عوده و تموید است بعد از این در متن تفسیر کسم
اینجا نکته بی را یاد آور می شویم که برخی از لغت نویسان فارسی در تفسیر کلمات
خرغ و خرز و ودعه عربی بسبب تقارب معنی اشتباه و تحلیط کرده اند
خرع: مهره پیسه یعنی سبزه و سپید است که اکثر از حس آنکبیه باشد و باین
مناسبت چشم را بخرع تشبیه میکند خرز: مطلق مهره منقوس است که در رشته
کشیده باشد حواه از حس شه باشد و حواه از آنکبیه، مهره های کبود رنگ را
که برای تموید نگریدن آورده شود بر حرره گویند - ودعه مهره های الوان
دریایی که بقول صاحب فاموس و مترجمان کتاب او شکافی شکل هسته حرما دارد و
آنرا فارسی معمولی گچی و کُحک میگویند - اما مورچه که در منتهی الارب نوشته
اگر بسعه صبیح باشد ممکن است با واو محوول بمعنی (مهرچه) مراد (مهره) باشد
اما در فرهنگها باین معنی ضبط نشده است؟

کلمات مربوط را بسبب قرب معنی محارآ بجای یکدیگر هم استعمال میکنند و شاید همین
امر موجب اشتباه لغت نویسان شده باشد

أَمَّا تَعْوِيدٌ بِمَعْنَى مُصَدِّرِي عَمَلٌ عُدَّةٌ اسْتُعْمِلَ فِيهَا أَعْرَبِيٌّ مُعَوِّدٌ
بِكَسْرٍ وَوَاوٍ مُشَدَّدٍ وَفَارِسِيٌّ چَشمِ افسای گویند، و بمعنی اسم مصدری مراد
عوده و معاده آمده، و بهمین معنی در مکالمات و بطن و نثر فصیح فارسی معمول
و متداول شده است

مُعَوِّذَتَيْنِ بَصِغَةً تَنْثِيَةً مُعَوِّدٌ بِكَسْرٍ وَوَاوٍ مُشَدَّدٍ، دُو سُوْرَةُ فَلَقٍ وَبَاسٍ اسْتُعْمِلَ
اَزْ سُوْرِ قُرْآنِ مُحِیدِ پِشْتِ سَرِ یَکْدِیْگَرِ کِهْ نَکَلَمَهُ (قُلْ اَعُوذُ) اسْتُدَاشْدِه
و در حدیث است که «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَوِّذُ نَفْسَهُ
بِالْمُعَوِّذِ تَيْنِ تَعْدِمَا طَبَّ» (۱).

مُعَوِّذٌ بِصِغَةِ اسْمِ مَفْعُولٍ اَرِ نَابِ تَفْعِيلٍ دَرِ اسْتِعْمَالَاتِ عَرَبِيٍّ اسْمِ مَكَانٍ
اسْتُعْمِلَ بِمَعْنَى مَحَلِّ سِتْنِ عُوْدِهْ وَفَلَادِهْ وَگِرْدَنِ سَدِّ - وَبِفَتْحٍ وَكَسْرٍ وَوَاوٍ مُشَدَّدٍ
هَر دُو بِمَعْنَى بُوْعِيٍّ اَرِ رِسْتَنِيْ هَاسْتِ کِهْ اَعْرَابِ حَاهِلِيْ بَدَانِ تَعْوِيْدِ مِیْکَرْدِدِ
کَثِیرٌ بِنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ حِرَاقِيٍّ دَرِ وَصْفِ رَبِّیْ گُوِيْدِ.

اِذَا خَرَحْتَ مِنْ بَيْتِهَا رَاقٍ عَيْنَهَا مُعَوِّدُهُ وَاعْمَنَهَا الْعَمَائِقُ
یعنی چون اَرَحَابَهْ اشْ بَیرونِ آید گیاهِ تَعْویدِ کِهْ دَرِ اَنِ حَوَالِیْ رُوْیْدِهْ اسْتُ
اَوْرَا اَرِ چَشمِ رَحْمِ مَرْدَمَانِ مَحْفُوْطِ دَارِدِ.

بطوری که اشاره کردیم تعوید و عوده در میان هر قوم و ملتی شکلی
معمول و رایج است، مخصوصاً اعراب جاهلی در این ناره عقاید عجیب
و غریب داشتند - و معروف این است که این عقاید اول ناره در میان جماعتی

۳ - بهایه این اثر و لسان العرب در ماده عود

کردن وسینه اطفال کنند

اراین معنی محاراً بعلاقه عموم و خصوص یا اطلاق و تقييد، مطلق هر دعا
دلوحی است که آنرا بمقصود ایمنی از چشم ردگی و آفات دیگر بخواشد
یا نوشته با خود دارد ماسد آیت (وَإِنْ يَكُذِّبْ) که این کلمات آنرا بخواشد
و مکتوب آن با لوحی را که از عدد حروفش پر شده باشد همراه خود
دارد یا در محلی از قبیل سردر حابه و باغ قرار دهند - و بیز ادعیه رورابه
که سام عودات و تعویذات و تعاوید، هر روز دعایی مخصوص که اغلب بکلمات
استعاذه شروع می شود (۱) برای دفع شرور و بلیات آن روز بخواشد و آنرا
عوده شنه و یکشنبه . الح گویند - و همچنین اشیاء دیگر از حمادات و
بانات که هر قوم و جماعتی باعتقاد خود آنرا دافع چشم رحم داند از قبیل
درخت معوذ اعراب حاهلی و آهن پاره و بعل که عوام فارسی در رکاب اتومبیل
و آستانه و سردر سرای نصب کنند یا و دعه که برگردن اسب و استر و
درختان بار آور و چیرهای دیگر که در نظر ایشان عزیز و ارجمند
باشد ببندند

کلمه عوده عربی و چشم پیام و چشم درد و بطایر و مرادفات آن از الفاظ
تاری و پارسی در هر دو معنی مطلق و مقید که گفتیم استعمال می شود - و
گاهی هم این کلمات را بمعنی رقیه و افسون بکار برده اند که امثله و
شواهدش بعد از این بیاید

کلمه معاذه مفتوح میم هم در عربی مرادف عوده اصطلاحی صبط شده
است

۱ - بطیر آغود بوحاک الکریم - آغود بالله من شر فلان - و أعبد فلاناً بالله
و آسمانه من کل دی شر و کل دایه و حاسیه و حین . الح

در لسان العرب می‌نویسد « الْعُودَةُ وَالْمَعَادَةُ وَالتَّعْوِيذُ الرُّقِيَّةُ يُرْفَى بِهَا الْإِنْسَانُ مِنْ قَرَعٍ أَوْ حُمُونٍ لِأَنَّهُ يُعَادُ بِهَا ... وَ أَمَّا التَّعَاوِيذُ الَّتِي تُكْتَسَبُ وَ تُمْلَقُ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنَ الْعَيْنِ فَقَدْ نُهِىَ عَنْ تَعْلِيلِهَا وَ هِيَ تُسَمَّى الْمَعَادَابِ أَيْصَافاً يُعَوَّذُ بِهَا مَنْ عُلِقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْقَرَعِ وَ الْحُمُونِ وَ هِيَ الْعُودُ وَاحِدُهَا عُودَةٌ »

صاحب منتهی الارب میگوید « تعوید آنچه را عرایب و آیات قرآنی و حر آن نوشته جهت حصول مقصد و دفع بلاها ناحود دارد »

صاحب المسجد پس از شرحی که در تفسیر کلمات عوده و تعوید نوشته (۱) برای تصویر معنی یکی از اشکال گلو بند نظر قربانی اطفال را نقش کرده است

کلمه تعوید و مرادفات آن در فارسی

از کلمات عربی مرادف عوده در فارسی بیشتر لفظ **تعوید** بمعنی اسم مصدری مرادف عوده معمول و متداول شده و موارد استعمالش در گفتار

۱ - « الْعُودَةُ وَ التَّعْوِيذُ اسْمَاءٌ مَعْنَى الرُّقِيَّةِ وَ هِيَ الَّتِي تُكْتَسَبُ وَ تُمْلَقُ عَلَى الْإِنْسَانِ لِتَقِيَهُ مِنْ رُعَاهُمُ مِنَ الْحُمُونِ وَ الْعَيْنِ » بوصیفاً باید داشت که لفظ (عین) از جمله کلماتی است که در عربی معانی بسیار برای آن گفته اند هر چند اکثر آن معانی بر سبیل اشتراك معنوی بلك معنی ناز میگردد - و یکی از آن معانی بصورت اسم مصدر « آسب چشم رحم - و استعمال مصدری چشم ردن و چشم کردن است که فاعل آن یعنی چشم رسیده را عاین ، و چشم حورده را معین و معیون میگویند

و در فارسی مصیح ادبی افعال مرکب لازم و متعدی چشم زدن و چشم خوردن و چشم رسیدن بکار رفته و در محاورات چشم کردن و نظر زدن و چشم شور خوردن بر معمولست

از مردم یمس شایع شده و ارایشان نقیله ننی حیفه وار اس قسیله سایر
طوایف و قبایل عرب سرایت کرده است و بعضی همان ننوحنیفه را منشأ
و مظهر اوّل گفته اند (۱)

آیه شریفه قرآن محمد «كَانَ رِحَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِحَالِ
مِنَ الْحَبَشَةِ فَنَادَوْهُمْ رَهَقًا» (۲) ، و احادیث و دستورها که از پیغمبر
اکرم و ائمه طاهریں سلام الله علیهم اجمعین در بهی از تعلیق عوده و تمسک
برقیه و افسوس روایت شده و همچنین وضع استعداد (۳) با اهمیتتی که اسلام
باین کلمه داده (۴) همه در ردّ و تحطئه آن عقاید حرافی است که مابین عرب
بعد و فور شیوع داشته و آیین پاک اسلام در ردود حرافات و نجات دادن
نشر از قیود واهی اناطیل و هدایت او بصراط مستقیم توحید که یگانه
راه سعادت و آرامش روح انسانی باشد میکوشیده است (۵)

۱ - رجوع شود تفسیر ابوالصوح رازی و مجمع البیان طرسی و تبیان شیخ طوسی
و تفسیر کبرامام حجر رازی در شرح آیه شریفه «كان رجال من الانس يعوذون برحال
من الحبش»

۲ - سورة جن حرو ۲۹ .

۳ - یمسی گفتن «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم»

۴ - رجوع شود بمقدمه تعاسر در معنی و حواص استعداد

۵ - محص رفع توهم یادآور میشویم که آنچه از حسن عودات و نائم ورقی و عرائم
و احرار ائمه دین در کتاب بحار الانوار مجلسی و مهج الدعوات ابن طاووس و دیگر کتب معتبر
ادعه نقل شده ، بر مرص صحت متن و سند ، اغلب مشتمل بر آیات قرآنی و ادعیه
توحیدی است و ربطی با فوسوهای بی معنی و توسل بحق و پری ندارد ، و دراین باره
بیر بحثهاست که شرحش مناسب این مقام نیست

شمس فحری گوید :

هر که را حرر مدحت باشد بود حاجتش بچشم پنام
برای کلمهٔ حرمک بمعنی چشم زد و گلویند تعویذ در فرهنگ اسدی و
جهاگیری این بیت از منجیک شاهد آمده است
ترسم چشمت رسد که سخت خطیری (۱)

چونکه نندید حرمکت مگلو بر
ترکیب چشم افسا و چشم فسا و چشم افسون نظیر مار افسا و مار افسون
در فارسی فصیح بمعنی افسون چشم رحم و رقیه گر و عامل عوذ است که
بتاری معوّد راقی گوید
در فرهنگ جهاگیری مینویسد چشم فسا کسی را گویند که افسون
چشم زحم کند ، بدیهی گوید
چشمش گویی ر بهر چشم بدایدون

چشم فسا است و دل برنده و جانست (۲)
از جمله کلماتی که در فرهنگها بمعنی تعویذ مراد چشم پنام ضبط
شده کلمهٔ چشمماروست بوزن شفتالو (۳) که در رباعی منسوب بسید حسن

۱ - فحری : ح

۲ - نگارنده چون تعریف و تمجیدهای صعب در اشعار فرهنگ جهاگیری دیده ضبط
صحيح این بیت برمی اعتقاد است ؟

۳ - کلمهٔ چشمارورا با الف ممدوده مجرّاء بمعنی (چشم آرد) هم نوشته اند - در فرهنگ
جهاگیری و برهان قاطع نوشته است « چشماروچیری را گویند که بجهت دفع چشم
رحم و چشم بد سازند اعمّ از آنکه برای آدمی باشد یا حیوانات یا گشتزار و نافع و
حانه و سرای » واصل کلمه را برهان قاطع برون شفتالو و جهاگیری با الف ممدوده
و واو محمول ضبط کرده اند

مصحای فارسی از این قیل است
 ناصر خسرو در اصطلاح حاصّ تعوید گوید
 تعوید و فابرون کی ار کردن
 در ایات منسوب بابوطاهر خسروانی در معنی رقیه و افسون بکار رفته که
 عامل آن راقی و افسونگر است
 چهار گونه کس از من معجز نشستند
 کریں چهار من درّه یی شفا برسید
 طیب و راهد و اختر شناس و افسونگر
 سدازو و مدعا و بطالع و تعوید (۱)

مولوی نیز بهمان معنی فرموده است
 رقعۀ تعوید میخواهند بپر
 در شکنجۀ طلق زن ار هر عریز
 اما مرادفات آن در فصیح فارسی کلمات چشم پنام و چشم زد و
 خرمک یا چڑمک که پیش گفتیم معروفست - و در بعض فرهنگها از
 حمله برهان قاطع کلمۀ چشم و هم بوزن چشم رحم بمعنی دعا و تعویدی
 که بجهت چشم رحم بویسد، و چشم و هام بوزن و معنی چشم پنام بپر
 صبط شده است !

شهید دلخی فرماید در چشم پنام بمعنی تعوید و دعای چشم رحم
 بیا نگارا از چشم بد ترس و مکن
 چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

۱ - قافیه تعوید بارسید [= رسید] متنی است بر قاعده دال و دال فارسی و عربی
 که بطورش در آثار گویدگان پیشین فراوان یافته می شود

چنین مستفاد می‌شود که تمیمه در اصل بمعنی مهره پیسه یعنی سیاه و سپید است که برای تعوید چشم رخم و کرید های دیگر بر کردن کود کان آورید، درست مرادف حرمك فارسی تفسیری که از فرهنگها نقل کردیم (۱)

هر چند ممکن است که بعلاقه اطلاق و تقیید یا عام و خاص آنرا در معنی مطلق عوده و تعوید آدمی و حیوانی بکار برند، خواه بر کردن آویخته یا بریای و بارو سته یا در حیب هشته باشد. اما اصل معنی حقیقی همان مهره پیسه است که بقصد تحفظ از آسیب حن و پری و چشم بد آدمی بر کردن اطفال بیاورند

بقیه حاشیه ارسعه قل

ابومصویر اراد العرالدی یتحد عوداً و التمیمه حررة رقطاء تنظم فی السرثم یقدمی العنق و قبل هی قلادة یحمل فیها سیور و عود و قبل التمیمه عوده تعلق علی الاسان و فی الحدیث من علق تمیمه فلا تم الله له و یقال هی حررة کابوا یعتقدون ان بها تمام الدواء و الشفاء و اما المعادات ادا کتب فیها القرآن و اسماء الله تعالی فلا بأس بها و التمیمه قلادة من سیور و ربما حملت العوده التي تعلق فی اعناق الصبيان قال ابومصویر التمام واحدتها تمیمه و هی حررات کان الاعراب یعلقونها علی اولادهم یتقون بها العس و العین برهمهم و اطلقه الاسلام و قال ایضا و من حمل التمام سوراً غیر مصب و لم یرین الاعراب حلاًفاً ان التمیمه هی الحررة نفسها « انتهى ملخصاً

۱ - عین عبارت فرهنگ اسدی در یک نسخه این است « حرمك مهره پی بودار آبگنه آرا چشم رد گوید » و در نسخه دیگر « مهره پی بود از آبگنه کود و ساه و سپید و آرا چشم رد و حرمك گوید » ص ۲۷۵ طبع آقای اقبال آشتیانی

بکارنده را عذر از حرمك [= چشمك] که در حواشی پیش گفتیم حدسی دیگر نظر آمد که شاید اصل کلمه جزعك باشد که بحرمك تصحیف شده است مأخوذ از حزع عربی بمعنی مهره آبگنه سیاه و سپید ناکاف بست فارسی که بهاء بر تبدیل می‌شود و باشتاه آرا هم کاف تصعیر می‌گویند ؟

غربوی آمده است .

ای سر تا پا نار کی سرو سہی ار حملۃ یسکواب بخوبی توبھی
برحس و حال بیش می افراید چشمارو را چو حال بر روی بھی (۱)
اما ار بعض موارد استعمال کلمه چنین بر می آید که چشمارو بمعنی
طعامی است که برسیل صدقه برای صحت بیمار آفت رده مستمندان
دهند ، و آفت شامل چشم رحم بیر می شود - سعدی در بوستان فرماید
چو چشمارو آنکه حورید ارتوسیر که از نام پنجه گرافتی بریر
یعنی وقتی ار نعمت تو بدیگران خیری میرسد که ترا سلاهی سحت
رسیده باشد

بدیھی است که این معنی با چشم پنام و تعوید فرق دارد ، و ممکن است
که بطریق تحوّر ار يك معنی دیگر استعمال شده باشد
تمیہ

ار حمله کلماتی که در عربی مرادف عوذہ و تعوید بمعنی خاص استعمال
می شود تمیہ است بوزن یتیمہ که آرا بر تمیم و تمیمات و تمائم جمع
می نندند

و ار مجموع نوشته های لغت نویسان معترض (۲) و موارد استعمال کلمه

۱ - در دیوان چابی سید حسن جزو رباعیهای مستدرک آخر کتاب آورده و (حاك)
بحای (حال) نوشته است

۲ - اح العروس در شرح فاموس می نویسد « التیم جمع تيمۃ کالتائم اسم لحررة رقطاء
تمطم فی السرتم یعقد فی العنق » - لسان العرب که در جمع اقوال لغویان مصداق مثل معروف
عربی « کل الصد فی حوب الرا » است می نویسد « التسم العود واحدها نیمۃ فال
بقیۃ حاشیہ در صحنۃ مد

وَكَيْفَ يَضِلُّ الْمُتَعَرِّفُ بِبَلَدِهِ بِهَا فُطِطَتْ عَنْهُ سُيُورُ الْمَائِمِ (۱)

ابوالاسود دقولی در باره حضرت امام ریس العابدین علی بن الحسین علیهما السلام گفته است

وَإِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كَيْسَرِي وَهَاشِمٍ لَا كَرَمَ مِنْ يَبِطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ (۲)

بطوری که در سابق گفتیم انواع تمیمه و رقیه و سحر و یرنگ، و بطور کلی هر چیز را که مشتمل بر توسل حر محدودی یگانه باشد شرك شمرده و آنرا تحریم کرده و تنها ادعیه و تعویذاتی را رحمت داده است که از راه توحید و حدایرستی منحرف نشده باشد و بدین سبب ائمه و فقهای اسلام اقسام عودات و احرار را که متضمن آیات قرآنی و اسماء سبحانی باشد حایر و مباح شمرده اند.

در حدیث ابن مسعود است که «التَّمَائِمُ والرُّقَى والتَّوَلُّةُ مِنَ الشِّرْكِ» (۳)

و در حدیث دیگر است «مَنْ عَلِقَ تَمِيمَةً فَلَا أُنَمُّ اللَّهُ لَهُ» (۴)

ابوذوب هندلی در رثاء معروف گوید

وَإِذَا الْمَمِيَّةُ أَتَشَمَّتْ أَظْفَارَهَا أَلْقَيْتُ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ (۵)

۱ - سوره بصره، سینه و باء جمع سیر معنی حط و رشته است

۲ - مجمع الحریین

۳ - لسان العرب و بهایه ابن اثیر - قوله بصره و کسر باء و فتح واو از کلماتی است که با ریه و عربیه و تمسه و هماسد آن تردیف می شود و آنرا سحر و یرنگ و حادو و امثال آن تفسیر کرده اند

۴ - صحاح اللغة و بهایه ابن اثیر و لسان العرب

۵ - برای ماقی اشعار و شرح آن رجوع شود شرح حماسه ای تمام

سلمة بن خرشب شاعر معروف عرب گوید :

تَعَوَّذَ بِالرَّقِيٍّ مِنْ غَيْرِ خَلِيٍّ وَتَعَقَّدَ فِي قَلَائِدِهَا التَّمِيمُ

طفیل گوید

فَالَا أَمُتْ أَحْمَلُ لِمَقَرِّ قِلَادَةٍ يُتِمُّ بِهَا نَقْرَ قَلَائِدِهِ قَبْلُ (۱)

شاعر دیگر گفته است

إِذَا مَا لَمْ تُفْلِحْ مَرِيَّةً تَعَدُّ فَمَوْطَى عَلَيْهِ بَامُرَيْنِ التَّمَائِمَا

شاید رسم تمیمه بستن کودکان مانند تعوّد و چیزهای سیار دیگر از این قبیل، از عرب سایر ملل و اقوام اسلامی رسیده و سرات کرده باشد. چه این عادت که منشأ و مایه اش عقاید جاهلی است در اعراب چندان شایع و مستمر بوده که ولادت و کودکی را با تمیمه بستن ملازمه میدادند. و در زبان رایج و ادبی عرب تمیمه بستن کنایه از کودکی و ولادت، و محلّ تمیمه بستن کنایه از محلّ تولّد و موطن اصلی است و کلمه مُتَمِّمٌ بمعنی محلّ رسیدن ناف یعنی مولد، و فعل آتَمَّ بمعنی نزدیک شدن وقت رسیدن طاهرّاً از همین معانی کنائی آمده است. - رفیع بن قیس اسدی گوید

بِلَادِهَا يَبْطِنُ عَلَيَّ تَمَائِمِي وَأَوَّلُ أَرْضِي مَسَّ جِلْدِي نُرَانِي

فرزدق شاعر معروف عهد اموی گوید

۱ - فعل تَمَّ از باب تمعيل بمعنی تمیمه بستن مولود آمده است. - در لسان العرب (یتَمُّ) بصيغة باب افعال نوشته و متجهود شاعر را گفته است « ای عاذه الدی تقلده قبل »

۲ - مَوْطَى، فعل امر حاضر موصوفه است از رابط یبوط. برون قال يقول که فعل مخصوص این مورد است یعنی بستن و آویختن گلو بند و تمیمه مگردن

راحمز گوید

لَقَدْ عَلِمْتُ وَالْأَحِلَّ الْبَاقِي أَنْ لَنْ يَرُدَّ الْقَدَرُ الرَّوَاقِي

کثیر بر ای عبدالملک بن مروان مصموبی بدیع ساخته است

وَمَا زَالَتْ رُفَاكَ تُسَلُّ صِغْفَى وَتُخْرِجُ مِنْ مَسَاكِنِهَا ضِبابِي

وَيَرْفِئُ لَكَ الْحَاوُونَ حَتَّى أَحَابَكَ حَبِيبَةُ تَحِبُّ الْحَصَابُ^(۱)

ار اشعار عربی سعدی است

أَخْلَانِي أَحِبَّائِي دُرُوبِي حُبَّهُاتِي

مَرِيضُ الْعَشَقِ لَا يَتَرَا^(۲) وَلَا يَشْكُو إِلَى الرَّاقِي

گاهی رقیه را بر سمیل تسامح و تجوّر در معنی تعوید و حرر و عریمه و

الفاظ قریب المعانی دیگر بیر استعمال کنند اما اصل معنی اصطلاحی

آن با عوده و تعوید فرق دارد و از این جهت آنها را جدا از یکدیگر کرد

می کنند چنانکه در این بیت از رقیه شاعر معروف عرب است

فَمَا تَرَ كَأَنَّ عُدِيَّ يَغْرِفُهَا وَلَا رُقِيَّةً إِلَّا بِهَارَ قِيَانِي

و حمل کردن آن بر عطف بیان یا بدل کل که مستلزم ترادف باشد

۱ - اساس البلاغة ربحری

ضغن - خند و کسه - ضباب - بکسر صاد جمع صت - کسه بهابی - حاوون - جمع حاوی - مارامسای - و حاصل معنی اشعار این است که امسوبهای تو مرا رام ساخت و کبیه های بهمت را از دل من بیرون آورد چنانکه مار امسا مار را از بهاسحابة سوراخ بیرون می کشد و رام می کند

۲ - فعل مضارع است از یری یترا مهموز اللام از باب علم بمعنی شما و بهود یافتن از بیماری و در بعضی نسخ دیوان سعدی یری نایاه نوشته که الف مقصوره حواله می شود و این املاء در مهموز ناصواست

اما فرق تمیمه با تعوید این است که تمیمه خود آن مهره هاسب که وسیله عوده می شود، و تعوید عملی است که با آن مهره ها برای دفع چشم رحم کنند.

بصارت دیگر در تمیمه دات معروض وصف، و در تعوید صفت عارض دات ملحوظ است.

رُقِیَه

رُقِیَه بضمّ راء و سکون قاف که بر رقی با الف مقصوره جمع بسته شود، عربی افسوست که عامل آن را رافی و جمع آن را روافی بمعنی افسوس خوان و افسوسگر می گویند

و در اصطلاح کلمانی است که برای دفع امراض و تسکین اوجاع و رام کردن و بیرون کشیدن مار و کژدم از سوراخ و دفع آسیب پریان و کزیدگان و مقاصد دیگر از این قبیل بنویسند یا بخوانند و بدهند، و همچنان اعمال دیگر که در این موارد بجای آورند تا مراد حاصل شود - مانند رُقِیَه صرس و حُمی و عینِ یعنی افسوس درد دیدن و تب بند و افسوس چشم درد یا چشم رحم، و رُقِیَه حَبّه یعنی مار افسوس و امثال آن

و در حدیث روایت کنند «لَارُقِیَةِ الْاَیْمَنِ عَیْنٍ اَوْ حُمَةٍ» (۱) یعنی افسوسی سودمندتر از رُقِیَه چشم رحم یا چشم رسیده و بیش کژدم یا کژدم کزیده باشد

نابغه گوید تَادَرَهَا الرَّاقُونَ مِنْ سَمِّ اَسْمِهَا . . الح .

۱ - در بیهات اس اثیر و لسان العرب ابسطور معنی شده است که «لَارُقِیَةِ الْاَیْمَنِ» و امع

صاحب الآفة كالحُمى والصَّرع وغير ذلك من الآفات، و دبالة
 آن شرحی مسوط راجع بحوار و حرمت رقیه در اسلام و احصار مختلف
 که در این باره روایت شده است می نویسد، و خود در وجه جمع ما بین
 احادیث متعارض می گوید اگر رقیه بر زبان عربی و مشتمل بر آیات کریمه
 و اسماء الله باشد مباح، و در غیر این صورت حرام و محظور است. بگزارنده
 عیبه خود را پیش نوشتیم که بهی و رحصت منوط بر زبان عربی بیست و این
 سخن از ناحیه کسانی است که می خواستند زبان عربی را سرکت و صعه
 دینی ترویج کنند بلکه مباط و میزان کائی در انواع توّسلات این است
 که اگر مسعث از توحید و خدا پرستی و التّجاء بدرگاه خداوند بگانه
 باشد جایز، و اگر از این حادّه منحرف باشد هر چه گوئد در مذهب
 اسلام حرام و ممنوع است (۱).

در دلیل این مسحت گوشردمی کنیم که کلمه رقیه ناموارینی که در تشخیص
 لعان اصیل و دحیل عربی در دست داریم طاهراً از لعان دحیله عربی است،
 زیرا مبدأ اشتقاق مباسسی مثل عوده و تعوید ندارد - و اغلب العاطی که

نقّه حاشیه از صعه قل

احار الصباح مولد چهارم حادی الاولی سه ۵۵۵ متوفی شعبان ۶۳۰ که حوادث تاریخ
 کامل را تا ۶۲۸ دو سال قبل از وفاتش ضبط کرده است

سندیکر صاه الدین ابوالفتح نصرالله بن ابی الکرم مؤلف کتاب المثل السائر که از
 کتب سیار معروف پرفایده ادبی است متولد ۲۵ شعبان از سال ۵۵۸ متوفی ۶۳۷
 رحمه الله علیهم اجمعین

۱ - صاحب المسجد از تفسیر حقیقی کلمه تن رده و مطلب کئی نوشته است که شامل عربیه و
 تعوید و سحر و برکت هم مشود « الرقیة ان يستعان بالحصول علی امر بقوی تعوی القوی
 الطبیعیة فی رعبهم او وهمهم » ۱

حلاف طاهر است

در کتاب مفتاح السعادة در تعریف اصطلاحی رقیه می نویسد

عِلْمُ الرُّقَى عِلْمٌ بِأَحْسَنِ عَنْ مُبَاشَرَةِ أَعْمَالٍ مَخْصُوصَةٍ تَنْزِيهِ
عَلَيْهَا بِالْخَاصِيَّةِ آثارٌ مَخْصُوصَةٌ كَقُودِ الْخَبِيطِ وَالشَّعْرِ وَآمَنَالِهِمَا
وَالرُّقِيَّةُ كَثِيرٌ مَا يَقَعُ فِي الْأَمْرَاضِ كَوَحَمِ الْعَيْنِ وَوَحَمِ السِّنِّ وَكَذَا
فِي إصَابَةِ الْعَيْنِ وَآمَنَالِهَا وَالرُّقِيَّةُ بِالْفَارِسِيَّةِ افسون^(۱)

اما اكثر لغت نویسان آرا را بمعنی عوده و تعوید که یکی از مصادیق
معنی مجاری است تفسیر کرده اند

صاحب لسان العرب می نویسد «الرُّقِيَّةُ الْعُوْدَةُ مَعْرُوفَةٌ» - منتهی الارب
که شرحی ارقاموس است جامعتر و بهتر نوشته است «رقیه بصم افسون
و تعوید جمع رقی»

ابن اثیر^(۲) در بهایه می گوید «الرُّقِيَّةُ الْعُوْدَةُ الَّتِي يُرْقَى بِهَا

۱ - ح ۱ ص ۳۰۳ طبع حیدرآباد دکن

۲ - ابن اثیر مرسته برادر اطلاق می شود که مرسته تن ارعلما و ادبای نامدار شمار می رود
و ترجمه احوال آنها بتفصیل در اس حلکان مسطور است

یکی صاحب بهایه در لغات و عرائف حدیث که شاهکاری در حدیث ولعت است
نام وی ابو السعادات محمدالدین مبارک بن اثیرالدین ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم
اس عبدالواحد شبامی است و لادتش ۴۴۰ هـ و فاتهش بحشبه سلجوقی العجه ارسه ۶۰۶
واقع شد همان سال که امام بحرالدین رازی وفات یافته است

دیگر بحرالدین ابو الحسن علی بن ابی الکریم صاحب تاریخ کامل واسدالعالمه می

بقیه حاشیه در صهیحه بعد

مسعود سعد گوید

هر رماں فتنه بر سیاست تو چون معرّم همی کند افسون

ناصر خسرو گوید

مار فسای از چه فسونگر بود ربحه شود روری از مار حویش

کشته شدن مار افسای نمار در حکم امثال سایره فارسی شده است ،

سعدی بیر دراین مضمون فرماید

با بدان چندا که بیکویی کنی قتل مار افسا نباشد جز نمار (۱)

هم ناصر خسرو گوید

سیب که اندر درخت و دانه سیب است باید بیرون آرو بخواستن افسون



گریده مار را افسون پدید است گریده چهل را که اشناسد افسون



گر بفسون رنده کرد مرده مسیحا چون سخن خوب بیست پیش من افسون

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی گوید

شده است خاطر تو چشم فصل را انسان شده است بخشش تو در د فقر را افسون (۲)

مولوی فرماید

آدمی همچون عصای موسی است آدمی همچون فسون عیسی است

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت آن بین کز وی گریبان گشت موت

۱ - در بعض نسخ (مار افسون) بجای (مار افسا) نوشته است

۲ - در نسخه چایی معلط (ایمن) نوشته و معنی شریفین لطیف شعرا در ذوق اهل سخن

تلخ کرده است !

در این زبان ریشه اصلی اشتقاق ندارد و خود آن کلمه را مبدأ مشتقات ساخته‌اند، عربی اصیل بست و ریشه آن را در زبانهای دیگر باید جست مانند خیمه و روزه که طاهراً از کلمه (رر) و (رره) فارسی بمعنی ناع گرفته و حرف راء را بصاد که از مختصات عربی است تبدیل کرده‌اند. و همچنین روزه و روشن که در عربی بر روشن جمع بسته می‌شود و هر دو کلمه از الفاظ پارسی نژاده است

افسون

افسون که بتحصیف **فسون** نیز گفته می‌شود از کلمات قدیم اصیل فارسی است که در اصطلاح بمعنی عامّ مطلق شامل همه انواع رقیه و عریمه و تعوید بکار مرود، باین شرط که حروف و کلمات نوشتنی و حواری و دمیدنی در کار باشد. پس استعمال کلمه افسون در مورد اعمال خارج از حرف و صوت مانند مهره پیسه تمیمه و تعوید و گره بستن رشته های مویین و آبشیمین که در بعض رقیه ها و نیرنگها معمولست، صحیح نیست

و عامل آن را **افسونگر** و **افسون خوان** و **افسون دم** می‌گویند. و مصدر سبط متروک این فعل **افساییدن** و **فساییدن** است که هیأت فعل امر حاضر آن با کلمات دیگر بحسب مصادیق و موارد استعمال ترکیب شود و بمعنی صیغه فاعلی بخشد مانند **مار افسای** که بتاری حاوی و حواء گویند و **کژدم فسا** و **چشم افسا** بمعنی عوده و معود

کلمات **مار افسون** و **چشم افسون** نیز که در اصل بمعنی افسون مار و افسون چشم رحم است گاهی محاراً بمعنی عامل افسون مراد مار افسا و چشم افسا استعمال شود.

یاده بی معنی و ژاژحایی و یاهه سرایی و امثال آن استعمال شده که شواهدش
در نظم و نثر فارسی فراوانست

معزی گوید

حصم تو نافسون و نافسانه کند کار لیکن برمانی شود آن کاردگر گون
بیچاره نداند که همی سود ندارد با دولت و شمشیر تو نافسانه و نافسون

دو کژدمند سیاه آن دوراب او گویی که دل بر بدر مردم همی بررق و فسون
مولا ما حافظ فرماید

ده روزه مهر گردون اسانه است و نافسون بیکی بحای یاران فرصت شمار یارا

سجی در احتاج ما و استعای معشوقست چه سود افسونگری ای دل که درد لبر بیگردد

را انقلاب رمانه عجب مدار که چرخ اربین فسانه و افسون هر ار دارد یاد (۱)
فرخی سیستانی گوید

موفق است که تدبیر او تناه کند هر ار ررق و فسون و هر ار جلیت و ربك
شیانی گفته است

تامتات سیه هاشك بر سپید پرید بدین فسون توانی مرا کشید ببند

فر و ریدون چه سود و فصل فراطون چون برید تو را رمانه نافسون
نیرنگ و نبل و جادو و فرهسب

نیرنگ که تعریب نیرنج و جمع آرا نیر نجات گویند در اصطلاح

۱ - در حافظ تصحیح مرحوم علامه قزوینی « اربین فسانه هزاران هر ار دارد یاد »

تو مبین را فسونش آن لهجات پست آن نگر که مرده بر حست و بشست

☆☆

چون نحوانی آن فسون مرمرده بی بر جهد چون شیر صید آورده بی

☆☆

کل فسون و اسم اعظم را که من بر کر و بر کور خواندم شد حسن

☆☆

مار گیری رفت اندر کوهسار تا بگرد او با فسونهای مار

معزی گوید

چو کاراسی محدث وار بر خواند هر افسان چو سروانك مشعشع وار نماید هر افسون

در فرهنگ جهانگیری شاهد آورده است

روان شود رره شیشه صد هزار پری چو بر قینه بخواند فسون احیارا (۱)

ار شعرای متأخر فتح الله خان شیبانی گوید

دم روح الامین باد نوروری بفروری در حنن را چو مریم سارد آستن بك افسون

قطران در معنی تعوید گفته است

رمانه بر رخت ار چشم بدهمی ترسد ار آن بویسد گردش ر عالیه افسون

صاحب کلیه و دهنه در معنی حقیقی آورده است « مردی افسون

می خواند تا دیوی را بگیرد »

کلمه افسون و فسون از آن معنی که بار نمودیم نقل و تحویل ادبی

در معانی دیگر از قبیل حیل و تزویر و ررق و فریب و بدام افکندن و رام

کردن و اطاعت و انقیاد و سحنان فریسته و اعتقادات باطل واهی و کلمات

۱ - شعر را مولوی سست داده و نگارنده نقل و وسط اشعار و نوشته های او بی اعتماد

است ؟

فرخی گوید:

بھیچگونه بر او حادوان حیلست سار بکار برد بداندند حیلست و بیرنگ



چه گمان برد که این حشک سر مرده شود بمون و بعلل کردن و رزق و بیرنگ
همو در معنی چاره و تدبیر گفته است

ردشمنان زبردست حیره حابه حویش نگاه داشت بداد بدچاره و بیرنگ
ناصر خسرو راست

پست نشین^(۱) و چشم دار و بدایک زود ریر و ریر شود بیرنگ
شرف الدین شفروہ گفته است

دریشه دین چور و بهی^(۲) پر بیرنگ در چشمه شرع کج روی چون حرچنگ
بر منبر علم همچو بر کوه پلنگ در دلق کنود همچو دریل نهنگ
سائی فرماید

کاین همه رنگهای پر بیرنگ حم وحدت کند همه یک رنگ
درو رنگ اسدی این بیت را از طاهر فضل آورده که طاهر بمعنی
حقیقی کلمه است

بادان گمان بری و نه آگاهی از تنبل و عریمت و بیرنگش
کلمه تنبل که در فرهنگها همورن بلبل ضبط شده هم از کلمات قدیم-
الاستعمال فارسی است که بمعنی لعنت ساری و شعله ناری، و بمعنی
محاری حیل و مکر و ترور و امثال آن، درست مراد کلمه بیرنگ است.

۱ - منشی: ح

۲ - روهم: ح - و همچنین در مصراع دوم ناصیر متکلم (کحروم)

بمعنی حادو و سحر و شعبده و لغت سازی و همانند آن از اعمالی است که منشأ آثار خلاف عادت و نمایشهای غریب شکست انگیز باشد - اما در تحولات لغوی مانند افسون بمعنای محاری ارقییل حیل و ترویر و مکر و چشم بندی و تدلیس و تمویه و بطایر آن نگار می‌رود

معنی رنگ آمیزی نگارگران و نقاشان که در فرهنگ اسدی (۱) و دیگر فرهنگها صیغ و باین بیت از فرحی سیستانی استشهاد شده همه عالم رمتوح تو نگارین (۲) گشته است همچو آکنده بصد رنگ، نو آیین (۳) برنگ هم طاهر آرمعانی محاری است بعلاقه مشابَهت عمل نگارگران باین رنگ ساران که صور رنگارنگ و اشکال گوناگون نمایش میدهند در این معنی بصورت وصفی یعنی خود نقاش و نگارگر برب استعمال شده چنانکه در این بیت است از مسعود سعد سلمان

گوی آن صورتم که بر دیوار رده باشدش حامهٔ بیرنگ
و در معنی اسمی آن گوید
مگر جهان را این فصل حادویی آموخت از آن پدید کند هر زمان دگر بیرنگ

این چنین قلعه محمود چهارگانه گرفت بدلیری و شجاعت ده بمکر و بیرنگ

حوب روی و ملسند همه طرفه رنگند و نادره بیرنگ

۱ - ص ۲۸۸

۲ - نگاری ح

۳ - نگارین ح

ادیب صابر در جادویی^۱ بآباء مصدری بمعنی جادو کردن گوید:
 جادوی ارشع جدت مائل و ناچر گشت چون رواداری که کلکت پشته سارد جادویی
 منسوب بمولوی است

ای بسته حواب حال از جادویی می وفا یارا که در عالم نویی
 در کلیله و دمنه^۲ بهرامشاهی هم جادو بمعنی وضعی مراد و ساحرا استعمال
 شده است^۳ شاید بود که فروشنده این جادو بوده است و چشم بندی
 کرده^۴، (۱)

اشتقاق کلمه افسون و اشتمال افسونها

بر الفاظ فارسی

در این فصل دو نکته بسیار مهم را که نگارنده از کتب عربی پیشینگان
 بدست آورده و تاحایی که اطلاع دارد تا کنون در هیچ محلی از کتب فارسی
 بدان توجه نشده است برای خوانندگان این مقدمه ذکر می کنم و بسیار
 شایسته و بحا میدام که محققان ادب بویژه کسانی که در زبانهای باستانی
 ایران کار می کنند، این راهنمایی را که بحال حدس و احتمالی بیش
 نیست دمال بگیرند و آنرا بحایی برسانند که تصویب یا تخطئه نتیجه
 مسلم قطعی بدهد و ما را از شک و تردید بیرون بیاورد^۱

اما دو نکته یکی راجع است باشتقاق کلمه افسون و دیگر اشتمال
 افسونها و رقیه ها و عزائم قدیم بر لغات و ترکیبات فارسی اصیل مخصوصاً
 کلمات پهلوی که چون مردمان از آن بی اطلاع بوده آنرا هدیای و ژاژ و
 زبان حس^۲ و پری فرس کرده اند^۳

۱ - درقمه زاهد که گوسپند قربانی خریده بود در باب الوم والقرمان

در فرهنگ اسدی ذیل کلمهٔ **فرهست** بمعنی حادویی (۱) شعری از
ابونصر مرغزی آورده است که بمعنی حقیقی تنل و بیرنگ و حادو و
 فرهست را نشان می‌دهد

یست راهست کمد **تمثل** اوی هست رایست کند فرهستش

و فرحی درمعنی محاری حیل و مکر گوید

نشود بر تو هیچ روی نکار هیچ دستان و تنل و بیرنگ
 از نظایر افسون و بیرنگ هم در فارسی کلمهٔ **جادو** است که از معنی
 اصلی اسمی چاره و چاره‌گری و تدبیر، و معنی وصفی چاره‌گر و **مُدَّیر**
 که استعمالش در نظم و نثر قدیم فراوانست بمعانی محاری سحر و ساحر و
 فریب و فریبده و مکر و مکار و همانند آن نقل و تحوّل یافته، چنانکه در
 عربی لفظ **حیل** از معنی حقیقی چاره و تدبیر در معنی محاری مکر و ترویر،
 و کلمهٔ **سحر** بر بمعانی حادو و چشم‌بندی و دروغ و تدلیس و تلیس نکار
 رفته است

ناصر خسرو در حادو بمعنی ساحر که استعمال وصفی صحیح کلمه
 است گفته

در دست رمان سپید شد راعت کس راع سپید کرد جر حادو
 حادوی زمانه را یکی پُر است رین سوش سیه سپید دیگر سو

۱ - در فرهنگ ارهان قاطع می‌نویسد **فرهست** بر وزن بندهست بمعنی حادو و حادویی
 و سحر و ساحری باشد - از شعر ابونصر مرغزی فرق مابین حادو و فرهست با تنل
 و بیرنگ اینطور معلوم می‌شود که فرهست موجود را معدوم می‌سازد و تنل امر معدوم
 را موجود نشان میدهد چنانکه عمل شعله‌دار و بیرنگ‌ساز است ؟

شعای مریض می‌داستند (۱)

صاحب مفتاح السعادة فقط مباحث حرو اول (آب) را با افسون گفته
و متعریض معنی حرو دوم یعنی کلمه (سون) شده و تناسب آنرا با رقیه بیان
نکرده است

اما در فرص پذیرفتن این اشتقاق ممکن است بگوییم که سون مراد
سوی بمعنی سمت و جهت و طرف است که در فرهنگها صط شده و شواهدش
سیار است - ارجله دویست دلیل را در فرهنگها ارسنائی شاهد آورده‌اند
گفت آنحواحه گرچه را سون شد به ر ندرمانه بیرون شد
و

رفت روری سون گرمانه ماند تنها درون گرمانه
و بیت دلیل از مثنوی ولدنامه بهاء الدین ولد فرید مولانا جلال الدین
است

سفر مرد حق بود بی چون در ترارش جهت سوی بی سون
پس ترکیب آبسون مراد (سوی آب) و بطرف آب معنی میدهد
همان مباحث که افسون را سوء، آب می‌دمیده و آنرا در مریض مصاب
پاشیده یا بوی می‌خورانیده‌اند

۱ - عین عبارت مفتاح السعادة این است :

والرَّقیةُ بِالْمَاسِیَةِ اِمْسُوْنِ اِیْ آبِ سَوْنٍ لَا تَهْمُ بِتَرْوُهُ فِی الْاَكْثَرِ عَلٰی الْمَاءِ فِیْ شَرِّهِ الْمَصَابِ
اَوْ یَصُبُّ عَلَیْهِ وَاَمَّا سُبُوتُ رَقَّةٍ لَا تَهْمُ كَلِمَاتُ رُقِیَّتٍ مِنْ صِدْرِ الرَّاقِیِّ بِعَصَاهَا فِیْهِ لَوْثٌ وَبَعْضُهَا
قِطْعَةٌ وَبَعْضُهَا كَالْهِدِیَّاتِ رَعِمُوا اَنْهَا كَثِیْفَةٌ مِنْ الْحُسْنِ اَوْ سُبُوتُ رَقَّةٍ فِی الْمَاءِ وَاِلَیْهِ یَشِیرُ قَوْلُهُ
تَعَالٰی وَمِنْ سَرِّ الْعَظَائِمِ فِی الْفَقْدِ وَالسَّرْعِ اَنْ یُذِنَ لِلرَّقِیَّةِ حَيْثُ قَالَ الشَّیْءُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ
لَمَّا رَأَى اَنَّهُ فِی وَجْهِهَا صُقْرَةٌ اسْتَرْفَوْا فَاِنَّ بِهَا الْبَطْرَةَ ح ۱ ص ۳۰۳ « قسمت اخیر
عبارت هم چون متضمن فایده‌تی بود نقل شد

خوشختانه پاره‌یی از الفاظ فارسی باوجود اینکه در میان نااهلان دست
دست گشته هنوز صورت صحیح سالمش بیادگار مانده اما اکثر کلمات
چندان دستخوش تحریف و تصحیف شده که صورت یاه و هدیای بخود
گرفته و بقول عوام بشکل لغت حنیان درآمده است^۱

یکی ارافسونهای قدیم ایران که آثار اسلامی هم در آن اثر کرده رقیه
یا رقعۀ (۱) کزدم است که در کتب احکام نجوم و گاهنامه ها و تقاویم ذکر
شده و صورت نمۀ صحیح واصل آنرا ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار-
الباقیه باین عبارت نقل فرموده است

« بسم الله الرحمن الرحيم اسفندارمده ماه اسفندارمده رورستم دموروت
ریروزبرار همه جر ستوران نام بردان و تمام حم و افریدون بسم الله بآدم
وحوا حسبی الله وحده و کفی »

یکی از مآخذ نگارنده در توجّه بدو مکتبه مربوط نوشته کتاب مفتاح
السعاده است که در حدود سال ۹۴۸ تألیف شده (۲) و یقیناً مأخذ قدیمتر
داشته و از پیش خود چیزی ننوشته است

۱ - درباره اشتقاق کلمۀ افسون می نویسد اصلش مرگ است اردو کلمۀ
[آب+سون] و رقیه را بدین سبب آبسون [= افسون] گفته اند که غالباً
اورا دو کلمات آنرا بر آب خوانده و دمیده آنرا بخورد آفت رسیده مانند
مصروع و امثال آن میدادند، یا بروی می پاشدند، و این عمل را وسیلۀ

۱ - در کتب نجوم و تقاویم همه جا رقعۀ کزدم نوشته اند و محتمل است که اصلش رقیه
باشد که از قدیم رقعۀ تبدیل شده است ؟

۲ - خود مؤلف تاریخ تألیف کتاب را در [ح ۱ ص ۳۸] تصریح کرده و واثق
بطوری که در حواشی نقل نوشته شد در سنۀ ۹۶۲ واقع شده است .

ما بین طالبان و معتقدان که اغلب از طبقهٔ جهال عوام اند دست بدست می‌گشته،
 در اثر تغییر و تبدیل و تحریف و تصحیف صورتی در آمده است که آنرا جر
 لغت حق و پیری و حواب دیده و پیری رده نمی‌توان نام داد

با این حال اگر علمای زبان شناس در حلال افسون‌ها و رقیه‌ها و غریبه‌های
 قدیم جستجو کنند بدریافته‌های سودمند خواهند رسید و در این میان
 لغات و ترکیبات زبان پهلوی مخصوصاً قسمت هر وارش یا روارش را که
 بقول ابن‌مقفّع عربی نوشته و فارسی حوابده شده است^(۱) وراوان وراچنگ
 می‌آورد والله الموفق

جزر - نشره - حجاب

در این فصل چند اصطلاح معروف دیگر را با اختصار شرح و مقدمه را
 حاتمه میدهم

۱ - حرز مکسر حاء بی نقطه و تقدیم راء مهمله بر راء معجمه که
 بر احراز بون اشخاص جمع بسته می‌شود در لغت بمعنی مایهٔ حفظ و حای
 استوار است و گویند (حرز حریر) یعنی حای امن و یک استوار - و
 در اصطلاح نوعی از تعوید بمعنی عام است مخصوصاً الواح و ادعیه که
 برای حفظ اربلیات و شرّ اعداء و حوادث و آفات ناهنجار نوشته یا خود
 دارند مانند حرز جواد یعنی دعای حرر مسموم بحضرت امام محمد تقی
 حواد علیه‌السلام که سحّه معمول متداولش در کتاب مهج الدعوات سیدان
 طاوس ثبت شده است

۲ - نشره مصّ بون و سکون شین مأخوذ از نشر بمعنی پراکندن

۱ - رجوع شود بکتاب مهرست اس ندیم

شمار این باید گفت که مدّ الف (آب) در کثرت استعمال حذف و باء
 ابجد نفاء تبدیل شده اما اسب واقرب صواب این است که مگویم اصلش
 اوسون بوده بلهجه پهلوی (آو) در لغت آب مثل (حو) در حوا که
 هم اکنون در بعضی ولایات و روستاهای ایران معمول و متداول می باشد و
 تبدیل و اوباء از قواعد معمول لهجه ها و لغات فارسی است مانند [او کردن
 = افکندن] و [باوه = یافه] و [اوشا = افشا] و بطایر آن والله العالم
 ۲- هم صاحب مفتاح الکفایه راجع بر زبان افسوه ها و کلماتی که در آن
 بکار رفته است می گوید که پاره بی از کلماتش زبان پارسی پهلوی است و برخی
 قطعی - بعض الفاظ یاوه بی معنی سردارد که ارحس هدیای و بیهوده گویی است
 و گویند که این کلمات در حوا رسیده با از طایفه حن شنیده شده است
 ندیبهی است که هدیای و یافه گویی از مردم عاقل هوشیار سر نمی رند،
 مگر اینکه سازندگان رفته و افسون را از در مکابره و حذل باطل، مست
 لایعقل بحوائیم

اما کلماتی که از نوع هدیای تو هم شده اکثرش از زبانها یا لهجه های
 قدیم فارسی مخصوصاً پهلوی یا از لغات نامائوس دیگر از قبیل عری و
 سریابی است، يك قسمت هم رموز اختصاری است که از ترکیب حروف جمله ها
 تشکیل یافته بطیر رقیه عقد المحبّه که از حروف چند اسم ساخته میشود
 و شرح آنرا در فصل نکسیر و بسط حروف گفتیم، یا اسامی ملائکه و
 موگلان که آنرا با قواعد مخصوص اهل فن استحراح کرده باشند و بیشتر
 این کلمات در هیچ لغت و ربانی معنی و مفهوم محصل ندارد
 و علاوه چون این کلمات عموماً بر عامّه ناس مجهول و نامائوس بوده و

اَللّٰهُمَّ اَحْبِبْنِيْ عَنْ غَيْرِ اَعْدَائِيْ .. اَلْحَمْدُ لَكَ يَا مُحَمَّدٌ رَسُوْلَ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
منسوبست والسلام

سپاس خداوند دانای توانا را که بیاری او مقدمه کتاب و پیش گفتار
ما پایان رسید و نام نامی یکی اردوستان راستین و نندگان صادقین حسن
حتام یافت

اگر پیش گفتار ارانداره می که با اصل خود کتاب شایستگی و بایستگی
داشت در گذشت و بدرار سحی انجامید ارحوانندگان داشمند برر گوار
پورش می خواهم . و یاد آور می شوم که چون موضوع کتاب مقتضی بود
ناگیر آن گفتار ها آوردم و رور کار کرابهای خود را صرف نوشتن
سخنای کردم که بیشترش خود مرا ناوریست، من خود درباره پیش آمدهای
ریدگانی و کارهای جهان که همه در ینحه بیروی تقدیر خداوند یگانه
است، و همچنین در احکام ستارگان و فال کوبی و همانند آن از بن دندان
می گویم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَلَا مُؤَثِّرُ فِي الْوُجُوْدِ إِلَّا اللّٰهُ

مرد را عقل رای رن باشد	سغه فال کوی رن باشد
بیست حرهرزه مندل و تنجیم	رن بود سغه چنین تعلیم
سحن فال کو ندارد سود	ساد پیمود کآسمان پیمود
بیست الا بقدرت یردان	یک و ند در طبایع وارکان
بی قصا خلق یک نفس نرند	مرد عاقل چنین حرس نرند

شب جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ شمسی موافق ۲۵ شوال ۱۳۷۱ قمری هجری
حلال الدین همایی

خواندگان در ص ۲ س ۱۵ س ۵۰۰ را س ۵۴۶ - ۵۴۷ تصحیح کند

و گسترده و پهن کردن در مقابل آلف بمعنی پیچیدن و تا کردن ، و نشور بمعنی برحاستن و رنده شدن که **یوم النشور** یعنی روز رستخیز ار آن آمده ، در اصطلاح طلسم و لوح و دعایی است که با آن بیماران مصروع پریزده و امثال او را معالجه کنند باین طریق که نوشته آنرا مریض با خود دارد یا در آب بشوید و آن آب را بیاشامد ، ارقیل دعای تفسد و بویه تر و همانند آن که قسمی ارقیه محسوب می شود اما بعضی لعنت بویسان آنرا مرادف کلی رقیه و تعوید صفت کرده اند

در صراح اللغة می نویسد « تنشیر فسوں کردن و نشستن و نشره بالصم تعوید »

صاحب لسان العرب آنرا خوب تعریف کرده است
 « النشرة بالغصم ضرب من الرقية والعلاج بها آج به من كان يُظن
 أنّ به مساً من الجن سميت نشرة لأنه يُمشر بها عنه ما حاتمته من
 الداء أي يكشفُ ويُبرأ » .

۳ - **حجاب** کسر حاء می نقطه و جمعش **حُجُب** بوزن کُذِب در لغت بمعنی پرده است مأخوذ از **حَجَب** بمعنی نارداشتن و **حاجب** بار دارنده و پرده دار - و در اصطلاح مخصوص ادعیه ایست که شخص را ارشتر دشمنان محصون و ارچشم بنادیدیشان پنهان می دارد تا او را سینند و از وی یاد نکنند و اندیشه ادبّت و آزارش بحاطر نگذرانند ، و در حقیقت قسمی از تعوید است و گاهی مرادف تعوید گفته می شود چنانکه محارأ بحای شره و حرر و رقیه ، و آن کلمات هم بحای یکدیگر استعمال می شوند
 در غالب این ادعیه لفظ حجاب و محتجب و مشتقات آن آمده است ارقیل

کنوز المعزمین

منسوب

بحکیم فیلسوف داشمید نامدار بردگوار ایران

ابو علی سینا متوفی ۴۲۸

با مقدمه و حواشی و مقابله و تصحیح

استاد

حلال الدین همایی

بر دو قسم^۱ باید که از دست ناعزم و جاهل پوشیده دارد و بحرام نکند^۲
تا مؤاحد نباشد و الله الموفق والمعين

قسم اول

منقسم بر هفت مقالات

مقاله اول - در طبایع حروف

مقاله دوم - در استخراج اسامی کواکب

مقاله سوم - در دُخنهاي^۳ کواکب

مقاله چهارم - در لباس و زینت کواکب

مقاله پنجم - در تکسیر اسم خود با اسامی کواکب .

مقاله ششم - در باز نمودن که هر کوکبی را جهت چه مهم باید

تکسیر کردن و ارقام او چند بار باید خواند^۴ .

مقاله هفتم - در چند عمل جهت ح^۵ .

۱ - از شش نسخه کتور المعرینی که در دست نگارنده میباشد تقسیم کتاب بدو قسم و قسم اول بهمت مقاله منحصراست بسبعة حاصریعی نسخة (س) و نسخة (ح) که در مقدمه آرا معرینی کرده ایم و متأسفانه از هر دو نسخه چنانکه در مقدمه میوایان کتاب یاد آور شده ایم قسمتی از قسم دوم سقط شده و کتاب مطابق تقسیم دیباچه با تمام است . در نسخه (ش) هم عنوان باب اول دارد اما بعد از همت همل کتاب تمام میشود و اسی دیگر از باب دوم بیست و

۲ - نکند صبیحة جمع و همچنین (دارند) و (باشد) ح . یکی از همل اختلاف سح در کلمه (کند - کند) و (باشد - باشد) در این موضع و سایر مواضع مشابه آن در کتاب حاضر مثل (بعوانند - بخوانند) و (ندانند - بدانند) و همچنین سایر کتب فارسی قدیم ایست که در نسخه های قدیم صبیحة مهر در رسم الخط قدیم دال مهمله و دال معجمة فارسی نوشته (کند - باشد - بخوانند - ندانند) و متأسفانه آنرا صبیحة جمع اشتباه کرده و در سایر سمایر عبارات هم بر اساس این اشتباه تصرف نموده اند

۳ - ح ، باختلاف رسم الخط (دخه های)

۴ - خواند ، ح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایرد سبحانه و تعالی ارحکم حکمت و قوّه قدرت جهان آفرید چنانکه
 سرید، و ارباچیر آورد^۱ چیر نو بدید کرد، و مارا از جمله اشیاء برگزید،
 و دل بینا و ریان گویا داد و چهره بدین خوبی ارزانی فرمود، و راه هشت
 و دورح نمود و بیعامر فرستاد و رسالت^۲ بداد. و صلوات^۳ و درود حدای
 تعالی بر جمیع پیغامبران باد خاصه بر حیر حلقان و برگزیده رحمان و حاتم^۴
 پیغامبران، خداوند لوح و قلم و براق و معراج، آرایش دین و دنیا و تخت
 و تاج، حواجه کائنات، خلاصه موحودات^۵ محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 اما بعد چنین گوید مؤلف این تألیف و مصنف این تصنیف ملک الحکماء
 و اقدم الصلاة ابوعلی سیناء بخاری رحمه الله علیه^۶ که جماعتی از دوستان
 و یاران از ما سکرّات و مرّات استدعاء کتاب موجر مفید میگردند
 و بر ما حقوق سیار ثبات کرده، پس ما برای اقتضای التماس ایس
 طایفه این کتاب تصنیف کردیم^۷ و نامش کنوز المعزمین بهادیم منقسم

۱ - ح، (آورد) ندارد

۲ - بدوداد، ح

۳ - صلوة، ح

۴ - حاتم، ح

۵ - ح، از خداوند لوح و قلم « تا اینهارا ندارد،

۶ - ح، از «مصنف این تصنیف» تا اینهارا ندارد.

۷ - کردم، ح

باشی، و بدان ستاره نگاه کنی، و حطّ اوار خانه و شرف و وبال و هبوط و استقامت و رجعت و احتراق، و بودن در جایگاه موافق در بروج و درجات، و پیوستن سعد و نحس و مانند این از ضعف و قوت ندایی^۱ و اگر ندایسته باشی عمل دوستی در ساعت نحس و عمل دشمنی در ساعت سعد کنی، از این است که هر وقت عمل راست بیاید و طنها بگردد حکایت - معتمدی که بر قول او اعتماد شاید حکایت کرد که بولایت مصر بودم مرا هوس آن بودی که هر وقت نداء اهرام^۲ و دیگر بناها همچین دیدمی^۳ يك روز چنان اتفاق افتاد که طاقی دیدم بر آن صورتهای

۱- قوت و ضعف و حطّ کوکب از شرف و هبوط و خانه و وبال و غیره اصلاً از مصطلحات منعم و احکام است که در اختراعات و استخراج احکام طالع رعایت می کند منعمان و رایان و علمای فن اعداد و طلسمات بر برای نوشتن و خواندن و بکار بردن هراثم و رفیه و غوده و نشره و احراز و ادویه و اوراد و طلسمات ملاحظه احوال کوکب را از قوت و ضعف و سعد و نحس و شرف و هبوط و غیره شرط لازم می داند اما خانه یا بیت کوکب در مقابل وبال گفته میشود باین فرار که گویند شش برج بر بالای اراشد تا آخر حدی ولایت آفتاب است و شش برج برخلاف توالی از آخر سرطان تا ازل دلو ولایت یا کشور ماه است و برج اسد خانه اصلی آفتاب و برج سرطان خانه اصلی ماه است - پس بهر يك از حصه متخیره دو برج دهند یکی در کشور آفتاب و یکی در کشور ماه و این دو برج را خانه های آن کوکب گویند - و برج مقابل خانه یعنی برج هفتم بعد از آنرا وبال آن کوکب گویند درباره خانه های کوکب این ابیات معروفست

حمل و عقرب است با بهرام	قوس و حوت است مشتری را رام
ثور و میزان چه خانه ره ره است	مرزحل راست حدی و دلو مقام
نیر حور و حوش مه سرطان	خانه آفتاب شیر مدام

مثلاً خانه مریخ دو برج حمل و عقرب است و وانش دو برج ثور و میزان - و ثور و میزان خانه ره ره است و وانش خانه های مریخ - و خانه عطارد حور و سبله است و وانش قوس و حوت که خانه های مشتری است و بر این قیاس در سایر کوکب ستاره بقیه حاشیه در صحنه بند

قسم دوم

در چگونگی خاتم کواکب سبعة سیاره و خواص آن

و تصویر هاء^۱ ایشان

فصل - بدان اسمك الله تعالى که هیچ چیز از کل آفرینش محسوسات و معقولات بی حکمتی نیست، و هر یکی را خاصیتی است که علم ما بعضی را شناخته است، و انبیاء علیهم الصلوة و السلام دریافته اند و برای^۲ روش خویش تأیید فلکی بجای آورده و ما نموده، پس واجب است که بچشم بینش در آن نگاه کنیم و ترتیبی و نسبی که نهاده اند نگاه داریم و ایرد تعالی احوال این جهان را بر بر فلک قمر بر دوارده برح و همت ستاره^۳ پیدا کرده است، و هر يك دلالت بطالع کسی دارد پس باید که در وقت عمل از اصل مولود آن کس بدان حاجت که مشغولی با حصر

۱ - تصویرهای ح هردو نسخه یکی است با اختلاف رسم الحط یاء در رنگ تمام و یاء کوچک دسال بریده بر صورت همزه که در نوشته های قدیم در مورد متن و نظایر آن دیده میشود از قبیل (دست و یاء ایشان) و (در یاء بی کراں) و (شهاب دوار و دور هاء کوتاه) و امثال آن در حقیقت یاء کوچک انتر است که دنباله آن محص احتصار و تسهیل در کلمات حذف شده و بصورت همزه عربی در آمده (ی = ه) و بدین سبب موجب اشتباه خوانندگان و نویسندگان بعد شده است.

علامتی که روی هاء غیر ملغوظ در حالت اصافه و وصف گذارده میشود بر همان یاء انتر است نه همزه عربی (حابه شما = حانه ی شما) و (لابه می = لانه ی می) و (هغه گذشته = هفته ی گذشته) و (شماره آینده = شماره ی آینده) رجوع شود مقدمه و حواشی نگارنده بر کتاب التمهیم ابوریحان بیرونی ارجله صمحه (ق) مقدمه.

۲ - آنرا دریافته اند پس برای ح

۳ - ستاره خ

و در آن نقش نگاه کردم چنانك همی آمدم هر حا كه كوسپیدی بودی^۴
 همی روی من بهادی و سوی من آمدی، تا كه شبانان بدیدیدی، و هر چند
 كه كوسپند را زدید نتوانستند كه بار گردانند، تا از حد بگذشت و
 كوسپندان اسوه شدید، شبانان فریاد بر آوردید و در من افتادید و گفتند
 كه بهمه^۵ حال حادوی كرده و طلسمی داری، از گفته ایشان دلتسك
 شدم، سو كندان^۶ حوردم كه مرا از این علم معرفتی^۷ بیست و در این
 حال من بیرشكمت مانده ام و هیچ خبر ندارم الا این پاره موم، و بدان

بقیه حاشه از صمعه قل

و مشتری را سعد اکبر و زمره را سعد اصغر و رجل را نحس اکبر و مریح
 را نحس اصغر گوید

در انظار کواکب سر گوید بطر ترییع و مقابله بطر هدایت و نحس است. - و بطر
 تثلیث و قسیدیس بطر مودت و سعد است. - و بطر مقابله را در هدایت و نجوت
 اقوی از ترییع داند. - و تثلیث را در مودت و سعادت اقوی از تسدیس شمارند. -
 و در بطر معارضه گوید ما کواکب سعد در سعادت و ما کواکب نحس در نجوت بفرایند.
 ترییع آنست که مابین دو کوکب ۹۰ درجه یعنی ربع دور فاصله باشد. و دو مقابله
 مابین دو کوکب ۱۸۰ درجه یعنی نصف دور فاصله است. و در تثلیث ۱۲۰ درجه
 یاثلث دور و در تسدیس ۶۰ درجه یا سدس دور

و مقابله آنست که دو کوکب در يك نقطه مجتمع شده باشند.

واما قوت و ضعف کواکب را تا ۱۷۴ صنف شمرده اند بود قسم قوت و هشاد و
 چهار قسم ضعف که شرحش طولانی است خواهند گان رجوع کند مکفایة التعلیم و
 دلیل المتحمین و شرح بیست باب ملامطیر.

۲ - هر مین، ح. در اصل (اهرمن) نوشته است

۳ - همین دیدم، ح

۴ - که بودی، ح

۵ - بهم، ح

۶ - سو کندان، ح

۷ - علمی و معرفتی، خ.

سیار تراشیده ، صورت گوسپندی خرد یافتیم باحرکت تمام ، مرا لطیف آمد ، قدری موم باخود داشتیم بر آن صورت بهادم تاتقش گرفت . باز گشتم

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

اما شرف در مقابل هبوط احوال کواکب سه معالوهٔ رأس و دنب است مابین قرار ، شرف شمس در ۱۹ درجهٔ حمل است - قمر ۴ ثور - زحل ۲۱ میزان - مشتری ۱۰ سرطان - مریخ ۲۸ جدی - زهره ۲۸ حوت - عطارد ۱۰ سنبله - رأس ۴ حورا - دنب ۴ قوس

و هبوط کواکب در درجهٔ مقابل شرف آنهاست یعنی در برج همتم بعد از شرف بهمان درجه - مثلا هبوط شمس در ۱۹ میزان است - و هبوط قمر در ۴ عقرب - و هبوط رأس در ۴ قوس - و هبوط دنب در ۱۴ حورا ، - و برای قیاس در سایر کواکب ، پس معلوم شد که شرف هر کوکی هبوط کوک دیگر باشد چنانکه حاشیهٔ هر کوکی و بال کوک دیگر است .

اما استقامت در مقابل رجعت واقامت احوال حمسهٔ متعثره است که در حرکت خود گاهی مستقیم باشد یعنی بر توالی روح از حمل ثور و از ثور سعورا تا آخر حرکت کنند و گاهی راجع یعنی حرکت آنها بر خلاف توالی باشد و گاهی مقیم بعی در يك نقطه ساکن بماند

توضیحا توالی روح از معرب به شرق است و بدین سبب حرکت از معرب به شرق را حرکت بر توالی و حرکت از مشرق به معرب را حرکت بر خلاف توالی گویند
اما احتراق کوک همارست از مقاربهٔ یکی از کواکب حمسهٔ متعثره ، آفتاب ، و مقاربهٔ چون در مورد تریس یعنی ماه و آفتاب باشد آنرا اجتماع گویند . و مقاربهٔ یکی از کواکب سیاره را نایکی از عقدتین رأس و دنب ماه با اصطلاح محاسنهٔ حواسد ، پس احتراق در حقیقت با مقاربه و اجتناع و محاسنهٔ یکی است و اختلاف اصطلاح بطر اختلاف موارد است

اما سعد و نحس ، عقیدهٔ مخمان این است که آفتاب و ماه و مشتری و زهره و رأس را سعد دانند - و زحل و مریخ و دب را نحس شمارند - و عطارد را دو حسدین گویند یعنی چون بکوک نحس پیوندد دارای سعوت شود و با کوک سعادت سعادت گیرد ، بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

مقاله دوم - در استخراج اسامی کواکب

بداية يك حرف آتشی و يك حرف از خاکس و یکی از نادی و

بقیه از صفحه قبل

مملو بود، بصحّت ناز آورديم و يقين داريم که اصل صحيح همين است که در متن آورده ايم. در کتاب **حل المشکلات** ابوالعباس ابن سائجی که از کتب معتبره اعداد و طلسمات است هم تقسم حروف را بطایع ارضه و استخراج اسامی کواکب از روی طایع باسم و رسم از کتاب کور المرئین (رسالة حاضر) با تجزیه و تصحیحی که مخصوصاً لازمه این نوع کتب و نوشته هاست نقل کرده است. نازی سنای اعمال این کتاب بردایرة احوه است و اینکه در مقدمه فصل نوشته است «حروف اجد را بچهار قسم کرده اند» مساعده مؤلف کتاب است یا سهو ساج و در سایر نسخ کتاب اصلا اسمی از حروف اجد نیست بلکه می نویسند «یست و هشت حرف را بچهار قسم کردیم» یا «حروف یست و هشتگانه را بچهار قسم کنند»

اما حروف یست و هشتگانه دایرة احوه و تقسم آن بمصاهر ارضه ناس فراز است :

ا ج ه ب و و ر د ی ک ش ح ل س ن
ط م ف د ع ن ت ص ص ع ح ط ق

چون آرا بچهار چهار طرح یعنی بچهار قسمت کسم هر بخش آن هفت حرف میشود که بترتیب عناصر اولایایی حرف اول را بآتش و دوم را باد و سوم را آب و چهارم را خاک دهند

حروف آتشی : ا و ی ل م ن ع

« نادی : ح ر ک س ف ت ح

« آبی : ه ر ش ث د ص ط

« خاکی : ب د ح ط غ ص ق

اما در حرکات حروف چون مطلبی را که در این فصل نوشته بعد هم در مقاله پنجم بیا تکرار و تأیید کرده است روا نداشته ایم که از پیش خود در آن تصرف کنیم اما نوشته این نسخه با سایر نسخ کتاب و همچنین با دیگر کتب اهل فن مخالفت است - معروف این است که حروف آتشی را فتحه و نادی را صمه و آبی را کسره و خاکی را سکون دهند - و در نسخه های دیگر کتاب نوشته شده است که حروف خاز را هب و یاس را ربع و رطب را مجرور و بارد را مجرور کنند و در بعض نسخ برعکس رطب را مجرور و بارد را مجرور کنند.

نگارنده عقیده خود را در این باره شرح در مقدمه نوشته ام والله العالم

خشم درهم مالیدم چون آن نقش تنه شد و باطل گشت در حال گوسپندان
 نار گشتند و بعد از آن بدفعات رفتم و موم بر آن صورت نهادم هیچ
 تأثیری نکرد

و از اینجا معلوم میشود که وقت را تأثیر تمام است و همه بیک سان شاید
 شمردن و در اختیار کارها که مردم پیش گیرند در هر کاری تأمل کند
 و در هر باب بکرنند و دلائل نگاه دارند تا مقصود زود حاصل شود و در
 عمل خطا نیفتند .

مقالت اول - در طبایع حروف

حروف^۱ اجد را بچهار قسم کرده اند ، حروف آتشی و حاکی و نادی
 و آبی را جدا کرده اند ، و فتح را بآتشی و صمت^۲ را باحاکی و کسرا را نادی
 و جزم را نآبی داده اند^۳ چنانکه نموده میشود .

حروف آتشی - ا و ی ل م ن ع

حروف حاکی - ح ر ک س ف ت ح

حروف نادی - ه ر ش ث د ص ط

حروف آبی - ب د ح ط ع ص ق^۴

۱ - ح (حروف) ندارد .

۲ - ح (صمت) اختلاف و سم العما

۳ - ح (داده اند) ندارد

۴ - قاعده تقسیم حروف بیست و هشت گانه را مطابق و عناصر اربعه و کواکب سبعة
 و بروج اثنا عشر و سایر امور مربوط بمیون هر یکه با اختلاف عقاید و سلیقه ها در
 اعتبار دایره ائت و انجند و اعظم و احب و عیبه در مقدمه شرح دادیم و گفتیم که
 مآخذ و مقیاس اعمال مؤلف این کتاب دایره احب است و چون این معیار را در
 دست داشتیم همه را که در صبط و تعیین حروف متعلق بهر عصری بسیار معشوش و
 بقیه حاشیه در صفحه بعد .

وقت حاجت ما کو کسی که عمل کنند همین چهار حروف بنویسند بجای آن
کوک^۱

مقالات سوم - فی دُخنة الکواکب

بدانک هر کو کسی را دُخنه ایست که وقت حاجت بکار برد مقصود رود
بر آید، ایست بحور هر کو کسی خدا گانه نوشته شده.

بخور رحل^۲ قیر^۳ و حرده^۴ سرب و اشنه^۵ و بلاد^۶ جمله باهم برابر
بخور مشتري کافور و صندل سرح و حرده^۷ مرچان و ماروی ستبری
سوراخ و زعفران آب بدیده جمله باهم برابر
بخور شمس کندر و روی^۸ مشک رندش عاج کل سرح جمله برابر با
روغن شرم^۹ سندان و سوزد

بخور درهره پوست ترنج و زعفران رندش سیم و مس باهم بود برابر
بگلایب بندد.

بخور عطارد برک ریحان لاجورد و سوده دار فلفل^{۱۰} برک ترنج جمله

بقیه حاشیه از صفحه قبل

که در متن آورده است حروف طایع را ملحوظ دارند پس حرف اول هر کدام را
برحل و حروف دوم را بمشتري دهند تا حروف هفتم چهار طبع نفر افتد.

نسخه ها در ضبط حروف کواکب بسیار مشوش و مخلوط بود و ما بمقیاس صحیح
که منظور مؤلف کتاب بوده و در مواضع و نسخ دیگر هم تأیید شده است آنرا
بصواب باز آوردیم والله اعلم بالصواب.

۱ - اسامی از کوکب و ح

۲ - قیر و ح.

۳ - اشنه، نام گیاهی است که آنرا دواله برگ گویند

۴ - کندر رومی و ح.

۵ - شرم از نوع گیاههای شیردار است که بتوعات گویند. در بعضی نسخ (شیره).

۶ - سوده فلفل و ح.

یکی از آبی گرفته ایم و برجل داده ایم ، حاصل آمد حروف زحل
ا ح ه ب

و حرف 'دوم' از آتشی و دوم از حاکی و دوم از بادی و دوم از آبی
گرفتیم و بمشتری دادیم حاصل آمد حروف مشتری و ورد
و حرف سوم از هر طماع گرفتند و بمریح دادند حاصل آمد حروف
مریح ی ک ش ح
و چهارم از هر یکی گرفتیم و بشمس دادیم حاصل آمد حروف شمس
ل س ث ظ

و پنجم از حروف هر طبعی گرفتیم و برهره دادیم حاصل آمد حروف
رهره م ف د ع
و ششم هر طبعی را گرفتیم بطارذ دادیم حاصل آمد حروف عطارد
ن ت ص ص

و هفتم از هر طماع گرفتیم و بقمر دادیم حاصل آمد حروف قمر ع
ح ط ق

ایست حروف کواکب که از هر طبعی حرفی بهر کوگی داده^۲ پس در

۱ - حروف ا ح

۲ - تقسیم بیست و هشت حرف نکواکب سعه بر اساس دایره اربع است که در
حواشی نقل نوشتیم

چون بیست و هشت حرف را بهشت کواکب قسمت کنیم بهشت هر کواکب چهار حرف
خواهد شد . - فاعده این است که کواکب سعه را از بالا پیاپی یعنی از راجل قمر
رعایت کنند پس چهار حرف اول را برجل و چهار حرف دوم را بمشتری و چهار
حرف سوم را بمریح دهند و همچنان تا چهار حرف آخر قمر افتد و ترتیب دیگر
بقیه حاشیه در صفحه بعد

حروف م ذ برعود سوزی دُحْنَه مذکور سوزد

شمس حامه فاحر پوشد در رد و سرح و بطور یادشاهان بر آید و انگشتی
زرد در دست کند بروی صورت آفتاب نقش کرده و در محمزه زرد [دحه] ^۱
آفتاب سوزد

زهره باید که حامه نغمش فاحر پوشد و تاج بر سر بهد و ار هر گونه
حواهر بروسته و بطور روان بر آید و انگشتی مس در دست کند برو
نقش کرده این حرف را ب ذ و دحْنَه مذکور سوزد

عطارد باید که در ^۲ اعه پوشد و دستار گرد سدد و گشاده روی ماشد و
بطور دیراں بر آید و دحه مذکور سوزد و حاجت بخواد .

قمر باید که حامه سیم گون پوشد روی خوش داده و بطور کودک کان
و پیکان و رکنداران بر آید و انگشتی سیم پوشد و صورت ماه برو نقش
کرده و دُحْنَه ماه سوزد و بعمل مشغول شود
اگر در عمل خطا بیفتد و اوقات و ساعت خوب رعایت کرده شود
مقصود همان ساعت حاصل آید

مقالات پنجم - در تکسیر اسم خود با اسمی کو اکب

چون خواهی تکسیر کسی اسم خود را ناهر کو کسی که خواهی باید که
در ساعت آن کوکب بخور آن کوکب سوری و جامه های آن کوکب پوشی
و حاتم او در دست کسی چنانک گفته شد و احتراز کسی از آنک آن کوکب
را حیح یا در هموط و نال باشد و یا در تربیع و مقابله کوکب بحش باشد
چون اینها معلوم کرده باشد ^۳ اسم خود بسویسد و بعد اسم والد خود بنویسد،

۱ - شمس علاوه شد

۲ - اصل (ذراعه)

۳ - ناشی، ح و همچنین (سویسی) و (دهی) بسمه خطاب

نور برابر تاب زعفران بندد
 بحور قمر سدر روس کهر ساء کوفته عسرا شهت لادن حله احرا
 برابر تاب مورد سدد و سورد^۱
 پس باید که عمل هر کوکی که کند بحور آن کوک بر آتش بهد تا
 مقصود بر آید

مقاله چهارم - در لباس و زینت کواکب

بدانک هر کوکی را حدا گانه حامه بی باید پوشید و باطوار آن کوک
 باید بر آمد و حامی که بدان کوک تعلق دارد در دست باید کرد چنانک
 گفته میشود، و روی بدان برج باید کرد که آن کوک در او باشد و
 بحور مذکور سوختن، و حاجت خواستن تا مقصود رود حاصل شود
 زحل باید که در وقت حاجت خواستن حامه کند و در او پوشد و دو
 انگشتی در دست کند یکی از آهن و یکی اوسر، و بر آن نقش کند
 این حروف را فط و روی آن برج کند که زحل در آن بود و دُحْنَه
 مذکور سورد و حاجت خواهد

مشتری وقت حاجت باید که حامه رود و سفید پوشد و بطور رهبانان
 و عابدان بر آید و انگشتی عقیق در دست کند و برو نقش کرده این
 حروف را ححج و در برابر مشتری بایستد و دُحْنَه مذکور بسوزد.

هریج باید که قنای سر پوشد و بطور خداوندان سلاح^۲ بر آید شمشیر
 کشیده در دست و انگشتی از آهن در دست کند برو نقش کرده این

۱ - در دُحْنَه ها و بحورات کواکب سجه های این کتاب و دیگر نوشته های ادیان
 من مختلف است هر یک بطور و سابقه خود چیزی را کاسته یا امروده اند قدر مسلم
 معنی علیه این است که باید دُحْنَه و بحور هر کوکی با حواص و احوال و مسوبات
 آن کوک تناسب داشته باشد.

۲ - خداوند سلاح، ح

پس همه را با هم ترکیب کردیم و معرب و معجم ساختیم حاصل آمد
حروف از اسم حسین و فاطمه و کوکب مشتری حموسا بطریقه جهو^۱ .
و در اعراب نهادن اگر دو حزم در پهلوی هم واقع شود يك جرم را
کسر کنند تا توان خواند

پس در هر کوکبی که عمل حواهی چنین باید کرد و هر کوکبی
را علیحده باید معلوم کرد ، و ساعت او^۲ بحر او^۳ بر آتش باید نهاد .
و آن کوکب باید که حوش حال باشد^۴ و نا طوار آن کوکب باید بر آمد ،
و جامه های آن کوکب باید پوشید ، چنانکه در بالا ذکر کرده شده است
و چنین که گفته شد اسم خود را با کوکب مطلوب امتزاج دهد و آن
مقدار عدد که جهت آن کوکب تعیین کرده شده است بخواند این ارقام^۵
که بیرون آورده باشد^۶ و در برابر آن برج بایستد که آن کوکب
درو باشد و دست بردارد و حاجت بخواند .

و هر کوکبی را علیحده عددی جهت خواندن گفته خواهد شد و حاجت^۷

۱ - ساعه اصل در مثال عمل تکسیر بسار معلوم و منشوش بود و چون مفتاح تصحیح
در دست داشتیم مطابق قاعده بی که در این کتاب و سایر کتب من نوشته شده است
اعلاط را بصحت باز آوردیم و این عمل در دیگر مواضع مشابه بر که قاعده صحیح
در دست بوده انجام گرفته است .

۲ - یعنی بحر مخصوص کوکب .

۳ - یعنی در شرف و بیت و بطر تثلث و تسدیس و بطایر آن که اصطلاح متجماع
حوش حالی کوکب است .

۴ - ارقام را ، ح

۵ - یعنی حروف و ارقامی را که بتکسیر استخراج شده است بعد مقرر بخواند .

۶ - حاجت مطلب است بر عدد . یعنی حاجت مناسب هر کوکبی بر گفته خواهد شد .

و بعده حروف کوکب مطلوب ننویسد، و هر سه را با هم استخراج دهد
چنانک کواکب را از حروف کرده بود

پس حرف اوّل هریک بگیرد و بنهد و حرف دوم هریک بگیرد و بنهد
و حرف سیوم هریک بگیرد و بنهد و حرف چهارم هریک بگیرد و بنهد
و هر اسمی را حروف تمام شود و اسمی دیگر را هنوز حروف ناقی مانده
باشد آن اسم تمام شده را باز ارسر گیرد تا آن اسمهای^۱ دیگر تمام شود
و هر اسمی که تمام شود و دیگر اسمها را حروف ناقی مانده باشد آن
اسم را باز اعاده باید کرد تا همه تمام شود

و بعده همه را با هم جمع کند و مُعَرَّب و مُعَمَّم سارد چنانک گفته شد^۲
آتشی را فتح و حاکی را صنت و بادی را کسر و آبی را جرم چنانک در
اسم حسین و والدانش فاطمه و کوکب مشتری (وزرش) حروف^۳ نموده میشود
مثال: ح س ی ن ف ا ط م ه و ر ر د

حرف اوّل هریک اربین اسماء گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ح ف و)
و حروف دوم هریک گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (س ا ن) - و حروف سوم
هریک گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ی ط ر) - و حرف چهارم هریک
گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ن م د)

بعده اسم حسین چهار حرف بود تمام شد و فاطمه را که پنج حرف است
یک حرف ناقی ماند، پس یک حرف از اوّل اسم حسین گرفتیم و بهادیم
و یک حرف از اوّل حرف مشتری گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ح ه و)

۱ - اسمهای: رسم الخط سبعة اصل

۲ - شده ح

۳ - و حروف: ح حروف مشتری را ایضا و حروف تکسیر را در مثال، محس امتیاز
بین الالهایی گذاردیم

تسخیر کند در دست آید و در دست آسان در آید

زهره - سه بار بخوانند^۱ جهت عیش و کامرانی و طرب و لذت^۲ و در چشم
حلابق خاصه زبان عربی و گرامی بودن و دائمی نشاط و خرمی ششست
و حوش دلی

عطاره - دو بار بخوانند^۳ جهت مرید حرائش و جمع شدن اسباب و مال
سیار بدست آوردن و ملک زیاد^۴ شدن

قمر - یکبار بخوانند جهت دفع سحر و مکر و حادوی و عذر و جهت صحت
بدن و تندرستی و آنچه بدین ماند

و این اعداد بر طریق ترتیب^۵ که اکاب نهاده شده است که رحل بر آسمان
هفتم است هفت بار و مشتری بر آسمان ششم است شش بار و قوس علی هذا که
قمر بر آسمان یکم است یک بار بخواند .

بعضی حکما بر آنند که جهت هر کوکبی که تسخیر کنند هفت بار
یا سی و سه بار بخوانند و هر سه قول^۶ راست است^۷

۱ - بخواند ح محتمل است که در نسخه های قدیم همه ها (بخواند) صیغه مفرد بر رسم الخط
قدیم دال فارسی بوده و در نسخه های بعد باشتاه (بخواند) صیغه جمع نوشته شده باشد
اما صیغه جمع در این نوع عبارات معمولتر است بدین سبب آنرا دو مرتبه اختیار کردیم

۲ - قوت ، ح

۳ - بخواند ، ح

۴ - و ملک نیز زیاده ، ح

۵ - ترکیب ، ح

۶ - خواندن هفت بار یا سی و سه بار برای هر کوکبی دو قول و آنچه ابتدا شرح داد
حتملاً سه قول میشود

۷ - ح د باقی والله اعلم ، علاوه دارد

که از هر کوکب چه حاجت بخواهد^۱ و هر کوکبی را جهت چه مهم باید تکسیر کرد و چند بار باید خواندن .

فایده - اگر کوکب خود^۱ بداند بهتر است که اوّل اسم خود بنهد و بعد حروف اسم کوکب خود بنهد^۲ و بعد حروف کوکبی که بدو حاجت باشد بنهد و عمل تمام کند چنانکه در اسم حسین و فاطمه و مشتری گفته شد^۳ و بخور هر دو کوکب سورد و حاجت از هر دو کوکب بخواهد و اوّل باید که معلوم کرده باشد که هر دو کوکب را باهم اندک دوستی هست پس این عمل کند و اگر صدّ باشند پس نام خود و والدۀ خود و کوکب مطلوب عمل باید کرد

مقال ششم - در بیان نمودن که هر کوکبی را

جهت کدام مهم باید خواند و چند بار باید خواند

زحل - همت باز بخواند جهت فتح قلاع و دست آوردن حانداں قدیم و ملک گرفتن و بر لشکر اعدا مطّهر و منصور شدن
مشتری - شش بار بخواند^۳ جهت قوّت اسلام و رواج شرع و ظهور عدل و مایند ایمان سلامت و در چشم حلاّیق باعطمت و شوکت بودن .
مریخ - پنج بار بخواند جهت قوت بر اعداء و جهت هلاک دشمن و فتح لشکر

شمس - چهار بار بخواند جهت دوام سلطنت و خلافت و در پادشاهی مستدام ماندن و هر دشمنی که خواهد دشمنی کند مقهور گردد^۴ و آنچه

۱ - مقصود کوکب طالع شخص است هنگام ولادت

۲ - ح ، (عمل تمام کند) علاوه دارد

۳ - بخواند ، ح

۴ - کرد ، ح

باشد^۱ و وقت حوب معلوم کرده باشد و شرطها^۲ بحای آورده باشد^۳ چهار
 کاعد از این ارقام بنویسد و بخور بدهد^۴ و چهار صورت سارد از موم
 پاکیره و در شکم هر صورتی پاره بی بخور آن کوکب با يك کاغد از این
 ارقام که نوشته باشد^۵ نهاده و بر هر صورتی سی و سه بار این ارقام بخواند
 یکی را در آتش اندارد^۶ و یکی را در حالك پاك که قدم بر آن برسد
 دهن کند^۷ و یکی را در ماد بیاورد حایی که او را دایم باد بجنانند^۸
 و یکی را در آب پاکیره^۹ اگر روان باشد بهتر^{۱۰} بیندازد در ساعت آنکس
 حاصر شود و مسخر گردد بهرامری که توفیر مان کنی مقصود حاصل آید.
 اگر در عمل خطا بیفتد و اوقات کواکب حوب معلوم کرده شود هنوز
 عمل تمام نشده باشد که آنکس حاصر گردد و مراد بر آید

نوع دیگر - اینست که این شرطها بحای آورده بر چهار پاره کاغد
 این ارقام بنویسد بمشك و زعفران و بخور کوکب مذکور بسوزد و يك
 آجر آب نارسیده را در آتش اندارد تا سرح شود^{۱۱} پس بخور در میان
 کاعدها پیچد و بر آن بهد^{۱۲} تا سورد و سی و سه بار این ارقام^{۱۳} بخواند

۱ - خ و در اینجا وحله بعد (باشد).

۲ - و این شرطها ح

۳ - ح (باشد) ندارد.

۴ - یعنی هنگام نوشتن ارقام دهنه و بخور کوکب مطلوب بسوزد.

۵ - يك کاغد این ارقام نوشته باشد ح

۶ - و آنرا بخور در میان کاعدها پیچده و بالا بدهد ح مقصود این است که کاعدها
 را با بخور روی آجر سرح شده سورد

۷ - یعنی ارقام معجم حاف معطد دمع مهم که از تکسیر حروف زهره که کوکب
 مناسب محنت است با نام طالب و مطلوب (محمد و فاطمه در مثال مربوط در متن) حاصل
 شده است با اعراب و افعال و حرکت و سکون حروف بقاعده حروف ناری و هوایی
 و مائی و ارضی

مقالات هفتم چند عمل در حجب

چون خواهی که کسی را مستحرج خود گردانی اول باید که کوکب طالع آن کس معلوم کنی و ندانی که راجع باشد و هبوط و وبال و بطر های بد نداشته باشد و حوش حال باشد چنانک پیشتر گفته شد^۱ پس در ساعت کوکب مطلوب محور او بر آتش نهی و باطوار آن کوکب بر آبی و حمامه های آن کوکب و حاتم آن پیوشی^۲ و بعد اسم طالب نهی^۳ و بعد اسم مطلوب نهی^۴ و بعد اسم کوکب مطلوب نهی و تکسیر کسی هر سه اسم را با هم تا ارقام بیرون آید چنانک در اسم محمد و فاطمه و کوکب طالع فاطمه زهره معدغ^۵ نموده میشود.

مثال اسم طالب محمد م ح م د اسم مطلوب ف ا ط م ه اسم کوکب مطلوب م ف د ع حرف اول هر يك گرفتیم و بهادیم و حرف دوم هر يك گرفتیم و بهادیم و سوم و چهارم هر يك گرفتیم و بهادیم چنانک پیش گفته شد^۴ و هر اسم تمام شد باز اعاده کردیم تا دیگر اسمها مرتب شود حاصل آمد از هر سه اسم مع حاف مطد دمع مهم^۵

و هر جا که دو حرم واقع شد یکی را کسر کردیم چون ننام خود و ننام مطلوب و کوکب او این ارقام بیرون آورده

۱ - شده ، ح

۲ - یعنی (م ف د ع) که حروف زهره است

۳ - چنانک گفته شده ، ح

۴ - در سج دیگر این کتاب مثال به محمود و فاطمه و حروف کوکب زهره که ماسه محنت و سعادت است رده اند و حروف استخراج شده با اعراب و اصنام معروف باین قرار است ، مَقَمٌ حَافٌ مَطِیْدٌ وَ مَعٌ دِیْمٌ

طریق نقش مردی ابستاده و ماهی در دست گرفته و سوسماری در زیر قدم
او را بکثری از سرب . . .^۱

پایان نسخه (س)

۱- نسخه (س) یعنی نسخه کتابخانه مدرسه سیهالار که اقدام نسخ کتور المعرفین دسترس
ما بود بهمین جا ختم می شود اما مطابق تقصیمی که در دیباچه کتاب شده (قسم دوم در
چگونگی خاتم کواکب سعه ستاره و حواس آن و تصویرهای ایشان) نسخه می الحمله تا تمام
است از روی مجموعه که این کتاب را با رساله های دیگر متصنّف است خوب معلوم
می شود که از این کتاب مقداری مفقود بوده و همچنان ما کتب دیگر در يك مجموعه
تجلیه شده است رجوع شود بمعرفی نسخه (س) در مقدمه نگارنده والله الموفق وهو العین.

همان ساعت مقصود حاصل آید .

قسم دوم

در چگونگی خواکم سبعة سیاره و خواص آن و تصویر آن

بدانك این علمی بس شریف است و بزرگ باید که هر که بدین شغل مشغول گردد بر طریق آرمایش و اروجہ ماری بکند و پیاگیری نی و بیت سامی پیش گیرد و دل در حدای نند تا راست آید و مقصود رود حاصل گردد اگر نه براین حمله کند تمام بشود، باشد که ریان باز دهد و باید که بداند ناقصای حاجت و کشادگی کار او بکدام کوکب تعلق دارد شرایطی که گفته شد، باید که آن کوکب حظی تمام داشته باشد و هر چند قوی حال و بیکوتر بهتر و دلیل مؤ گدتر

و احتراز باید کردن از آنچه آن کوکب راجع یا در هبوط و وبال باشد و یا در احتراق، و تربیع و مقابله مریخ^۱ هم نا پسندیده است و در ساعت خاتم ساختن چنانك گفته شد بخور آن کوکب بسورد و باطواو آن کوکب بر آید^۲

زحل - سنك شه ارقسمت زحل است روزشنه این سنك استناد^۳
و قمر در برج جدی یا دلو باشد و زحل باطر^۴ و ازان نگینی سازد بدین

۱ - بطر تربیع و مقابله در همه حا بطر دشمی و عداوت است اختصاص مریخ ندارد و تخصیص مد کر برای شدت نعوست است در تربیع و مقابله مریخ
۲ - ح، این عبارت را علاوه دارد «انشاء الله تعالی که حق تعالی حویده این علم را بمقصود رساند بصله و کرمه» .

۳ - ستان، ص

۴ - و زحل باطر، ح مقصود بطر نجومی است و در این مورد بخصوص بطر عداوت تربیع و مقابله اولی از بطر محت تثلیث و تسدیس است والله العالم

موحر مفید ساحس^۱ چوں حقوق بسیار بر من^۲ ثابت داشتند^۳ بر مقتضی التماس آن طایفه این مختصر را^۴ تألیف کردم و نامش کنوز المعزمین^۵ بهادم^۶ و از یاران درخواست کردم که این کتاب را بدست نااهلان نادان^۷ بدهند و از باری تعالی توفیق خواستم بر اتمام آن والله المعین^۸

القول فی مؤامرة الاعمال^۹

وفیه سعة فصول

الفصل الاول فی ذکر الاعمال وما تعلق به

الفصل الثاني فی منسوبات الکواکب

الفصل الثالث فی عداوة الکواکب بعضها علی بعض^{۱۰}

الفصل الرابع فی دحنة الکواکب السیارة^{۱۱}

۱ - ش (ساحس) ندارد

۲ - ما ش

۳ - حقوق ما ثبات میکردند ، ص - و حقوق بر ما داشتند ، م - و حقوق و اهر بر ما داشتند ، ب

۴ - کتاب را ب - رساله را م

۵ - در سعة (ص) کبر المعزمین - و در سایر نسخ (کنوز المعزمین) است

۶ - و نادان ش

۷ - ولی الاحاة ، ص - انه ولی الاحاة م

۸ - باب اوّل فی حواهر الاعمال ، ص عنوان باب اوّل در این سعه مثل (قسم اوّل) سعة (ص) است اما (حواهر الاعمال) ظاهراً تحریف (مؤامرة الاعمال) است - مؤامره که در لغت بمعنی مشاورت آمده در اصطلاح من نجوم و احکام و اعداد و طلسمات بمعنی استخراج و استنباط احکام نجومی و اعدادی متداول است - در سعة (ب م) هناوین فصول را بخاری نوشته است

۹ - فی عداوة الکواکب و محبتها ص

۱۰ - ص (السیارة) ندارد - ب ، در محور کواکب ستاره .

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس و ستایش حدای را^۱ که آفریننده جهانست و بدید آفرنده زمین
ورماست^۲ و هست کننده طبایع^۳ و ارکاست و درود بر پیغامبران حق
که گریده حلقانند خصوصاً^۴ بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی
آله و اصحابه

چین^۵ گوید مؤلف این کتاب^۶ ابوعلی بن سینا^۷ که جماعتی^۸ از
دوستان و عزیزان^۹ که بر علم بیربحات و طلسمات و رقیه و آبیج ندین
تعلق دارد^{۱۰} داعیه تمام داشتند و رور کار خود بدو صرف میکردند و
هیچ فایده نمی یافتند بکرات و مرّات از من^{۱۱} استدعا کردند کتابی

۱ - حمد و ستایش حدای را ، ش - سیاس و ستایش می قیاس حدای را ، ص - مرآت

حدای را ، م - نسخه (ب) اصلاً مقدمه ندارد

۲ - کون و مکانست ، ص

۳ - اهلک ، ص

۴ - خصوص ، ص

۵ - اما بعد چین گوید ، م

۶ - این مختصر ، ش

۷ - شیخ الرئيس ابوعلی سینا رحمه الله ، ش

۸ - چون جماعتی ، ص

۹ - دوستان و عزیز ، ش

۱۰ - ندین مانند ، م

۱۱ - ما ، ش .

مشتري^۱ و متوجه باشد بمقاربه و تسديس و ثلث برهره تا عمل بر وفق مراد باشد.

اما چون از جهت بعض و عداوت عمل کند^۲ مشها و رورهاء مريخ و رحل کند وساعات^۳ اشان

ار آن مريخ رور سه شمه و شب شمه و ار آن رحل رور شمه و

۱ - مشتري باشد ، ش

۲ - کند ص

۳ - وساعت ؛ ب - و در ساعت ص

رايح سطر تسديس و ثلث و مقاربه و غيره در حواشي ديگر توضيح داده ايم .
اما انصرافي باصطلاح مخيان عسارتست از حالت كوكب بعد از اتصال - چون كوكب قريب محد بطر يا ساطر باشد آنرا متصل و اين حالت را اتصال گويد و چون بعد از تمامي اتصال از مظهر اله در گذرد آنرا منصرف گويد و هر کدام را اقسامی است كه در كتب من ارسال كفاية التعلم و كتاب التمهيم و شرح سست باب شرح نوشته اند

در باره ارباب ساعات و ايام و ليالي در مقدمه معصلا گفتگو کرده ايم و اینجا برای توضيح مطالب كتاب باحتصار ميگويم كه چون ساعات هفتة يعنى ۱۶۸ ساعت را از ساعات اوّل رور يكشنبه هفت هفت طرح كرده ساعت اوّل را بشمس و ساعت دوم را برهره و همچنين ساير كواكب سعه با رعایت ترتب از علوي سغلي دهند و رب ساعت هر رور و هر شب را رب ساعت اوّل آن روز و شب دانند رور يكشنبه بافتاب افتد و ترتيب ايام دوشنبه بماه و سه شنبه مريخ و چهارشنبه بمطارد و پنجشنبه بمشتري و جمعه برهره و شنبه برحل متعلق يابد - و از ليالي شب شنبه مريخ و شب يكشنبه بمطارد و شب دوشنبه بمشتري و شب سه شنبه برهره و شب چهارشنبه برحل و شب پنجشنبه بشمس و شب جمعه بقر متعلق شود

و چون ساعتی متعلق بكوکي گرديد ساعت هشتم بعد از آن بير ترتب كواكب سعه متعلق بهمان كوكب خواهد شد مثلاً ساعت اوّل يكشنبه متعلق بافتاب دارد ساعت هشتم و يابردهم و سست و دوم بعد از آن هم بوقت بافتاب مي افتد و بر اين قياس در ساير كواكب سعه

الفصل الخامس فی شرح حروف ابجد^۱
 الفصل السادس فی حواس الحروف وآثارها^۲
 الفصل السابع فی ترکیب الاسماء
 الفصل الأول

چون حواheim که عمل دوستی و محبت کنیم آغاز کنیم برورها و شهاء
 مشتری ورهره^۳

آن ره ره ور آدینه و شب سه شمه باشد اما عمل آن اول ساعت
 کنیم و هشتم^۴ ساعت ، حواheim از ور و حواheim از شب ، که تأثیر ره ره
 بیشتر^۵ بدان وقت یافته اند

و آن مشتری ور پنجمشنبه و شب دوشنبه باشد ، و عمل اول ساعت
 و هشتم ساعت^۶ همچنانك در ره ره یاد کردیم
 و نیز باید که قمر منصرف باشد از تسدیس و ثلث و یا مقارنه

۱ - می شرح الحروف ، ص

۲ - و تأثیراته ش

۳ - کیم ص حواستیم که عمل محنت آثار کیم اول از روها و شهائ ره ره و
 مشتری آثار کردیم ، ب - درباره علامت همزه (شهاء مشتری) و بطایر آن که یاد
 کوچک اثر است در حواشی دیگر گفتگو کرده ایم

۴ - هم ، ش تحریرست

۵ - بر ، ش تحریرست .

۶ - ش «عمل اول ساعت و هشتم ساعت» ندارد و ور پنجمشنبه ور مشتری است
 و شب دوشنبه و ساعت اول از آن ور و شب از آن کواکب است و ساعت اول و هشتم
 تأثیر آن زیادت باشد و برادر بر دیگر ، ص .

و کلابر کنان و توسانان^۱ و حشت ریان و مردم سیاه
 اما آنچه بمشتری مندوست قاصیان و عالمان و دانشمندان^۲ و اهل
 مدارس و اصحاب ورع و مردمان شریف و وریران و حواصکان^۳ و زرک^۴
 اما آنچه بمریح مندوست امرا و اتراک و ارباب سلاح و سرهنگان
 و اهل شوکت و حراحت و قصبان^۵ و جلادان و آنچه بدین ماند .
 اما آنچه بآفتاب تعلق دارد پادشاهان^۶ و ملوک و سلاطین^۷ و امیران^۸
 و زرک^۹ قدر و زرک^{۱۰} نسب^{۱۱}
 اما آنچه بزهره تعلق دارد ریان^{۱۲} و خادمان و مطربان و اهل عنا و
 اوتار و امردان و محنتان^{۱۳}
 اما آنچه بتعلق بعطارد دارد وریران^{۱۴} و اصحاب دیوان و باررگانان^{۱۵}
 و عاملان و لایت و متصرفان^{۱۶} و نقاشان و اهل قلم

۱ - تویان ، ص .

۲ - فقیهان ، ص

۳ - اصحاب دیوان چون وریران و زرک ، ص

۴ - ش (قصبان) ندارد . . ب (حرامیان) علاوه دارد

۵ - ش (پادشاهان) ندارد .

۶ - سلطانان ، ص

۷ - امراء ، ش .

۸ - ص (وصاحب شوکت) علاوه دارد .

۹ - حاتوبان ، ص

۱۰ - و اهل طرب و محنتان ش ب .

۱۱ - وررا ، ش .

۱۲ - نخار ش

۱۳ - و عمال و متصرفان ش .

شب چهارشنبه است ، اول ساعتش و هشتم ساعت^۱
 ولیکن^۲ باید که قمر منصرف باشد از مقابله و تربیع^۳ رحل ، و
 متوجه باشد^۴ تربیع و مقابله مریح
 چون اختیارش بحای آورده شود بی هیچ شکی مطلوب میسر گردد
 انشاء الله تعالی^۵

المصل الثانی

آنچه بر رحل منسوبست^۶ فلاّحان و دهقانان و ارباب قلاع و اصحاب
 حاندهای قدیم و هندوان و کوه شینمان و پیران و جهودان و چاه کنان

۱ - ش (ساعت) ندارد

۲ - لك ، ش - اما ، س

۳ - ش (تربیع) ندارد .

۴ - بود ، ش

۵ - ب « انشاء الله تعالی » ندارد - و بحق باید که در هیچ کار مخصوصاً این نوع اعمال
 ترك استیسا نکند یعنی از بن دندان انشاء الله بگوید - مطلب متن را در هر نسخه
 عبارتی نوشته اند از جمله اما باید که قمر منصرف باشد از تسدیس و تثلیث و هره
 و متصل بود بمشتری بطر تسدیس و یا تثلیث و یا منصرف باشد از تسدیس و تثلیث مشتری
 و متصل مرهه بطر تسدیس و تثلیث تا عمل بی شك موقوف مراد باشد اما چون از جهت
 بعضی وعداوت کسب باید که در روزها و شهای رحل و مریح کند و در ساعت ایشان
 یعنی ساعت اول و هشتم اما در سه شنبه و سه شنبه از آن مریح بود و در سه شنبه و سه
 چهارشنبه از آن رحل است و چون عمل دوسی کسی باید که قمر منصرف باشد از
 تربیع و مقابله رحل و متصل بود تربیع یا مقابله مریح تا مراد بی شك حاصل شود
 انشاء الله تعالی س ب

۶ - منسوبه ، م ب .

الفصل الرابع

بخور زحل مبعه و رعمرا و قردمانا و قشور الكندر
 بخور مشتري مبعه و سندروس و عود و صمع و حت العار
 بخور مريخ كندر و صر و افیون و دار فلفل
 بخور آفتاب رعمرا و مبعه و لسان و حلنار
 بخور زهره عود و شكر و قسط و رعمرا و لادن و قشر الحشخاش
 بخور عطارد اشه^۱ و كمون و قشر اللور^۲
 بخور ماهتاب^۳ حت اللان و ادحر و طلق و حت الحروب^۴

۱ - اشق ص درمى كت اهل هن^۱ هردو كياه اشق و اشه را حرو بخور عطارد
 نوشته اند

۲ - قشور الحور ص در كات السرا المكنوم حت الكتان را بير اربحور عطارد نوشته
 و در سبعة (ب) درمتن آورده است « قشر اللور و فى السرا المكنوم حب الكلى » كه
 حواشيه در يادى بطر توقم ميكند نام گاهى است تعريف شده

۳ - قمر ب

۴ - حت حروب ، ش

بقية حاشيه اربعه قل

نقل شده است - و ديگر عقیده مسوب بر روميان است كه گویند دشمنانگى رحل ما آفتاب
 و ماه است ، و دشمنانگى مریخ با مشتری و زهره ، و مصادت مشتری با مریخ و عطارد ،
 و دوستى عطارد با آفتاب ، و امتزاج عطارد بطورى كه شرح آن در متن دیده میشود -
 عقیده سوم مسوبست اهل فاس كه عداوت و عنت كواكب را مربوط بطبیعت و جوهر
 و افعال و احوال كواكب دارند مثلاً گویند كوكب سعد ارقیل زهره با كوكب بحس
 مثل مریخ دشمن است و همچنین ستاره اهل عنت (مشترى) با ستاره اهل منق (زهره)
 دشمن است

صاحب كورالمعرب^۱ مابین عقاید جمع کرده در ابتدا عقیده روميان را آورده و سپس
 بقول اهل فاس اشاره نموده است برای شرح مطالب رجوع شود بكتاب التفهيم
 (ص ۱۰۰) تصحيح نگارنده و كتاب كفاية التلميم ابوالحسن عربوى رحمه الله

اما آنچه تعلق ماهیات^۱ دارد عوام الناس و پیکل و رسولان و
حاسوسا و صاحب حیران و صیادان

الفصل الثالث

بدانکه آفتاب صدّ زحل است و زحل صدّ قمر است و قمر و مریخ
متصل اند^۲ و مشتری صدّ مریخ و زحل است
اما دوستی کواکب بایکدیگر چنانست که^۳ زحل و وهره دوستامد
و عطارد و آفتاب دوستانند و عطارد ممتزج است^۴ یعنی بهر کوکب که
اتصال کند مزاج و طبیعت آن کوکب گیرد
و مصادات کواکب بحسب حواهر و طبیعت^۵ و افعال^۶ باشد و بدست
نامقام^۷ و مرکز زمین^۸ و اگر شرح مصادات کواکب و احوال آن گوئیم
از فایده نر ما بیم^۹

۱ - قمر ، ش ب

۲ - زحل صد قمر است و مریخ متصل است من و قمر و مریخ متصادمند ، ب

تعریضت

۳ - ش (چنانست که) ندارد

۴ - هم برجست ، من تعریضت

۵ - ش ، حواهر طبیعت

۶ - بحسب طبیعت و افعال من

۷ - ماه ، ش

۸ - من (زمین) ندارد

۹ - علمای نجوم درباره تصادّ و دوستی و دشمنانگی ذاتی و اصلی کواکب بایکدیگر
عقاید مختلف دارند از جمله عقیده بی است مسسوب بهندوان که قوّت و ضعف را اعتبار
کنند و برای این مقصود جدولی ترتیب داده اند که در کفایة التعلیم و کتاب المعهم
بقیه حاشیه در صیحة بعد

ستندیم، اول مریح دادیم و دوم نافتاب پس دو حرف دیگر از قسم یاس بستندیم، اول مریح دادیم، دوم نافتاب، بار دو حرف از قسم رطب بستندیم، اول مریح دادیم دوم نافتاب و بار دو حرف از قسم نارد بستندیم اول مریح دادیم و دوم نافتاب

تمام شد حروف مریح و نافتاب حروف مریح این است ی ک ن س خ و حروف نافتاب اینست ل س ث ظ

بار آغار کردیم بحروف ره ره و عطارد پس دو حرف از قسم حار بستندیم، اول برهره دادیم و دوم بعطارد پس دو حرف از قسم یاس بستندیم اول برهره دادیم، دوم بعطارد باز دو حرف از قسم رطب بستندیم اول برهره دادیم، دوم بعطارد و دو حرف از قسم نارد بستندیم اول برهره دادیم و دوم بعطارد

پس تمام شد حروف ره ره و عطارد حروف ره ره اینست م ف ذ ع و حروف عطارد این است ن ت ص ض

چهار حرف دیگر مانند نقر دادیم حروف نقر این است ع ح ط ق^۱

۱ - دو مقدمه فصل لادم بود که حروف طبایع را معین کرده باشد و چون این معین شاید در اصل کتاب موده و در معین نسخ مثل نسخه (ب) و (س) در خانه کتاب الحاق شده است درباره تقسیم حروف بیست و هشت گانه به معاصر و طبایع از به در مقدمه و حواشی نسخه دیگر توضیح داده و گفته ایم که ماخذ و مسای اعمال صاحب کبودالمرمیین بردایره اجمع است یعنی :

ا ح ه ب و ر د ی ک ش ح ل س ط م ف د ع ن ت ص ع ح ط ق
که چهارده حرف اول را اساس و چهارده حرف دوم را نظیره می گویند -
بقیه حاشیه در صفحه بعد

این حمله اجرا متساوی^۱ جمع کند و بگوید^۲ پس بوقت حاجت بخور
آن کوک را بکار دارد که شخص مطلوب مدو ست

الفصل الخامس

بدانك دست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم، قسمی از آن^۳
حار^۴ نهادیم، و قسمی یاس نهادیم، و قسمی رطب، و قسمی نارد
پس دو حرف از قسم حار^۴ برگرفتیم^۵، اول برحل دادیم و دوم به
مشتري و دو حرف دیگر از قسم یاس برگرفتیم^۶، اول برحل دادیم،
دوم بمشتري و دو حرف دیگر از قسم رطب بستدیم، اول برحل دادیم،
دوم بمشتري و دو حرف دیگر از قسم نارد بستدیم، اول برحل دادیم
دوم بمشتري

تمام شد حروف برحل و مشتري حروف برحل این است ا ج ه ب -
و حروف مشتري این است و ز ر د

بار آغاز کردیم بحروف مریح و آفتاب پس دو حرف از قسم حار^۴

۱ - مساوی : ب .

۲ - کند و بگوید : ص در نسخه (م) نوشته است « این اجرا بدین وزن ترتیب
کند برحل از هر یکی هفت درم مشتري از هر یکی پنج درم مریح از هر یکی یکدرم
شمس از هر یکی دو درم زهره از هر یکی سه درم عطارد از هر یکی دو درم قمر از
هر یکی نیم درم بگوید و عمل کند » اوران العافی کاتبان است به مربوط ماضی
کتاب والله العالم

۳ - ش (آن) ندارد .

۴ - بستدیم : ب

۵ - بستدیم م

که برودت باشد رطوبت لازم آید

پس با حرارت بیوست هشار کست بعمل و با برودت ، رطوبت
همچنان پس ما چون حروف شخصی و کوکب شخصی که شخص مطلوب
منسوست^۱ معرب و معجم کنیم ، و اگر در اوّل حروف محروم افتد بحرّش
عوض کنیم با مقلوب کنیم ، حروفات معرب و معجم برابر افتد و راست
آید^۲ و این معنی در بعضی اسما افتد و در بعضی بیفتد^۳

الفصل السابع

چون خواهیم که عمل محّت کنیم یا نفص^۴ اوّل حرف از نام طالب^۵
و نام مطلوب و حرف اوّل از آن کوکب که شخص مطلوب منسوست
ستانیم و ترکیب کنیم و علی هذا القیاس تاحمله حروفات مرگب شود ،
پس معرب و معجم کنیم و آن چنان باشد که هر حرف که حارّ باشد
منصوب کنیم ، و حرفی که یاس باشد مرفوع کنیم ، و حرفی که نارد باشد

۱ - پس ما چون شخصی و کوکب که ما شخص مطلوب منسوب بود ، ص

۲ - برابری آید ، ش

۳ - و در بعضی نه ، ش

۴ - عمل محّت ما شخص کنیم ، ش

۵ - خود ، ص .

مقیّه حاشیه اربعه قل

اما ملازمه حرارت با بیوست ، و برودت با رطوبت ، شاید مقصود احوال عرشی طاهری
باشد و گرنه این ملازمه بالدلائل مسلم نیست چه عقیده قدما در عناصر یا ارکان
اربعه این است که آتش گرم است و خشک و هوا گرم و تر (= حارّ و رطب) و آب
نار و رطب و خالک نارد یا اس - پس حرارت با رطوبت و برودت با بیوست بیر-در
طبایع اصلیه موجود است (رجوع شود بشعاع و کلیات قانون ابوعلی سینا و شرح نفیسی) .

الفصل السادس

ار احسام گوئیم و نفوس^۱ - هر چه در عالم عنصری از احسام متکوّن شود همچنانك او را طبعی و احست^۲، او را بیر اسمی واجب باشد^۳ و آن اسم از طبایع چهار گانه حالی باشد که طبایع دو فاعل آمد و دو مفعول^۴ در هر جسمی که حرارت باشد یبوست لازم آید و در هر جسمی

۱ - و این را احسام و نفوس گوئیم ص .

۲ - واحست هر جسمی که تکوین یافت او را بیر اسمی واجب باشد ش

۳ - مقصود دو قوه یا دو کیفیت فاعله یعنی حرارت و برودت است و دو قوه یا دو کیفیت مفعله یعنی رطوبت و یبوست و مقصود از رطوبت در اصطلاح حکمای طبعی قدیم سهولت قبول و ترك اشكال است نه ناله و تری محسوس و بدین سبب میگویند که هوا از طب ار آست و همچنین مقصود از یبوست تعسّر قبول و ترك اشكال است نه حماق و خشکی ظاهری

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل

پس بیست و هشت حرف را چهار قسمت و چهار چهار طرح کرده بترتیب عناصر حروف اول را مآتش (حار) و حروف دوم را بهوا (یاس) و حروف سوم را آب (رطب) و حروف چهارم را هلك (ناز) داده اند

حروف حار^۱ ا و ی ل م ن ع

» یاس^۲ ح ر ك س ف ث ح

» رطب^۳ ه ر ش ث د س ط

» ناز^۴ ب د ح ط ع ص ق

پس حروف طبایع را بکواکب سعه بترتیب از بالا بپایین یعنی از رحل بقر قسمت کند تا حروف کواکب بیرون آید چنانکه در متن نوشته شده است

و همان حروف را بر بروح دوازده گانه قسمت کند و هر روح سه حرف دهد که بعض حروف تکرار شده باشد مثلاً حمل (ا ح ه) ثور (ه ب و) حور (و ر د) ،

و در بعض بروح حروف را تکرار نکند تا دادن سه حرف از ۲۸ حرف بهر روح درست در آید والله العالم

این جمله که گفتیم در عمل آرد و بخور میسوزاند بی^۱ هیچ شگی
 مراد^۲ حاصل شود انشاء الله تعالی اما باید که^۳ در آن مدت که عمل
 میکند^۴ روزه باشد و عدای حیوانی هیچ بخورد^۵ و حامه پاکیره و بمارى
 در پوشد و در خانه خلوت رود چنانکه کس مزاحم او نباشد ثانی تشویش
 عمل کند و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید^۶ والله اعلم بالصواب .

پایان

-
- ۱ - که بی ، ص
 ۲ - عرس ، ش
 ۳ - ب (که) ندارد .
 ۴ - خواهد کرد ش
 ۵ - روزه دارد ب م
 ۶ - کم خورد ، ش .
 ۷ - ش د و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید ، ندارد .

محروم کنیم و حرفی که رطب باشد محروم کنیم چون این حرفها معرب و معجم شود، این رقیه عمل مطلوب باشد. آنرا میخواند و آن بخور که نگو کب شخص مطلوب منسوب بود آن وقت نآتش میاندازد، مقصود حاصل شود بهرمان حدای عزّ و حل^۱

مثالش^۲ حواسیم که حروف نام محمود و فاطمه و حروف زهره که شخص مطلوب منسوبست معرب و معجم کنیم حروف محمود نهادیم م ح م و د - و حروف فاطمه نهادیم ف ا ط م ه - و آن کوکب منسوب معنی که از بهر محنت بهاده اند م ف د ع

پس حروف اوّل از نام محمود و فاطمه و زهره بستندیم بر این شکل مفهم
 بار حرف دوم از اسم بستندیم بر این شکل حاف باز حرف سوم از اسم
 بستندیم بر این شکل مظن بار حرف چهارم بستندیم بر این شکل و مغ.
 حروف کوکب تمام شد و حروف محمود و فاطمه از هر يك يك حرف
 مباده بود پس حرف اوّل از زهره بار پس آوردیم، و حرف اوّل از
 زهره با حرف محمود و فاطمه جمع کردیم دهم و این همه اسم^۳ که آوردیم
 رقیه عمل مطلوب باشد، معرب و معجم کنیم بر این شکل.

مَفْمٌ حَافٌ مَظِیدٌ وَمَغٌ دِیْمٌ^۴

۱ - انشاء الله تعالی، ش

۲ - مثال، ش

۳ - اسمها، ش

۴ - اعراب حروف مطابق عقیده صاحب کتابست که حروف حاز را فتح و یاس را صسته و رطب را کسره و بارد را سکون دهند اما قول مشهور با نوشته کتاب اختلاف دارد چنانکه در مقدمه نوشته ایم.

صحیفه

۸۳	حرمک یا حرمک
۸۴	کلیات تمیبه
	رحمت و بهی شرعی در تمیبه و
۸۵	امثال آن
۸۶	رقیه وراقی
۸۷	موارد استعمال رقه در اشعار عربی
۸۸	تعریف علم رقی
۸۸	ترجمه حال سه برادر سام اس اثر
۸۹	بهی و رحمت شرعی در ربه
۹۰	اسون و اسونگر و مارا و چشم اسفا
	شواهد استعمال اسون در نظم
۹۱	وشر فصیح فارسی
۹۲	معانی محاری و کلماتی اسون
۹۳	نریک [= بیرج]
	استعمالات محاری نریک با شواهد
۹۴	از اشعار مصفا
۹۵	تمسک کلمه تسل
۹۶	جادو و سحر بمعنی حقیقی و محاری
۹۷	هرهست
	اشتقاق کلمه اسون و اشتغال اسونها
۹۷	برالفاظ فارسی
۹۸	رقه کزدم
۹۹	ریشه کلمه اسون [= او + سون]
۱۰۰	الفاظ یارسی پهلوی در اسونها
۱۰۱	تمسک کلمه حرر
۱۰۲	حرر حواد
۱۰۳	بشره
۱۰۴	حجاب
	حجاب مسلوب بصورت صادق
۱۰۳	علیه السلام

صحیفه

۶۲	تکسر عددی و دوالکتابه
۶۳	تعریف علم کسر و وسط
۶۴	رقیه تکسر
۶۵	تناسب الواح با منسوبات کواکب
۶۶	ارباب ساعات و ایام و لیلی
	قاعده تقسیم ساعات هفت بر هفت
۶۷	کوکب
۶۹	گفتار در معنی عربیه و معرّم
۶۹	قاعده املاء فارسی در تاء گرد و کشیده
	تحقیق در رسم الخط هره عربی
۷۰	و یاء اثر فارسی
۷۱	سرادات عربیه در فارسی
	شواهد استعمال کلمه عربیه و مشتقات
۷۱	آن در اشعار فارسی
	وجه تمیبه و سب تأثیر مرثع معقیده
۷۲	نگارنده
۷۳	گفتار در معنی عوده و تعوید
	تحقیق در معنی حرع و حرره و
۷۴	و ذعه
۷۶	قاعده مرادف عوده
۷۷	تعوید و چشم اسفای
۷۷	معنی معوّد و معوّدین
	سبب وضع استعاذه و بهی از تملق
۷۸	عوده در اسلام
	کلمه تعوید و سرادات آن در فارسی
۷۹	ارسل چشم پیام و چشم رد
	شواهد استعمال کلمه تعوید و
۸۰	مرادات آن در اشعار فصیح فارسی
۸۱	تحقیق در کلمه چشمار و
۸۲	تمیبه

پایان پیش گفتار

صحیفه

- ۳۱ کرامات و حواری عادات
 مسح کورالمعزمین که در تصحیح
 ۳۲ مورد استعاده مصحح بوده است
 وصف نسخه مدرسه سپهسالار
 ۳۳ برمر [س]
 ۳۴ نسخه [ش]
 وصف نسخه کتابخانه حاج حسین
 ۳۴ آقا ملک [=م]
 ۳۶ دو نسخه ملکی خود نگاریده
 ۳۷ نسخه [ب]
 ۳۷ چگونگی تصحیح کتاب
 ۳۸ روش نگاریده در تصحیح کتب
 توضیح مطالب و تفسیر اصطلاحات
 ۳۹ وی علوم عربیه
 سبب آنکه حروف تهجی را بیست
 ۳۹ و هشت حرف حساب می کنند
 ۳۹ دوایر حروف
 ۴۰ دایره اثنت و ابعاد
 ۴۰ دوایر سه معروف حروف
 ۴۰ قاعده ترتیب ارقواع ریاضی
 ۴۱ شرح دایره اعظم
 ۴۲ دایره ایقع
 دایره اجهب که نوشته های کور-
 ۴۲ المعزمین بر آن منتهی است
 دایره احدش و ادعی از دوایر
 ۴۳ حروف
 تعریف طایع ارمه بعقیده اطباء
 ۴۳ و حکمای قدیم

صحیفه

- قاعده تقسیم حروف بطایع و
 ۴۴ عناصر اربعه
 ۴۵ مثلثات بروج
 حرکت و سکون حروف طایع
 ۴۶ و عناصر
 حرکت رزمین بعقیده بعض علمای
 ۴۷ اسلامی
 ۴۸ تقدیم حروف مکواکب سعه سیاره
 ۴۹ تقسیم حروف بروج دوازده گانه
 ۵۱ جدول حروف مثلثات بروج
 ۵۲ جدول حروف دوازده برج
 ۵۳ اوقات و الواح اعداد
 ۵۴ تعریف وفق و رکوة در علم اعداد
 قاعده کلی برای تعیین وفق و رکوة
 ۵۵ هر شکل
 قاعده جمع اعداد متباعده
 ۵۵ وفق و رکوة مثلث و مربع و محس
 ۵۶ و لوح صد اندر صد
 ۵۷ قاعده پر کردن الواح
 کثیف که در علم اوقات و اعداد
 ۵۸ تألیف شده است
 ترتیب طبعی خانه های مثلث و مربع
 ۵۹ و محس
 الواح فتح و بصرت و جاه و سلطنت
 ۵۹ حروف صوامت که در عمل عقد
 اللسان معمولست
 ۶۰ بسط و تکسیر
 ۶۱ تکسیر کلمات و حروف
 ۶۱ ربر و بیه

فهرست مطالب کتاب (۱)

طبع دوم

صحیفه	صحیفه
۲۸ الکواکب	۲۲ مقدمة مؤلف
دوسی و دشمنانگی ساراگان ح ۴	۲۳ القول فی موامرة الاعمال
الفصل الرابع فی دحنة الکواکب	و فيه سعة فصول
۲۹ السامرة	۴۴ فهرست مطالب هفت فصل کتاب
الفصل الخامس فی شرح حروف	الفصل الاول فی ذکر الاعمال
۳۰ ا ب ح	۲۴ و ما تعلق به
دایرة ا ب ح د و ی ز حروف ح ۳۱	۲۵ اصراف و اتصال کواکب ح
الفصل السادس فی حوامس الحروف	۴۴ ارباب ساعات و ایام و لیلای
۳۲ و آثارها	الفصل الثاني فی مسومات
تقسیم حروف بهجی بدو اوده بر ح ح ۳۲	۲۶ الکواکب
الفصل السابع فی الرقبة ۳۳	الفصل الثالث فی عداوة

۱ - برای مطالب متن و فوائد حواشی دو طبع یا دو نسخه کتاب که شرحش در مقدمه گفته شده است دو فهرست جدا از یکدیگر ترتیب داده ایم

فهرست مطالب متن و حواشی کتاب (۱)

طبع اول

صفحه	صفحه
مقدمه مؤلف	۲
تقسیم کتاب و فهرست مقالات	۳
قسم اول در هفت مقال	۳
قسم دوم در چگونگی حاتم	
کواکب سعه ستاره	
وحواص و تصویرهای	
آن	۴
فصل در ارتباط اعمال عریه با	
احوال کواکب	۴
حکایت در تأثیر طلسم	۵
ست و وبال کواکب	ح ۵
شرف و هبوط ستارگان	۶ «
استقامت و رجعت و اقامت در	
اصطلاح نجوم	« «
احتراق و اجتماع و محاسنه	« «
سعد و نحس کواکب	« «
انظار ستارگان	۷ «
قوت و ضعف کواکب	« «
مقالات اول در طبایع حروف	۸
قاعدۀ تقسیم حروف بست و هشگاه	
طبایع و عناصر اربعه	ح ۸
مقالات دوم در استخراج اسامی	
کواکب	۹
تقسیم حروف تهجی بکواکب	
سعه	ح ۱۰
مقالات سوم در درجۀ کواکب	۱۱
مقالات چهارم در لباس و رینت	
کواکب	۱۲
مقالات پنجم در تکسر اسم خود	
با اسامی کواکب	۱۳
مقالات ششم در بیان نمودن که	
هر کوکی را جهت	
کدام مهم و چند	
از باید خواند	۱۶
مقالات هفتم چند عمل در حب	۱۸
قسم دوم در چگونگی خوانم	
سعه سیاره و حواص	
و تصویر آن	۲۰

۱ - مطالب متن و فوائد حواشی هر دو در فهرست آمده و نشان (ح) مخصوص حواشی است

حکیم مؤمن مؤلف ترجمہ : ۷۴
 حمزہ اصمہانی [حرۃ بن حسن] ۸
 حان احمد گیلانی [= احمد گیلک] ۱۵۰۱۴
 حواحہ علی اکرم مستوفی اندا آبی اصمہانی ۱۶۰
 راجر شاعر عرب : ۸۷۰۸۴
 رفاع بن قیس اسدی ۸۴
 رؤفہ شاعر معروف عرب ۸۷
 رمدی [مرصی صاحب ناصح العروس] ۴۱
 رمحشری ۸۷
 رین العادین [امام علی بن الحسین
 علیہما السلام] ۸۵
 سمعی : ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۸۷، ۹۱
 سلمۃ بن حرشب ۸۴
 سمعانی مؤلف انساب : ۱۸
 سائبی عربی : ۹۹، ۹۵
 سہیلی کتابدار کتابخانہ ملک : ۳۴
 سند حسن عربی : ۸۱، ۸۲
 شاہ طہماسب صموی ۱۵۰۱۳۰۱۱
 شاہ عباس کبیر صموی ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۶
 شرف الدین شعروہ شاعر مشہور : ۹۵
 شرف الدین علی یزدی : ۵۸
 شمس فحری : ۸۱
 شہابی [محمود] : ۳۴
 شہاب الدین سہروردی : ۵
 شہروردی صاحب تاریخ الحکماء ۹
 شہد دلجی [ابوالحسن] : ۸۰
 شبیبی [فتح اللہ خان] : ۹۲، ۹۳
 شیخ [= شیح رئیس اس سیبا] ابوعلی
 سیبا : ۱، ۲، ۳، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳
 ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲

ارسطو : ۲۲
 ارشدنس : ۶۵
 اسماعیل پاشا مؤلف دیل کشف الطیون : ۶
 اسماعیل حر حانی [سید صاحب حجرہ] ۱۷
 اقبال آشتیانی [عباس] : ۷۵، ۸۳
 اللہ ویردیخان سنگلریبگی فارس : ۱۴
 امام المشککین [= امام محمد بن رازی] : ۳۱
 امیر معری (امیر الشعراء) : ۷۱
 بدیعہ شاعر ۸۱
 سوحیہ [سیحیہ] : ۷۸
 بنی موسی [یسران موسی بن شاکر] ۳۳
 بوسهل حمدوی سپہسالار مسعود عربوی ۲
 بہاء الدین ولد فرید مولوی : ۹۹
 بہیمیار [احمد استاد دانشگاه] : ۷۰
 بیانی [دکتر مہدی] : ۳۷
 بہقی [ابوالفضل صاحب تاریخ مسعودی] : ۱۹
 حلال الدین مولوی صاحب منوی : ۹۹
 جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی : ۹
 جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصمہانی : ۹۱
 حواد [حسرت امام محمد تقی علیہ السلام] : ۱۰۱
 حہانابی [سہید] : ۳۲
 حاج آقا احمد : ۳۳
 حاج حسین آقا ملک : ۳۴
 حاجی حلیہ صاحب کشف الطیون : ۱۱
 حافظ شاعر نامدار : ۹۳
 حسین [نام مرصی تکسیر] : ۱۴
 حسین احلاطی [ملا] : ۱۶
 حسین بربری [ملا] : ۱۳
 حکمت [علی اصغر استاد دانشگاه] : ۳۲
 حکیم کوچک : ۱۵

فهرست نام اشخاص (۱)

آقا ابوالفتح مستوفی اصفهانی ۱۶	ابوریحان بروسى : ۸۰، ۹۰، ۱۷۰، ۴۹۰،
ابن ابی اصیبعه : ۹۱	۹۸ - م ۴
ابن ابی طیّیّ یحیی حلی : ۵	ابوسمید سحرى : ۴۷
ابن اثیر (عزالدين ابوالحسن علی مؤلف	ابوطاهر حسروانى : ۸۰
تاریخ کامل) ۸۸۰، ۲	ابوالعاس احمد مرعشى : ۵
ابن اثیر (محمدالدین مبارک بن ابی الکرم مؤلف	ابوعبد حورحانی [عبدالواحد] : ۱۰۰۱،
بهایه] : ۸۸۰، ۷۷	۲۰، ۱۸
ابن اثیر [صباة الدین ابوالفتح بصراثة صاحب	ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا بخاری] =
المثل السائر] ۸۹	شیخ، شیخ رئیس، ابن میا] : ۱،
ابن درید لغوی معروف : ۴۱	۱۰۰۹ - م ۳۳۰، ۲۲۰، ۲
ابن ساوخی [= ابوالمحاسن محمد بن سعد]	ابوالفوح راری : ۷۸
۱۴۰۱۳، ۱۲	ابوالقاسم ابن شیخ ابی حامد بن ابی بصیر
ابن سعید اندلسی [= قطب الدین عبدالحق] ۷	کلاروبی شراری : ۱۱
ابن سینا [= شیخ رئیس ابوعلی سینا] : ۱۱۰	ابواللیث بن ابی الرکات واعط حلی : ۵
ابن طاووس [سید علی بن موسی بن جعفر] :	ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد [= ابن
۱۰۱۰، ۷۸	ساوخی] : ۱۲، م ۹
ابن مسعود [عبدالله بن مسعود صحابی] ۸۵	ابوالمحاسن عربوی صاحب کهایة التعلیم : ۲۹ م
ابن مقفع [عبدالله] : ۱۰۱	ابومصور ازهری لغوی معروف : ۸۳
ابن ندیم مؤلف الفهرست : ۱۰۱	ابوبصر مرعری : ۹۶
ابوالاسود دؤلی : ۸۵	احمد بن علی بونی [شیخ] : ۵۸۰
ابوتیاه طائی : ۸۵	احمد بن مصطفی طاش کسری راده : ۶۲۰، ۵۸۰
ابودر احمد بن برهان حلی : ۵	احمد گنک [= حان احمد گیلانی] : ۱۴
ابودوب هدلی : ۸۵	ادیب صابر : ۹۷

۱ - بیشتر نامها متعلق است بمقدمه که شماره صفحات آنرا بدون علامت مقدم داشه ام
شماره های بعد که با علامت (م) ممتاز شده مربوطست بمن کتاب با حواشی نگارنده
شان مساوی (=) را رای ارجاع انتخاب کرده ام :

محبود [نام فرصی حمل عقد المحنه]

۲۳ - م ۳۴، ۱۸

محمود حسینی قادری شطاری، ۴۰

مرشد قلی خان وزیر شاه عباس، ۱۴۰۱۳

مسعود سعد سلمان، ۹۴، ۹۱

مسعود عربوی [امر .]، ۲۰۱

مسعودی مؤلف جهان داش، ۱۷

مسیحا، ۹۱

معری [= امر معری]، ۹۳، ۹۲، ۷۱، ۱

مقصود سک ناصر سوات سلطنتی شاه عباس

کبر، ۱۶۱

ملا مطهر گمانادی شارح دست‌آب تقویم، ۷م

محدک ترمندی = محدک، ۸۱

موجهری دامغانی، ۷۱، ۴

موسی، ۹۱

مولوی صاحب مثنوی [= حلال الدین]،

۹۷، ۹۲، ۹۱، ۸۰

مولانا صوفی، ۱۶

مهدوی [دکتر . استاد دانشگاه]، ۱۶۰

میرزا محمد احمازی عالم علوم عربیه، ۱۳۰

میرزا محمد کرمانی وزیر شاه عباس اول،

۱۶، ۱۵

نابغه شاعر شهر عرب، ۸۶

ناصر خسرو شاعر نامدار فارسی، ۹۱، ۸۰،

۹۶، ۹۵

نصر المان [ابونصر کازروبی حد شیخ

ابوالقاسم]، ۱۱۰

وحیه الدین سلیمان قاری، ۱۱

هاشم، ۸۵

یعقوب بن محمد بن علی طاروسی، ۵۸

یوسف ایران [= کچل مصطفی]، ۱۵۰

فاطمہ [نام فرضی تکسر] ۲۳ - م ۱۴

۳۴، ۱۹، ۱۸

معلی شاه قاجار، ۱۳

صبح اللہ خان [= شمانی]، ۹۲

میرالدین رازی [امام فخر رازی] ۲۹

۸۸، ۷۸، ۷۲، ۳۱

فرخی سینستانی، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶

فرزدق شاعر شہر عرب، ۸۴

فریدون، ۹۳

فلاطون [افلاطون]، ۹۳

قروینی [علامہ میرزا محمد خان رحمہ اللہ]،

۹۳

قطب الدین اشکوری، ۹

قطب الدین عبد الحق بن ابراہیم بن محمد

[= ابن سعید اندلسی]، ۶

قطران شاعر، ۹۲

کثر بن عبدالرحمن حرازی، ۷۸، ۷۷

کچل مصطفیٰ [= یوسف ایران]، ۱۵

کسری، ۸۵

مأمون عباسی، ۸

مجلسی [ملا محمد باقر صاحب بحار الانوار]،

۷۸

محمد [اسم تقدیری عمل تکسر]، م

۱۹، ۱۸

محمد بن صقار، ۳۴

محمد علی کوچک، ۱۵

محمود عربوی [سیف الدولہ مدوح مسعود

سعد]، ۹۴

محمود دھدار [ابو محمد عیانی تحلیف]، ۶۰

محمود پسر مرحسین بنحی، ۱۵

۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴

۳۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰

شیخ بهائی، ۱۴، ۱۶

شیخ طوسی [محمد بن حسن]، ۷۸

صادق [امام جعفر بن محمد صادق علیہ السلام]

۱۰۳

صولی صاحب ادب الکتاب، ۸

صباہ الدین اصفہانی، ۳۶

طاش کیری رادہ [= احمد بن مصطفیٰ]،

۶۲، ۵۸

طاہر فصل، ۹۵

طبرسی [ابوعلی فصل بن حسن مؤلف

تفسیر مجمع البیان]، ۷۸

طہل شاعر عرب، ۸۴

طہر الدین ابو الحسن بن ابی القاسم بھہی، ۹

عبدالرؤف مناوی، ۵

عبد اللطیف گیلانی [ملا]، ۱۴، ۱۵

عبد الملک بن مروان، ۸۷

عبد الواحد باطرقانی اصفہانی، ۲

علاء الدین ابو جعفر ابن کاکوہ، ۲، ۲۱

علاء الدین حسین جھانصور عوری، ۲

علی بن حسام ہندی، ۵

علی [بیہ الف]، ۷۱

علی بن عیسیٰ حرازی، ۳۴

علیقہلی خان شاملو للہ شاہ عباس، ۱۳

عمید [دکتر موسیٰ استاد دانشگاه]، ۲۴

عیسیٰ، ۹۱

عیث الدین مصور بن صدر الدین محمد

دشتکی شراری، ۱۱، ۱۳

فارابی [ابو نصر معلم ثانی]، ۲۲

کفایة التعليم در	شرح بیست باب ملا مطهر - م ۲۵۰۷
عر	شرح حساسة ابی تمام ۸۵
گلستان سعدی	شرح نعیمی در طب - م ۳۳
کلیات قانون ابو	شدرات الذهب ۲
کلیله و دمنه بهرا	شرف العلوم محمود حسینی ۴۰
کبر العارفين	شعای ابوعلی سینا ۲۳ - م ۳۳
کبر العباد فی شر	شمس الآفاق فی علم الحروف والافاق ۵۸
کبر العرفان ماضل	شمس المعارف الکبری شیخ احمد بن ابی ۵۸
کبر القاصدين	صراح الله ۸۵، ۴۰
کنز الله = کبر	صراح الله ۱۰۲
کبر المعانی ۶	طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه ۱۰۹، ۲۰۱
کبر المعرفین	۲۰، ۱۸
کبر المعرفین ۱	طفرنامه از رسائل منسوب بشیخ ۲۱
کبر المعاوض ۱	عالم آرای عتاسی ۱۵، ۱۴
کبر الموحدين	علائق [= حکمت علائق] ۲۰
کبور الاولیاء در	علم النفس [= فصول ابوعلی سینا]
کبور الحقایق فی	۲۱، ۱۷
کبور الذهب فی	فارسنامه ناصری ۱۳
کبور العقه ۵	فرهنگ اسدی ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۹۴
کبور المعرفین	۹۶
	فرهنگ ابن حسن آرا ناصری ۷۵
	فرهنگ جهانگیری ۷۵، ۸۱، ۹۲
	فصول ابوعلی [= علم النفس] ۲۱، ۱۷
	فهرست ابن ندیم ۱۰۱
که المراد هی و	قاموس فیروز آبادی ۴، ۴۱، ۷۴، ۸۲
	قانون ابوعلی ۳۳
که المراد فی عل	قراصة طبیعیات منسوب بشیخ رئیس ۲۱
ش	کامل ابن اثیر ۲، ۸۸
کفیه الاثبات فی	کشف الطنون ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲
	۶۲، ۵۸، ۱۷

فهرست اسامی کتب (۱)

تفسر کبر امام حجر رازی ۷۸	الآثار الباقیه انوریان ۴۸۰
التمهید لاوائل صناعه التّحجیم انوریان	اس حلکان (= وفيات الاعیان) ۸۸۰۹
نروبی، ۱۷۰۹، ۷۰۰۴ - ۲	انوریان نامه، تألیف نگارنده ۴۷۰
۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹	ادب الکتاب صولی ۸۰
تکسیر دایره ارشدیس ۶۵	اساس البلاغه رحشری ۸۷۰
جامع العلوم امام حجر رازی [= سببی] ۷۲۰	اسد العامة فی احبار الصحابه ۸۸۰
حرّ ثقیل منسوب ابوعلی سینا ۲۱	اشارات ابوعلی سینا ۲۷۰۲۶
حودیه > > > ۲۱۰	اسباب سمعی ۱۸۰
جهان داش مسعودی ۱۷۰	اصناف ابوعلی سینا ۲۰
حکمت علائیه [= دانشنامه ابوعلی سینا] ۱۰	بحار الانوار مجلسی ۷۸۰
حلّ المشكلات ابن ساوخی ۱۶۰۱۲ - ۹م	بحر الوقوف فی علم الاوقاف والحروف ۵۸۰
حبل بی موسی ۳۳۰	برهان قاطع، ۷۵۰، ۸۰۰، ۸۱۰، ۹۶۰
دانشنامه علائیه [= حکمت علائیه] ۱۰	بوستان سعدی = سعدی نامه ۸۲۰
۲۲، ۲۰، ۱۰	تاج العروس در شرح قاموس ۸۲۰، ۴۱۰، ۴۰
دلیل المخبین - ۷ م	تاریخ اصعهاں تألیف حلال الدین همایی ۲۰
دحیره حوارر مشاهی ۱۷۰	تاریخ الحکماء اشکوری ۹۰
دیل کشف الطلوع ۶۰	تاریخ الحکماء ابن قطعی ۹۰
روصات الحبات میرزا محمد باقر چارسویی	تاریخ الحکماء شهرروری ۹۰
اصعهابی ۱۲۰	تذمّه صوان الحکمه ۱۰، ۹۰، ۱۸۰
سببی [= جامع العلوم وحر رازی] ۷۳	تحفه حکیم مؤمن ۷۴۰
السر المکبوم امام حجر رازی ۳۱۰	تفسر مجمع السان طرسی ۷۸۰
سلم السموات ابوالقاسم کارروبی ۱۲۰، ۱۱۰	تفسیر تنیان شح طوسی ۷۸۰
شرح اشارات امام رازی ۲۹۰	تفسر ابوالفتح رازی ۷۸۰

۱ - در این فهرست بر بهمان روش رفته ایم که در اسامی اشخاص گفته شد یعنی بحسب شماره های صفحات مقدمه را بی نشان و سپس صفحات متن و حواشی را با نشان [م] آورده، و این علامت (=) را برای ارجاع برگزیده ایم

فهرست لغات و اصطلاحات (۱)

آسون	حادو	رقبه کزدم	مثنیّه آتشی
اتصال کواکب	حرع	رواقی	مثنیّه بادی
احتماع	حزمک	در حروف	مثنیّه حاکی
احتراق	چشمارو	رکوة اعداد والواح	محاسنه کواکب
ارباب ایام و لیالی	چشم پیام	سعد اصغر	محس الواح
ارباب ساعات	چشم بند	سعدا کبر	مرتج *
اساس حروف	چشم رد	سون	مسنع الواح و اعداد
اصول	چشم وسا	شرف ستارگان	معاده
اصولی	چهل و یک اسم الله	شرف شمس	مترّم
اقامت سارگان	حجاب	صعب کواکب	معین
اقتران	حرر	طایع اربعه	معیون
امتراح کواکب	حروف طایع	عارف	مقاله کواکب
اندحسین	حروف عناصر	عاین	محس اصغر
انصراف کواکب	حانه ستارگان	عریقه	محس اکبر
اوسون	حرره	عوده	نُشره
سط	حرمک	فرهست	بطرسد
پیت کوکب	دایره انتث	فلسوف اشراقی	بطر سعد
پینه حروف	* اتحاد	فلسوف مسائی	بطر قرابای
پر کردن لوح	* احدث	فاهده ترتیب ریاضی	بطر محس
تثلیث	* احهب	قوت کواکب	بطیره حروف
ترسع	* ادعی	کزدم امسا	برنگ
تسدیس	* اهمطم	کبر	هوط ستارگان
تصاد کواکب	* ایقع	کود	ودّعه
تعوید	دوایر حروف	لوح اعداد و حروف	وفق اعداد و الواح
تکسر اعداد	دوستی و دشمنی سارگان	مار امسا	پوست ناصطلاح
تکسیر حروف	رامی	متکلم	اطنای قدیم
تمییه	رحمت کواکب	مثنث اعداد و الواح	
تدل	رطوبت ناصطلاح اطنّا	مثنثات بروج	
توله	رقبه	مثنیّه آبی	

۱ - مقصود کلماتی است که در مقدمه و حواشی تفسیر شده است برای شماره صفحات
رجوع شود به مهرستهای پیش.

لسان العرب : ٤ ، ٧٧ ، ٧٩ ، ٨٢ ، ٨٤	مفتاح التَّعَادِه ومصباح السِّيَادِه طَلاش
١٠٢ ، ٨٨ ، ٨٦ ، ٨٥	کَرِی رَاذِه ٥٨ ، ٦٢ ، ٦٣
مبدأ ومعاد ار رسائل منسوب با، وعلی سینا : ٢١	٨٨ ، ٩٨ ، ٩٩ ، ١٠٠
المثل السائر اس اثر : ٨٩	منتهی الارب : ٧٤ ، ٧٩ ، ٨٨
محلّة فر هنگستان ٧٠	المسجد لعت : ٤ ، ٧٩ ، ٨٩
مجمع الحرین لع ٨٥	مهج الدعوات سیدان طاوس : ٧٨ ، ١٠١
محاسن ما فروحی : ٢	منص ار رسائل فارسی اس سینا : ٣٠ ، ٣٢
معراج نامه منسوب بشیخ : ٢١	نجات ابوعلی سینا : ٢٣
معرفت اسطرلاب علی بن عیسی حرابی : ٣٤	نهایه اس اثر : ٧٢ ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٨
معرفت تقویم محمد بن صفار : ٣٤	ولدنامه [مثنوی ولدی] ٩٩

۱۴	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (تصحیح آقای مختمی مینوی	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (تصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	—
۱۶	رسالهٔ نفس ابن سینا (تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	—
۱۷	رساله در حقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مستیات ابن سینا (تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	—
۱۸	رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (نثر همه و حواشی و تعلیقات آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۱۹	رسالهٔ معراج نامهٔ ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۰	رسالهٔ تشریح الاعضاء (چون پس از تحقیق معلوم شد که این رساله از شیخ رئیس نیست ابن‌حمس آثار ملی از چاپ آن صرف نظر کرد)	—
۲۱	رسالهٔ قراصهٔ طبیعیات منسوب به ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۲	طهر نامهٔ منسوب به ابن سینا فارسی (تصحیح آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و انبیه تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هر تسملد)	مهر « «
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هر تسملد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هر تسملد ترجمه آقای محتسی مینوی)	اسفند « «
۵	سه خطابه در باره آثار ملی و تاریخی ایران (ار آقایان فروعی و هر تسملد وهابی نال)	مهر ماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تحت حمشید (پرفسور هر تسملد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس آقای فروعی راجع فردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی (بقلم فاطمه خانم سیاح)	۱۳۱۳
۹	تحلیل ابوعلی سینا در پیمین دوره احلاسه یونسکو در فلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رساله خودتیه اس سینا (تصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	« «
۱۱	رساله نص اس سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	« «
۱۲	رساله منطق دانشنامه علائی اس سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۰
۱۳	طبیعیات دانشنامه علائی اس سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱

فهرست مندرجات رساله كنوز المعزمين

۱-۱۰۳	مقدمه
۱-۳۵	متن رساله
الف - ح	فهرست مطالب مقدمه
د	فهرست مطالب متن و حواشی طبع اول
هـ	فهرست مطالب طبع دوم
و - ط	فهرست نام اشخاص
ی - یب	فهرست اسامی کتب
یح	فهرست لغات و اصطلاحات
ید - یو	فهرست انتشارات ابن‌حسن آثار ملی

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۳	رساله فارسی کنورالمعمرین ابن سینا (تصحیح آقای حلال الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رساله حرّ ثقیل ابن سینا (تصحیح آقای حلال الدین همائی استاد دانشگاه) .	—
۲۵	رساله حیّ بن یقطان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن اربکی ارمعصران ابن سینا (تصحیح آقای پروسور هائری کرین)	—